بسم اللہ الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله وخير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين
اما بعد این کتابی است مسمّی به جامع تعلیلات که برای تصحیح ابواب صرف میر
نسخه ایست نافع وجهت تهذیب صیغ صرف صغیر وکبیر قانونی است جامع که صرف صغیر با
مع تعلیلهای ضروریه بشرح وبسط درو اندراج یافته است تا مبتدیان از و بهره مند شوند و منتهی بود
بر رودی مطالب علیه پیوسته بینند و کرده باب اول صرف صغیر ثلاثی مجرد صحیح از باب فَعَلَ
یَفْعِلُ الضَّرْبُ زدن ضَرَبَ یَضْرِبُ ضَرْبًا فهو ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَرَبَةٌ ضُرَّابٌ
ضُرَّبٌ ضُرَّبٌ ضُرَّبًا ضِرْبَانٌ ضُرْبَانٌ ضِرَابٌ ضُرُوبٌ ضُوَيْرِبٌ ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ ضَوَارِبُ
ضُرَّبٌ ضُوَيْرِبَةٌ و ضُرِبَ یُضْرَبُ ضَرْبًا فذاک مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ مَضْرُوبُونَ مَضْرُوبَةٌ
مَضْرُوبَتَانِ مَضْرُوبَاتٌ مَضَارِیبُ مُضَیْرِبٌ مُضَیْرِبَةٌ لم یَضْرِبْ لم یُضْرَبْ لا یَضْرِبُ
لا یُضْرَبُ لن یَضْرِبَ لن یُضْرَبَ الامر منه اِضْرِبْ لِتُضْرَبْ لِیَضْرِبْ لِیُضْرَبْ والنهی عنه
لا تَضْرِبْ لا تُضْرَبْ لا یَضْرِبْ لا یُضْرَبْ والظرف منه مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ مَضَارِبُ

والآلة منه مضرب مضربان مضارب مضيرب مضربة مضربتان مضارب مضيربة
مضراب مضرابان مضاريب مضيريب افعل التفضيل منه اضرب اضربان اضربون
اضارب واضيرب والمؤنث منه ضربى ضربيان ضربيات ضرب ضريبى باب
فعل يفعل النصر يارى كردن نصر ينصر نصرا فهو ناصر ناصران ناصرون نصرة نصار
نصر نصر نصراء نصرات نصار نصور نويصر ناصرة ناصرتان ناصرات نواصر نصر
نويصرة ونصر ينصر نصرا فذاك منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان منصورات
مناصير منيصير منيصيرة لم ينصر لم ينصر لا ينصر لا ينصر لن ينصر لن ينصر الامر منه انصر
لتنصر لينصر لينصر والنهي عنه لا تنصر لا تنصر لا ينصر لا ينصر والظرف منه منصر منصران مناصر
منيصر والآلة منه منصر منصران مناصر منيصر منصرة منصرتان مناصر منيصرة منصار
منصاران مناصير منيصير افعل التفضيل منه انصر انصران انصرون اناصر انيصر والمؤنث
منه نصرى نصريان نصريات نصر نصيرى باب فعل يفعل العلم دانستن علم يعلم علما فهو عالم
عالمان عالمون [illegible] علام علوم عويلم عالمة عالمتان عالمات
عوالم علم عويلمة وعلم يعلم علما فذاك معلوم معلومان معلومون معلومة معلومتان
معلومات معاليم معيليم معيليمة لم يعلم لم يعلم لا يعلم لا يعلم لن يعلم لن يعلم الامر
اعلم لتعلم ليعلم ليعلم والنهي عنه لا تعلم لا تعلم لا يعلم لا يعلم والظرف منه معلم معلمان
معالم معيلم والآلة منه معلم معلمان معالم معيلم معلمة معلمتان معالم معيلمة
معلام معلامان معاليم معيليم افعل التفضيل منه اعلم اعلمان اعلمون اعالم اعيلم
والمؤنث منه علمى علميان علميات علم عليمى باب فعل يفعل الفتح كشادن فتح
يفتح فتحا فهو فاتح فاتحان فاتحون فتحة فتاح فتح فتحاء فتحان فتاح فتوح
فويتح فاتحة فاتحتان فاتحات فواتح فتح فويتحة وفتح يفتح فتحا فذاك مفتوح مفتوحان
مفتوحون مفتوحة مفتوحتان مفتوحات مفاتيح مفيتيح مفيتيحة الامر منه افتح لتفتح ليفتح ليفتح

لا تفتح لا تفتح لا یفتح لا یفتح والظرف منه مفتح مفتحان مفاتح مفیتح والآلة منه
مفتح مفتحان مفاتح مفیتح مفتحة مفتحتان مفاتح مفیتحة مفتاح مفتاحان مفاتیح
مفیتیح افعل التفضیل منه افتح افتحان افتحون افاتح افیتح والمؤنث منه فتحی فتحیان
فتحیات فتح فتیحی **باب فَعَلَ یَفْعِلُ** الحسب والحسبان پنداشتن وشمردن وبس شمردن
حَسَبَ یَحْسِبُ حَسْبًا وحِسَابًا وحُسْبَانًا فهو حَاسِبٌ حَاسِبَانِ حَاسِبُونَ حَسَبَةٌ حُسَّابٌ
حُسَّبٌ حُسُبٌ حُسَبَاءُ حُسْبَانٌ حِسَابٌ حُسُوبٌ حُوَیْسِبٌ حَاسِبَةٌ حَاسِبَتَانِ حَاسِبَاتٌ
حواسب حسّب حویسبة وحُسِبَ یُحْسَبُ حَسْبًا وحِسَابًا وحُسْبَانًا فذاك محسوب
محسوبان محسوبون محسوبة محسوبتان محسوبات محاسیب محیسیب محیسیبة لم یحسب
لم یحسب لا یحسب لا یحسب لن یحسب لن یحسب الامر منه احسب لتحسب لیحسب
لیحسب والنهی عنه لا تحسب لا تحسب لا یحسب لا یحسب والظرف منه محسب محسبان
محاسب محیسب والآلة منه محسب محسبان محاسب محیسب ومحسبة محسبتان محساب محسابان
محاسیب محیسیب افعل التفضیل منه احسب احسبان احسبون احاسب احیسب والمؤنث
منه حسبی حسبیان حسبیات حسب حسیبی ضرب در اصل ضربا اسم مصدر بود چون خواستند
که فعل ماضی معلوم سازند حرف اول مفتوح بود ثانی وثالث را فتح دادند وتنوین تمکن را حذف کردند
برای علامت فعلیت تا از ضربا ضرب شد یضرب در اصل ضرب بود ضرب فعل ماضی معلوم بود
چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از حروف اتین مفتوح
در اولش درآورده فا کلمه را سکون وعین کلمه را کسره دادند ودر آخر اعراب رفعی درآوردند تا از ضرب
یضرب شد ضارب در اصل یضرب بود حرف مضارع را حذف کردند فا کلمه را مفتوح کرده بعد
ازان الف علامت اسم فاعل درآوردند ودر آخرش تنوین تمکن آوردند ضارب شد ضاربان در
اصل ضارب بود در آخرش الف علامت رفع یا یاء ماقبل مفتوح علامت نصب وجر ونون مکسوره
عوض تنوین مفرد یا عوض هردو علی اختلاف الاقوال درآوردند ضاربان شد فی حالة

الرفع وضاربین شد فی حالتی النصب والجر ضاربونَ دراصل ضاربٌ بود درآخرش واو
علامت رفع یا یا ما قبل مکسوره علامت نصب وجر و نون مفتوحه عوض تنوین مفرد یا حرکت
مفرد یا عوض هر دو درآوردند ضاربونَ شد فی حالة الرفع وضاربینَ فی حالتی النصب والجر
ضَرَبَةٌ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثالث و رابع را نیز فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند عوض
آن تاء متحرکه درآخرش درآوردند ضَرَبَةٌ شد ضُرّابٌ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته حرکت فتح
دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر درآوردند و الف وحدان را حذف کردند ضُرّابٌ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر
ازان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
را ضم دادند و ثالث را مشدّد ساخته حرکت فتح دادند و الف وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ شد
ضُرُبٌ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را ساکن ساخته الف وحدان را حذف کردند ضُرُبٌ
شد ضُرَباءُ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث و رابع را فتح دادند الف ممدوده درآخرش
درآوردند و الف وحدان را حذف کردند ضُرَباءُ شد ضُرْبانٌ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است
ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم
دادند ثالث را ساکن ساخته درآخرش الف و نون مزیدتان درآورده الف وحدان را حذف
کردند ضُربانٌ شد ضِرابٌ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتح بعد از ان الف جمع تکسیر
درآورده الف وحدان را حذف کردند ضِرابٌ شد ضُرُوبٌ جمع تکسیر ازان ضاربٌ است
ضاربٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثالث را

ضم دادند بعد حرف ثالث واو ساکنه در آوردہ الف وحدان را حذف کردند ضُرُوبٌ شد
ضُرَيِّبٌ تصغیر ازان ضَارِبٌ است ضَارِبٌ اسم مکبر بود چون خواستند که مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند ضُوَيْرِبٌ شد ضَارِبَةٌ ضَارِبَتَانِ ضَارِبَاتٌ الخ ضَوَارِبُ جمع تکسیر ازان ضَارِبَةٌ است
ضَارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود
آنرا بحال خود گذاشتند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند تاء وحدان را حذف کردند ضَوَارِبٌ شد و تنوین تمکن را برای منع صرف نیز حذف
کردند ضَوَارِبُ شد ضُرَّبٌ جمع تکسیر ازان ضَارِبَةٌ است ضَارِبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته حرکت فتح دادند
بعده الف و تاء وحدان را حذف کردند ضُرَّبٌ شد ضُوَيْرِبَةٌ تصغیر ازان ضَارِبَةٌ است ضَارِبَةٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر گردانند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت
نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند ضُوَيْرِبَةٌ شد مَضْرُوبٌ مَضْرُوبَانِ
مَضْرُوبُونَ الخ مَضْرُوبٌ در اصل يُضْرَبُ بود و يُضْرَبُ فعل مضارع مجهول بود چون
خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند حرف مضارع را حذف کردند و عوض
او میم مفتوحه و ضم عین کلمه در آوردند و ضمه را دراز کردند تا از و واو ظاهر شود و در آخرش تنوین تمکن در آوردند
برای علامت اسمیت مَضْرُوبٌ شد مَضَارِبُ جمع تکسیر ازان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ است مَضْرُوبٌ
و مَضْرُوبَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی
را فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و واو
ساکن ما قبل او مکسور آنرا بیا بدل کردند و تاء وحدان را حذف کردند و تنوین تمکن را بواسطه منع صرف حذف
کردند مَضَارِيبُ شد مُضَيْرِيبٌ و مُضَيْرِيبَةٌ تصغیر ازان مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ است مَضْرُوبٌ و مَضْرُوبَةٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر

در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند و او ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا
بدل کردند مُضَیْرِبٌ و مُضَیْرِبَۃٌ شد لَمْ یَضْرِبْ در اصل یَضْرِبُ بود چون لم جازمه در اولش در آوردند
آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت
صیغه و سقوط هیچ نگردد از دو صیغه زیرا که مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَالَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ
الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ و همچنین است جحد مجهول لَا یُضْرَبُ در اصل یُضْرَبُ بود چون لا نفی در
اولش در آوردند آخرش را هیچ نکرد بلکه معنی مثبت را منفی ساخت لَا یُضْرَبُ شد لَنْ یَّضْرِبَ
لَنْ یُّضْرَبَا الی آخره در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ الخ بود چون لن ناصبه در اولش در آوردند آخرش را
نصب کردند علامت نصبی ظهور فتحات شد در پنج صیغه و سقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه
و سقوط هیچ نشد در دو صیغه زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره باختلاف العوامل علیه لِیَضْرِبْ لِیَضْرِبَا
الخ شد اِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوْا الخ در اصل تَضْرِبُ تَضْرِبَانِ الخ بود تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزه وصل مکسوره
در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد در یک صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که
مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه با نون ثقیله اِضْرِبَنَّ اِضْرِبَانِّ اِضْرِبُنَّ اِضْرِبِنَّ
اِضْرِبَانِّ اِضْرِبْنَانِّ با نون خفیفه اِضْرِبَنْ اِضْرِبُنْ اِضْرِبِنْ ۔ اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ در اصل اِضْرِبْ بود
چون نون ثقیله و خفیفه بدو متصل شد ماقبل نون مبنی بر فتح گشت اِضْرِبَنَّ و اِضْرِبَنْ شد
اِضْرِبَانِّ در اصل اِضْرِبَا بود چون نون ثقیله بدو متصل شد نون ثقیله را کسره دادند برای
مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبَانِّ شد اِضْرِبْنَانِّ در اصل اِضْرِبْنَ بود چون نون ثقیله بدو متصل
شد اجتماع ثلث نون شد و اجتماع ثلث نونات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنا بر آن
الف فاصله میان نون جمع و نون ثقیله در آوردند تا اجتماع نونات نشود و نون ثقیله را کسره
دادند برای مشابهت بنون تثنیه اِضْرِبْنَانِّ شد اِضْرِبُنَّ و اِضْرِبُنْ در اصل اِضْرِبُوْا بود چون نون

ثقیله وخفیفه بود متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو ونون واو را حذف کردند وضمه را
باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف واو اُضْرِبُنَّ و اُضْرِبُنْ شد اُضْرِبِنَّ و اُضْرِبِنْ در اصل
اُضْرِبِیْنَّ بود چون نون ثقیله وخفیفه بود متصل شد التقاء ساکنین شد میان یا ونون یا را
حذف کردند وکسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر یاء محذوف اُضْرِبِنَّ و اُضْرِبِنْ شد لِتُضْرَبْ
لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبُوْا لِتُضْرَبِیْ لِتُضْرَبَا لِتُضْرَبْنَ لِیُضْرَبْ لِیُضْرَبَا لِیُضْرَبُوْا لِتُضْرَبْ لِتُضْرَبَا لِیُضْرَبْنَ
لِاُضْرَبْ لِنُضْرَبْ لِیُضْرَبْ در اصل یُضْرَبُ بود چون لام امر در اولش درآوردند آخرش
را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در پنج صیغه وسقوط نون اعرابی شد در هفت
صیغه وسقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که مبنی است با نون ثقیله لِتَضْرِبَنَّ لِتَضْرِبَانِّ لِتَضْرِبُنَّ لِتَضْرِبِنَّ لِتَضْرِبَانِّ
لِتَضْرِبْنَانِّ با نون خفیفه لِتَضْرِبَنْ لِتَضْرِبُنْ لِتَضْرِبِنْ امر غائب معلوم با نون ثقیله لِیَضْرِبَنَّ لِیَضْرِبَانِّ
لِیَضْرِبُنَّ لِتَضْرِبَنَّ لِتَضْرِبَانِّ لِیَضْرِبْنَانِّ لِاَضْرِبَنَّ لِنَضْرِبَنَّ با نون خفیفه لِیَضْرِبَنْ لِیَضْرِبُنْ لِتَضْرِبَنْ
لِاَضْرِبَنْ لِنَضْرِبَنْ وتعلیلهای با نون تاکید ثقیله وخفیفه بر امر بی لام قیاس باید کرد
نهی مخاطب معلوم لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبَا لَا تَضْرِبُوْا لَا تَضْرِبِیْ لَا تَضْرِبَا لَا تَضْرِبْنَ نهی غائب معلوم
لَا یَضْرِبْ لَا یَضْرِبَا لَا یَضْرِبُوْا لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبَا لَا یَضْرِبْنَ لَا اَضْرِبْ لَا نَضْرِبْ نهی مجهول
بضم حرف مضارع وفتح ما قبل آخر لَا یُضْرَبْ در اصل یُضْرَبُ بود چون لای نهی در
اول مضارع درآمد آخرش را جزم کردند علامت جزمی سقوط حرکت شد در
پنج صیغه وسقوط نون اعرابی شد در هفت صیغه وسقوط هیچ نکرد در دو صیغه زیرا که
مبنی است وتعلیلهای نهی مجهول بر قیاس نهی معلوم وتعلیلهای با نون ثقیله وخفیفه بر
قیاس امر حاضر الظرف مِنْهُ مَضْرِبٌ مَضْرِبَانِ الی آخره مَضَارِبُ جمع تکسیر از آن
مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند تنوین تمکن را بواسطه
منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَیْرِبٌ تصغیر از آن مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم

مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر
در آوردند مُضَيْرِبٌ شد و الآلة منه مِضْرَبٌ مِضْرَبَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبٌ مَضَارِيبُ جمع تکسیر ازان
مِضْرَبٌ است مِضْرَبٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
تنوین تمکن را بواسطهٔ منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبٌ تصغیر ازان مِضْرَابٌ
است مِضْرَابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی
را فتح سوم جا یاء تصغیر آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَيْرِبٌ شد مِضْرَبَةٌ
مِضْرَبَتَانِ مَضَارِبُ مُضَيْرِبَةٌ مَضَارِيبُ جمع تکسیر ازان مِضْرَبَةٌ است مِضْرَبَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر
آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند و تنوین را نیز بواسطهٔ
منع صرف حذف کردند مَضَارِبُ شد مُضَيْرِبَةٌ تصغیر ازان مِضْرَبَةٌ است مِضْرَبَةٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُضَيْرِبَةٌ شد مِضْرَابٌ مِضْرَابَانِ مَضَارِيبُ مُضَيْرِيبٌ مَضَارِيبُ
جمع تکسیر ازان مِضْرَابٌ است مِضْرَابٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور بود آن الف را بیا بدل کردند تنوین تمکن را
نیز برای منع صرف حذف کردند مَضَارِيبُ شد مُضَيْرِيبٌ تصغیر ازان مِضْرَابٌ است
مِضْرَابٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا
یاء تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور بود
آن الف را بیا بدل کردند مُضَيْرِيبٌ شد افعل التفضیل منه أَضْرَبُ أَضْرَبَانِ
أَضْرَبُونَ أَضَارِبُ وَأُضَيْرِبٌ أَضَارِيبُ جمع تکسیر ازان أَضْرَبُ است أَضْرَبُ

اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند اَضَارِبُ شد اُضَيْرِبُ تصغیر ازان اَضَارِبُ است اَضْرَبُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یار تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یار تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَيْرِبُ شد والمؤنث منه ضُرْبٰى ضُرْبَيَانِ ضُرْبَيَاتٌ ضُرَبٌ ضُرَيْبٰى صُرَابٌ جمع تکسیر ازان ضُرْبٰى است ضُرْبٰى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند ضُرَبٌ شد ضُرَيْبٰى تصغیر ازان ضُرْبٰى است ضُرْبٰى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یار تصغیر در آوردند ضُرَيْبٰى شد باب فَعُلَ يَفْعُلُ

اَلشَّرَفُ بزرگ شدن شَرُفَ يَشْرُفُ شَرَفًا وَّشَرَافَةً فَهُوَ شَرِيْفٌ شَرِيْفَانِ شَرِيْفُوْنَ شُرَفَاءُ شِرَافٌ شُرُوْفٌ شُرَفَانٌ شِرْفَانٌ اَشْرَافٌ اَشْرِفَاءُ اَشْرِفَةٌ شُرُوْفٌ شُرَيْفٌ شَرِيْفَةٌ شَرِيْفَتَانِ شَرِيْفَاتٌ شَرَائِفُ شُرَّفٌ شُرَيْفَةٌ شُرِفَ بِهٖ يُشْرَفُ بِهٖ شَرَفًا وَشَرَافَةً فَذَاكَ مَشْرُوْفٌ بِهٖ مَشْرُوْفٌ بِهِمَا مَشْرُوْفٌ بِهِمْ مَشْرُوْفٌ بِهَا مَشْرُوْفٌ بِهِمَا مَشْرُوْفٌ بِهِنَّ لَمْ يَشْرُفْ لَمْ يُشْرَفْ بِهٖ لَا يَشْرُفُ لَا يُشْرَفُ بِهٖ لَنْ يَّشْرُفَ لَنْ يُّشْرَفَ بِهٖ الامر منه اُشْرُفْ لِتُشْرَفْ بِكَ لِيَشْرُفْ لِيُشْرَفْ بِهٖ والنهی عنه لَا تَشْرُفْ لَا تُشْرَفْ بِكَ لَا يَشْرُفْ لَا يُشْرَفْ بِهٖ والظرف منه مَشْرَفٌ مَشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَيْرِفٌ والآلة منه مِشْرَفٌ مِشْرَفَانِ مَشَارِفُ مُشَيْرِفٌ مِشْرَفَةٌ مِشْرَفَتَانِ مَشَارِفُ مُشَيْرِفَةٌ مِشْرَافٌ مِشْرَافَانِ مَشَارِيْفُ مُشَيْرِيْفٌ افعل التفضیل منه اَشْرَفُ اَشْرَفَانِ اَشْرَفُوْنَ اَشَارِفُ اُشَيْرِفُ والمؤنث منه شُرْفٰى شُرْفَيَانِ شُرْفَيَاتٌ شُرَفٌ شُرَيْفٰى شَرِيْفٌ در اصل يَشْرُفُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشبه سازند حرف مضارع را حذف کردند بفتح فا کلمه و عین کلمه را حرکت کسره دادند و ما قبل آخر یار علامت صفت مشبه را آوردند و در آخرش تنوین در آوردند برای علامت اسمیت

شَرَایِفُ شد شُرَفَاءُ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح درآخرش الف ممدوده درآورده
یا را حذف کردند شُرَفَاءُ شد شُرَّافٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را فتح سوم جا
الف جمع تکسیر درآورده یا را حذف کردند شِرَافٌ شد شُرُفٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است
شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را ضم
دادند و یار وحدان را حذف کردند شُرُفٌ شد شُرُفَاتٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را
ساکن ساخته درآخرش الف ونون مزیدتان درآوردند و یار وحدان را حذف کردند شُرْفَانٌ شد
شِرْفَانٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را ساکن ساخته درآخرش الف ونون مزیدتان
درآورده یا را حذف کردند شِرْفَانٌ شد اَشْرَافٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را کسره دادند ثانی را
ساکن ساخته درآخرش الف ونون مزیدتان درآورده یا را حذف کردند اَشْرَافٌ
شد اَشْرِفَاءُ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند دراول الف مفتوحه درآورده ثانی را ساکن
ساختند وثالث را فتح دادند بعد از آن الف ممدوده درآورده یا را حذف
کردند اَشْرِفَاءُ شد اَشْرِفَةٌ جمع تکسیر از آن شَرِیفٌ است شَرِیفٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند دراول الف مفتوحه درآورده ثانی را مسکون ساخته درآخرش تا در
آورده یا را حذف کردند اَشْرِفَةٌ شد شُرُوفٌ جمع تکسیر از آن

شَرِیْفٌ است شُرَیِّفٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را ضم دادند سوم جا واو ساکن درآورده یا را حذف کردند شُرُوْفٌ شد شُرَیِّفٌ تصغیر از ان شَرِیْفٌ است شَرِیْفٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیْیِفٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفٌ شد شَرَائِفُ جمع تکسیر از ان شَرِیْفَةٌ است شَرِیْفَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند شَرَایِفُ شد بعده یا واقع شد بعد الف زائده آنرا بهمزه بدل کردند شَرَائِفُ شد شُرَّفٌ جمع تکسیر از ان شَرِیْفَةٌ است شَرِیْفَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضم دادند دوم را مشدد ساخته مفتوح کردند یا و تاء وحدان را حذف کردند شُرَّفٌ شد شُرَیِّفَةٌ تصغیر از ان شَرِیْفَةٌ است شَرِیْفَةٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند شُرَیْیِفَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند شُرَیِّفَةٌ شد

ابواب ثلاثی مزید فیه - باب إفعال

الإکْرَامُ بزرگ داشتن وبخشیدن ونواختن أَکْرَمَ یُکْرِمُ إِکْرَامًا فهو مُکْرِمٌ وأُکْرِمَ یُکْرَمُ إِکْرَامًا فذاك مُکْرَمٌ لم یُکْرِمْ لم یُکْرَمْ لا یُکْرِمُ لا یُکْرَمُ لن یُکْرِمَ لن یُکْرَمَ الأمر منه أَکْرِمْ لِتُکْرَمْ لِیُکْرِمْ لِیُکْرَمْ والنهی عنه لا تُکْرِمْ لا تُکْرَمْ لا یُکْرِمْ لا یُکْرَمْ والظرف منه مُکْرَمٌ مُکْرَمَانِ مُکْرَمَاتٌ

باب تفعیل التفریح خوشنود کردن فَرَّحَ یُفَرِّحُ تَفْرِیحًا فهو مُفَرِّحٌ وفُرِّحَ یُفَرَّحُ تَفْرِیحًا فذاك مُفَرَّحٌ لم یُفَرِّحْ لم یُفَرَّحْ لا یُفَرِّحُ لا یُفَرَّحُ لن یُفَرِّحَ لن یُفَرَّحَ

الامر منه فَرِّحْ لِتُفَرَّحْ لِيُفَرِّحْ لِيُفَرَّحْ والنهی عنه لا تُفَرِّحْ لا تُفَرَّحْ لا يُفَرِّحْ لا يُفَرَّحْ
والظرف منه مُفَرَّحٌ مُفَرَّحَانِ مُفَرَّحَاتٌ **باب مُفَاعَلَة** المُضَارَبَةُ با یکدیگر
زدن ضَارَبَ يُضَارِبُ مُضَارَبَةً فهو مُضَارِبٌ وضُورِبَ يُضَارَبُ مُضَارَبَةً فذاک
مُضَارَبٌ لم يُضَارِبْ لم يُضَارَبْ لا يُضَارِبُ لا يُضَارَبُ لن يُضَارِبَ لن يُضَارَبَ
الامر منه ضَارِبْ لِتُضَارَبْ لِيُضَارِبْ لِيُضَارَبْ والنهی عنه لا تُضَارِبْ لا تُضَارَبْ لا يُضَارِبْ
لا يُضَارَبْ والظرف منه مُضَارَبٌ مُضَارَبَانِ مُضَارَبَاتٌ **باب افتعال**
الاکتساب کسب کردن اِكْتَسَبَ يَكْتَسِبُ اِكْتِسَابًا فهو مُكْتَسِبٌ وَاُكْتُسِبَ يُكْتَسَبُ
اِكْتِسَابًا فذاک مُكْتَسَبٌ لم يَكْتَسِبْ لم يُكْتَسَبْ لا يَكْتَسِبُ لا يُكْتَسَبُ لن يَكْتَسِبَ
لن يُكْتَسَبَ الامر منه اِكْتَسِبْ لِتُكْتَسَبْ لِيَكْتَسِبْ لِيُكْتَسَبْ والنهی عنه لا تَكْتَسِبْ
لا تُكْتَسَبْ لا يَكْتَسِبْ لا يُكْتَسَبْ والظرف منه مُكْتَسَبٌ مُكْتَسَبَانِ مُكْتَسَبَاتٌ
باب انفعال الانصراف بازگشتن اِنْصَرَفَ يَنْصَرِفُ اِنْصِرَافًا فهو مُنْصَرِفٌ
وَاُنْصُرِفَ يُنْصَرَفُ اِنْصِرَافًا فذاک مُنْصَرَفٌ لم يَنْصَرِفْ لم يُنْصَرَفْ لا يَنْصَرِفُ
لا يُنْصَرَفُ لن يُنْصَرَفَ والظرف منه مُنْصَرَفٌ مُنْصَرَفَانِ
مُنْصَرَفَاتٌ **باب تَفَعُّل** التَّصَرُّفُ خرچ کردن تَصَرَّفَ يَتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا
فهو مُتَصَرِّفٌ وتُصُرِّفَ يُتَصَرَّفُ تَصَرُّفًا فذاک مُتَصَرَّفٌ لم يَتَصَرَّفْ لم يُتَصَرَّفْ
لا يَتَصَرَّفُ لا يُتَصَرَّفُ لن يَتَصَرَّفَ لن يُتَصَرَّفَ الامر منه تَصَرَّفْ لِتُتَصَرَّفْ لِيَتَصَرَّفْ
لِيُتَصَرَّفْ والنهی عنه لا تَتَصَرَّفْ لا تُتَصَرَّفْ لا يَتَصَرَّفْ لا يُتَصَرَّفْ والظرف منه مُتَصَرَّفٌ
مُتَصَرَّفَانِ مُتَصَرَّفَاتٌ **باب تَفَاعُل** التَّضَارُبُ یکدیگر را زدن تَضَارَبَ
يَتَضَارَبُ تَضَارُبًا فهو مُتَضَارِبٌ وتُضُورِبَ يُتَضَارَبُ تَضَارُبًا فذاک مُتَضَارَبٌ
لم يَتَضَارَبْ لم يُتَضَارَبْ لا يَتَضَارَبُ لا يُتَضَارَبُ لن يَتَضَارَبَ لن يُتَضَارَبَ
الامر منه تَضَارَبْ لِتُتَضَارَبْ لِيَتَضَارَبْ لِيُتَضَارَبْ والنهی عنه لا تَتَضَارَبْ لا تُتَضَارَبْ

لا يتضاربْ لا يتضارَبْ والظرف منه متضارَبٌ متضارَبانِ متضارَباتٌ باب
افعلال الاحمرار سرخ شدن اِحمرَّ يحمرُّ احمرارًا فهو محمرٌّ واُحمُرَّ يُحمَرُّ
احمرارًا فذاك محمَرٌّ لم يحمرَّ لم يحمرِّ لم يحمرِرْ لم يُحمَرَّ لم يُحمَرِّ لم يُحمَرِرْ
لا يحمرُّ لا يُحمَرُّ لن يحمرَّ لن يُحمَرَّ الامر منه احمرَّ احمرِّ احمرِرْ لِتحمرَّ لِتحمرِّ لِتحمرِرْ
لِيحمرَّ لِيحمرِّ لِيحمرِرْ لِيُحمَرَّ لِيُحمَرِّ لِيُحمَرِرْ والنهي عنه لا تحمرَّ لا تحمرِّ لا تحمرِرْ
لا تُحمَرَّ لا تُحمَرِّ لا تُحمَرِرْ لا يحمرَّ لا يحمرِّ لا يحمرِرْ لا يُحمَرَّ لا يُحمَرِّ لا يُحمَرِرْ والظرف منه
محمَرٌّ محمَرّانِ محمَرّاتٌ باب استفعال الاستخراج طلب خروج كردن استخرجَ يستخرجُ استخراجًا
فهو مستخرِجٌ واُستُخرِجَ يُستَخرَجُ استخراجًا فذاك مستخرَجٌ الامر منه اِستخرِجْ
لِتُستخرَجْ لِيَستخرِجْ لِيُستخرَجْ والنهي عنه لا تستخرِجْ لا تُستخرَجْ لا يستخرِجْ لا يُستخرَجْ
والظرف منه مستخرَجٌ مستخرَجانِ مستخرَجاتٌ باب افعيلال
الاحميرار سرخ شدن احمارَّ يحمارُّ احميرارًا فهو محمارٌّ واُحمورَّ يُحمارُّ
احميرارًا فذاك محمارٌّ لم يحمارَّ لم يحمارِّ لم يحمارِرْ لم يُحمارَّ لم يُحمارِّ لم يُحمارِرْ
لا يحمارُّ لا يُحمارُّ لن يحمارَّ لن يُحمارَّ الامر منه احمارَّ احمارِّ احمارِرْ لِتحمارَّ
لِتحمارِّ لِتحمارِرْ لِيحمارَّ لِيحمارِّ لِيحمارِرْ لِيُحمارَّ لِيُحمارِّ لِيُحمارِرْ والنهي عنه لا تحمارَّ لا تحمارِّ
لا تحمارِرْ لا تُحمارَّ لا تُحمارِّ لا تُحمارِرْ لا يحمارَّ لا يحمارِّ لا يحمارِرْ لا يُحمارَّ
لا يُحمارِّ لا يُحمارِرْ والظرف منه محمارٌّ محمارّانِ محمارّاتٌ قاعده است كه در
تمام ابواب ثلاثي مزيد عين كلمه مضموم نيست بنابران در تعليل بعد از حذف حرف مضارع
در بناء امر نظر بعين كلمه نميكنند و همزه مكسوره مى آرند باب افعال لم يُكرِمْ
در اصل يُكرِمُ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم كرد علامت
جزمى سقوط حركت شد لم يُكرِمْ شد لم يُكرِما در اصل يُكرِمانِ بود چون لم جازمه بر
اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم كرد علامت جزمى سقوط نون اعرابي شد لم يُكرِما شد

برین قیاس است صیغہای باقی لَمْ یُکْرِمْنَ دراصل یُکْرِمْنَ بود چون لم جازمہ بر اول فعل
مضارع درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا کہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ
بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَمْ یُکْرِمْنَ شد و بر قیاس معلوم است مجہول لَنْ یُکْرَمَ دراصل
یُکْرَمُ بود چون لن ناصبہ بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی
نصب ظاہر گشت لَنْ یُکْرَمَ شد لَنْ یُکْرَمَا دراصل یُکْرَمَانِ بود چون لن ناصبہ اول فعل
مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی گشت لَنْ یُکْرَمَا شد
برین قیاس است صیغہای دیگر لَنْ یُکْرَمْنَ دراصل یُکْرَمْنَ بود چون لن ناصبہ اول فعل
مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیرا کہ مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ
الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَنْ یُکْرَمْنَ شد و برہمین قیاس است مجہول اَلْاَمْرُ مِنْہُ اَکْرِمْ اَکْرِمَا
اَکْرِمُوْا اَکْرِمِیْ اَکْرِمَا اَکْرِمْنَ اَکْرِمْ را از تُکْرِمُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ را باز آوردند امر ہمان باشد لبسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اَکْرِمْ شد اَکْرِمَا را از تُکْرِمَانِ بنا کردند تا کہ
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ را باز آوردند
امر ہمان باشد لبسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد
اَکْرِمَا شد برین قیاس دیگر اَکْرِمْنَ را از تُکْرِمْنَ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ قطعی محذوفہ باز آوردند امر ہمان باشد لبسکون آخر
آخرش را چیزی نکرد زیرا کہ مبنی ست وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ
عَلَیْہِ اَکْرِمْنَ شد لِتُکْرَمْ لِتُکْرَمَا لِتُکْرَمُوْا لِتُکْرَمِیْ لِتُکْرَمَا لِتُکْرَمْنَ لِتُکْرَمْ در
اصل تُکْرَمُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد لِتُکْرَمْ شد لِتُکْرَمَا دراصل تُکْرَمَانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُکْرَمَا شد برین قیاس است صیغہا باقی

لِیُکْرَمْنَ در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد
زیرا که مبنی است والمبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لِیُکْرَمْنَ شد
لِیُکْرَمْ لِیُکْرَمَا لِیُکْرَمُوْا لِتُکْرَمْ لِتُکْرَمَا لِیُکْرَمْنَ لِاُکْرَمْ لِنُکْرَمْ لِیُکْرَمْ در اصل یُکْرَمُ
بود چون لام امر بر فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد لِیُکْرَمْ شد لِیُکْرَمَا در اصل یُکْرَمَانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِیُکْرَمَا شد برین قیاس دیگر لِیُکْرَمْنَ
در اصل یُکْرَمْنَ بود چون لام امر بر اولش درآمد آخرش را چیزے نکرد زیرا که مبنی است المبنی
ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه لِیُکْرَمْنَ لِاُکْرَمْ در اصل اُکْرَمُ بود چون لام بر اول فعل
مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِاُکْرَمْ شد لِنُکْرَمْ در اصل
نُکْرَمُ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط
حرکت شد لِنُکْرَمْ شد برهمین قیاس است هشت صیغه مجهول لَا تُکْرَمْ لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمُوْا لَا تُکْرَمِیْ
لَا تُکْرَمَا لَا تُکْرَمْنَ لَا تُکْرَمْ در اصل تُکْرَمُ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُکْرَمْ شد لَا تُکْرَمَا در اصل تُکْرَمَانِ بود چون
لا نهی در اول مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا تُکْرَمَا
شد برین قیاس اند دیگر صیغها لَا تُکْرَمْنَ در اصل تُکْرَمْنَ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع
درآمد آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی است لَا تُکْرَمْنَ شد برین قیاس مجهول است لَا یُکْرِمْ
لَا یُکْرِمَا لَا یُکْرِمُوْا لَا یُکْرِمْنَ لَا تُکْرِمْ لَا تُکْرِمَا لَا یُکْرِمْنَ لَا اُکْرِمْ لَا نُکْرِمْ لَا یُکْرِمْ در اصل یُکْرِمُ بود
چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت
شد لَا یُکْرِمْ شد لَا یُکْرِمَا در اصل یُکْرِمَانِ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم
کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا یُکْرِمَا شد برین قیاس اند صیغهاے باقی
لَا یُکْرِمْنَ در اصل یُکْرِمْنَ بود چون لا نهی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد

زیراکہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ اٰخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ لَا یُکْرَمْنَ شد و
برین قیاس نہی مجہول است **باب تفعیل** لَمْ یُفَرِّحْ دراصل یُفَرِّحُ بود چون لم جازمہ
دراول فعل مضارع درآمد آخرش راجزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَمْ یُفَرِّحْ
شد لَمْ یُفَرِّحَا دراصل یُفَرِّحَانِ بود چون لم جازمہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش
راجزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یُفَرِّحَا شد برین قیاس است صیغہائے
باقی لَمْ یُفَرِّحْنَ دراصل یُفَرِّحْنَ بود چون لم جازمہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش
راچیزے نکرد زیراکہ مبنی است لَمْ یُفَرِّحْنَ شد و برین قیاس است صیغہائے
مجہول لَنْ یُفَرِّحَ دراصل یُفَرِّحُ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش
رانصب کرد علامت نصبی ظہور فتح گشت لَنْ یُفَرِّحَ شد لَنْ یُفَرِّحَا دراصل
یُفَرِّحَانِ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش رانصب کرد علامت
نصبی سقوط نون اعرابی شد لَنْ یُفَرِّحَا شد برین قیاس اند صیغہائے باقی لَنْ یُفَرِّحْنَ
دراصل یُفَرِّحْنَ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش راچیزے نکرد زیراکہ
مبنی است لَنْ یُفَرِّحْنَ شد و بر قیاس معلوم است مجہول **الامر منہ** فَرِّحْ فَرِّحَا
فَرِّحُوْا فَرِّحِیْ فَرِّحَا فَرِّحْنَ فَرِّحْ را از تُفَرِّحُ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد فَرِّحْ شد فَرِّحَا را از تُفَرِّحَانِ بنا کردند تاکہ علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد فَرِّحَا شد برین قیاس است باقی فَرِّحْنَ را
از تُفَرِّحْنَ بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر
ہمان باشد بسکون آخر آخرش راچیزے نکردند زیراکہ مبنی است فَرِّحْنَ شد لِتُفَرَّحْ لِتُفَرَّحَا لِتُفَرَّحُوْا
لِتُفَرَّحِیْ لِتُفَرَّحَا لِتُفَرَّحْنَ لِتُفَرَّحْ دراصل تُفَرَّحُ بود چون لام امر براول فعل مضارع

درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُفَرَّحْ شد لِتُفَرَّحَا در اصل تُفَرَّحَانِ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِتُفَرَّحَا شد برین قیاس اند صیغہائے باقی لِتُفَرَّحْنَ در اصل تُفَرَّحْنَ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است لِتُفَرَّحْنَ شد امر غائب لِيُفَرَّحْ لِيُفَرَّحَا لِيُفَرَّحُوا لِتُفَرَّحْ لِتُفَرَّحَا لِيُفَرَّحْنَ لِأُفَرَّحْ لِنُفَرَّحْ لِيُفَرَّحْ در اصل يُفَرَّحُ بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِيُفَرَّحْ شد لِيُفَرَّحَا در اصل يُفَرَّحَانِ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لِيُفَرَّحَا شد برین قیاس صیغہائے باقی اند لِيُفَرَّحْنَ در اصل يُفَرَّحْنَ بود چون لام امر براول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است لِيُفَرَّحْنَ شد بر قیاس معلوم است مجهول والنهی عنه لَا تُفَرَّحْ لَا تُفَرَّحَا لَا تُفَرَّحُوا لَا تُفَرَّحِي لَا تُفَرَّحَا لَا تُفَرَّحْنَ لَا تُفَرَّحْ در اصل تُفَرَّحُ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا تُفَرَّحْ شد لَا تُفَرَّحَا در اصل تُفَرَّحَانِ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا تُفَرَّحَا شد برین قیاس دیگر لَا تُفَرَّحْنَ در اصل تُفَرَّحْنَ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است لَا تُفَرَّحْنَ شد برین قیاس نہی مجهول است لَا يُفَرَّحْ لَا يُفَرَّحَا لَا يُفَرَّحُوا لَا تُفَرَّحْ لَا تُفَرَّحَا لَا يُفَرَّحْنَ لَا أُفَرَّحْ لَا نُفَرَّحْ لَا يُفَرَّحْ در اصل يُفَرَّحُ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لَا يُفَرَّحْ شد لَا يُفَرَّحَا در اصل يُفَرَّحَانِ بود چون لا نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَا يُفَرَّحَا شد برین است قیاس صیغہائی باقی لَا يُفَرَّحْنَ در اصل يُفَرَّحْنَ

بود چون لا نہی دراول فعل مضارع درآمد آخرش را ہیچ نکرد زیرا کہ مبنی است لا یُضَارَرْنَ
شد بر قیاس معلوم ہست مجہول باب مُفَاعَلَہ لَمْ یُضَارَبْ در اصل یُضَارَبُ بود
چون لم جازمہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
لَمْ یُضَارَبْ شد لَمْ یُضَارَبَا در اصل یُضَارَبَانِ بود چون لم جازمہ دراول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یُضَارَبَا شد صیغہائے
دیگر برین قیاس اند لَمْ یُضَارَبْنَ در اصل یُضَارَبْنَ بود چون لم جازمہ دراول فعل مضارع
درآمد آخرش را چیزے نکرد زیرا کہ مبنی است لَمْ یُضَارَبْنَ شد برین قیاس است مجہول
لَنْ یُّضَارَبَ در اصل یُضَارَبُ بود چون لن ناصبہ دراول فعل مضارع درآمد آخرش را
نصب کرد علامت نصبی ظہور فتح گشت لَنْ یُّضَارَبَ شد دیگر جمیع صیغہا چنانچہ بالا قوم
شد برہمان قیاس اند الامر منہ ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوْا ضَارِبِیْ ضَارِبَا ضَارِبْنَ
ضَارِبْ را از تُضَارِبُ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت
شد ضَارِبْ شد ضَارِبَا را از تُضَارِبَانِ بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط نون اعرابی شد ضَارِبَا شد برین قیاس اند دیگر ضَارِبْنَ را از تُضَارِبْنَ
بنا کردند تا کہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند
امر ہمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزے نکردند زیرا کہ مبنی است وَالْمَبْنِیُّ مَا لَا یَتَغَیَّرُ
آخِرُہٗ بِدُخُوْلِ الْعَوَامِلِ عَلَیْہِ ضَارِبْنَ شد لِتُضَارَبْ لِتُضَارَبَا لِتُضَارَبُوْا لِتُضَارَبِیْ
لِتُضَارَبَا لِتُضَارَبْنَ لِتُضَارَبْ در اصل تُضَارَبُ بود چون لام امر دراول فعل مضارع
درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لِتُضَارَبْ شد لِتُضَارَبَا در اصل
تُضَارَبَانِ بود چون لام امر دراول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط

نون اعرابی شد لتضاربا شد برین قیاس اند دیگر لتضاربن دراصل تضاربن بود چون لام امر در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است برہمین قیاس است امر غائب و متکلم معلوم و مجہول والنہی عنہ لاتضارب لاتضاربا لاتضاربوا لاتضاربی لاتضاربا لاتضاربن لاتضارب دراصل تضارب بود چون لائے نہی اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد لاتضارب شد لاتضاربا در اصل تضاربان بود چون لائے نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لاتضاربا شد لاتضاربن دراصل تضاربن بود چون لائے نہی در اول فعل مضارع درآمد آخرش را چیزے نکرد زیراکہ مبنی است برہمین قیاس مجہول است **باب افتعال** لم یکتسب ولن یکتسب برقیاس صیغہائی کہ مذکور شد الامر منہ اکتسب اکتسبا اکتسبوا اکتسبی اکتسبا اکتسبن اکتسب را از تکتسب بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش درآوردند ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اکتسب شد اکتسبا را از تکتسبان بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش درآوردند آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اکتسبا شد اکتسبن را از تکتسبن بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش درآوردند آخرش را چیزے نکردند زیراکہ مبنی است اکتسبن شد و در صیغہای باقی ہمان قیاس است کہ در بابہاے بالا مذکور شد **باب انفعال** برقیاس ابواب گذشتہ انصرف انصرفا انصرفوا انصرفی انصرفا انصرفن انصرف را از تنصرف بنا کردند تاکہ علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند ہمزہ وصل بکسر در اولش درآوردند

امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِصْرِفْ
شد دیگر صیغها بر قیاس بابهای بالا اند باب تَفَعُّل و باب تَفَاعُل بقیاس
باب تفعیل و باب مفاعله است که در امر حاضر بعد از حذف متحرک می ماند صیغهای دیگر
مانند صیغهای همان باب است باب اِفْعِلَّال اِحْمَرَّ در اصل اِحْمَرَرَ بود دو حرف
از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّ شد یَحْمَرُّ
در اصل یَحْمَرِرُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند یَحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرِرٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد اُحْمُرَّ در اصل اُحْمُرِرَ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند
هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند اُحْمُرَّ شد یُحْمَرُّ در اصل
یُحْمَرَرُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند یُحْمَرُّ شد مُحْمَرٌّ در اصل مُحْمَرَرٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُحْمَرٌّ شد لَمْ یَحْمَرَّ در اصل یَحْمَرِرُ بود چون
لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان هر دو راء راء اول که ساکن شده بود برای ادغام در راء ثانی
که ساکن شد بعلامت جزمی بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَكَاتِ
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرَّ شد و بعضی راء ثانی را حرکت
کسره دادند لِاَنَّ السَّاكِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْكَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لَمْ یَحْمَرِّ خوانند و بعضی ترک ادغام کردند لَمْ یَحْمَرِرْ خوانند
لَمْ یَحْمَرَّا در اصل یَحْمَرَّانِ بود چون لم جازمه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد و
علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یَحْمَرَّا شد در صیغهای واحد مستتر در جمع مؤنث شد و
در تثنیه و جمع نون دور شود الامر منه اِحْمَرَّ را از یَحْمَرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود

آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر بهمان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد
میان هر دو رار را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت وقفی ساکن
شده بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِحْمَرَّا خواندند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند
لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اِحْمَرِّ خواندند و بعضی ترک ادغام کردند اِحْمَرِرْ خواندند اِحْمَرَّا را از تَحْمَرَّانِ بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل
بکسر در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی
سقوط نون اعرابی شد اِحْمَرَّا شد و برین قیاس است اِحْمَرُّوا اِحْمَرِّی اِحْمَرَّا اِحْمَرِرْنَ
را از تَحْمَرِرْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ
وصل بکسر در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است
اِحْمَرِرْنَ شد لِیَحْمَرَّ در اصل یَحْمَرُّ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد
علامت جزمی سقوط حرکت شد التقای ساکنین شد میان هر دو رار را اول که برای ادغام
ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شده بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند
لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرَّ
خواندند و بعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِیَحْمَرِّ خواندند و بعضی ترک ادغام کردند لِیَحْمَرِرْ
خواندند لِیَحْمَرَّا در اصل یَحْمَرَّانِ بود چون لام امر بر اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد آخرش
را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو رار را اول که برای ادغام
ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة

اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرَّ خوانند
وبعضی را ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرِّ خوانند وبعضی ترک ادغام لیحمرر خوانند
همبرین قیاس متکلم واحد و مع الغیر است لیُحمرّ دراصل یُحمرّ بود چون لام امر براول فعل
مضارع مجهول درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین
شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را ثانی که بعلامت جزمی ساکن
گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لیحمرَّ خوانند وبعضی را ثانی را حرکت کسره دادند
لان الساکن اذا حرّک حرّک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند لیحمرِّ خوانند وبعضی ترک ادغام لیحمرر خوانند لا تحمرّ دراصل تحمرّ بود چون لای نهی
براول فعل مضارع مخاطب معلوم درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان هر دو را را اول که برای ادغام ساکن شده بود و را دوم که برای
علامت جزمی ساکن گشت بعضی را ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لا تحمرَّ خوانند وبعضی را ثانی را
حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حُرّک حُرّک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند لا تحمرِّ خوانند وبعضی ترک ادغام لا تحمرر خوانند همبرین منهج لا یحمرّ
لا احمرّ لا نحمرّ سه وجه دارد لا تُحمرّ دراصل تُحمرّ بود چون لای نهی براول فعل مضارع
مجهول درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
هر دو را الی آخره وهمبرین روش است لا یُحمرّ ولا اُحمرّ ولا نُحمرّ **باب افعیلال**
احمارّ دراصل احمارَرَ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام
کردند احمارّ شد یحمارّ دراصل یحمارِرُ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده

در دوم ادغام کردند یَحْمَارُّ شد الامر منه اِحْمَارَّ اِحْمَارِّ اِحْمَارِرْ اِحْمَارَّا اِحْمَارِّی اِحْمَارَّا
اِحْمَارِرْنَ اِحْمَارِرْ را از یَحْمَارُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر حرف
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء را اول
که برائے ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضے راء ثانی
را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند اِحْمَارَّ خواندند و بعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حُرِّکَ حُرِّکَ
بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و بعضی بترک ادغام اِحْمَارِرْ خوانند
برین قیاس اند باقی صیغهای نیز

باب دربیان رباعی مجرد و مزید فیه

باب فَعْلَلَ اَلدَّحْرَجَةُ وَالدِّحْرَاجُ سنگ غلطانیدن دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ دَحْرَجَةً وَ
دِحْرَاجًا فهو مُدَحْرِجٌ وَدُحْرِجَ یُدَحْرَجُ دَحْرَجَةً وَدِحْرَاجًا فذاك مُدَحْرَجٌ لم یُدَحْرِجْ
لم یُدَحْرَجْ لا یُدَحْرِجُ لا یُدَحْرَجُ لن یُدَحْرِجَ لن یُدَحْرَجَ الامر منه دَحْرِجْ لِتُدَحْرَجْ لِیُدَحْرِجْ
لِیُدَحْرَجْ والنهی عنه لا تُدَحْرِجْ لا تُدَحْرَجْ لا یُدَحْرِجْ لا یُدَحْرَجْ والظرف منه مُدَحْرَجٌ
مُدَحْرَجَانِ مُدَحْرَجَاتٌ **باب تَفَعْلُلٌ** اَلتَّدَحْرُجُ درگردیدن تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ
تَدَحْرُجًا فهو مُتَدَحْرِجٌ وتُدُحْرِجَ یُتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجًا فذاك مُتَدَحْرَجٌ لم یَتَدَحْرَجْ لم
یُتَدَحْرَجْ لا یَتَدَحْرَجُ لا یُتَدَحْرَجُ لن یَتَدَحْرَجَ لن یُتَدَحْرَجَ الامر منه تَدَحْرَجْ لِتُتَدَحْرَجْ
لِیَتَدَحْرَجْ لِیُتَدَحْرَجْ والنهی عنه لا تَتَدَحْرَجْ لا تُتَدَحْرَجْ لا یَتَدَحْرَجْ لا یُتَدَحْرَجْ والظرف منه
مُتَدَحْرَجٌ مُتَدَحْرَجَانِ مُتَدَحْرَجَاتٌ **باب اِفْعِنْلَالٌ** اَلاِحْرِنْجَامُ فراهم شدن وانبوه
شدن شتران اِحْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ اِحْرِنْجَامًا فهو مُحْرَنْجِمٌ وَاُحْرُنْجِمَ یُحْرَنْجَمُ اِحْرِنْجَامًا
فذاك مُحْرَنْجَمٌ لم یَحْرَنْجِمْ لم یُحْرَنْجَمْ لا یَحْرَنْجِمُ لا یُحْرَنْجَمُ لن یَحْرَنْجِمَ لن یُحْرَنْجَمَ
الامر منه اِحْرَنْجِمْ لِتُحْرَنْجَمْ لِیَحْرَنْجِمْ لِیُحْرَنْجَمْ والنهی عنه لا تَحْرَنْجِمْ لا تُحْرَنْجَمْ

لا تحرنجما لا تحرنجموا لا تحرنجمن والظرف منه محرنجم محرنجمان محرنجمات **باب افعلال**
الاقشعرار موی برتن خاستن و دانها بر پوست اعضا برآمدن از سرما اقشعرّ یقشعرّ
اقشعرارًا فهو مقشعرّ و اُقشعرّ یُقشعرّ اقشعرارًا فذاک مُقشعرّ لم یقشعرّ لم یقشعرا
لم یقشعروا لم یقشعررن لم یقشعرّ لم یقشعرا لم یقشعروا لا یقشعرّ لا یقشعرّ لن یقشعرّ لن یقشعرّ
الامر منه اقشعرّ اقشعرا اقشعروا اقشعررن لتقشعرّ لیقشعرّ لتقشعرر لیقشعرر لیقشعرّ لیقشعروا
لیقشعرّ لیقشعرّ لیقشعرر والنهی عنه لا تقشعرّ لا تقشعرا لا تقشعروا لا تقشعرر
لا تقشعرّ لا تقشعرر لا یقشعرّ لا یقشعرّ لا یقشعرر لا یقشعرّ لا یقشعرّ لا یقشعرّ
والظرف منه مقشعرّ مقشعران مقشعرات امر از **باب فعللة** دحرج دحرجا
دحرجوا دحرجی دحرجا دحرجن دحرج را از تدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد دحرج شد تا آخر و از **باب تفعلل** تدحرج تدحرجا تدحرجوا تدحرجی
تدحرجا تدحرجن تدحرج را از تتدحرج بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد تدحرج شد تا آخر و از باب **باب افعنلال** احرنجم احرنجما
احرنجموا احرنجمی احرنجما احرنجمن احرنجم را از تحرنجم بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد احرنجم شد لیحرنجم
لیحرنجما لیحرنجموا لتحرنجمی لتحرنجما لتحرنجمن همچنین امر غائب معلوم و مجهول **باب
افعلال** اقشعرّ در اصل اقشعرر بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
اقشعرّ شد یقشعرّ در اصل یقشعرر بود دو حرکت از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را

نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَقْشَعِرُّ شد یَقْشَعِرُّ دراصل یَقْشَعْرِرُ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُقْشَعِرٌّ شد مُقْشَعِرٌّ دراصل مُقْشَعْرِرٌ بود دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک بعد از نقل حرکت اول بماقبل اول را در دوم ادغام کردند مُقْشَعَرٌّ شد لَمْ یَقْشَعِرَّ دراصل یَقْشَعِرُّ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء را اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء دوم که بعلامت جزمی ساکن شد بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَقْشَعِرَّ خواندند وبعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لَمْ یَقْشَعِرِّ خواندند وبعضی بترک ادغام لَمْ یَقْشَعْرِرْ خواندند الامر منه اِقْشَعِرَّ اِقْشَعِرِّ اِقْشَعْرِرْ اِقْشَعِرَّا اِقْشَعِرُّوْا اِقْشَعِرِّیْ اِقْشَعِرَّا اِقْشَعْرِرْنَ اِقْشَعِرَّ را از تَقْشَعِرُّ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو راء را اول که برای ادغام ساکن شده بود و راء ثانی که بعلامت وقفی ساکن گشت بعضی راء ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرَّ خواندند وبعضی راء ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِقْشَعِرِّ خواندند وبعضی بترک ادغام اِقْشَعْرِرْ خواندند اِقْشَعِرَّا را از تَقْشَعِرَّانِ بنا کردند تا که علامت استقبال آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر

آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اِقْشَعِرَّا شد لِتُقْشَعَرَّا در اصل تُقْشَعَرَّانِ بود چون لام امر بر اول مضارع مجهول در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو را رای اول که برای ادغام ساکن شده بود و رای ثانی که بعلامت جزمی ساکن گشت بعضی رای ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتُقْشَعَرَّ خواندند وبعضی رای ثانی را حرکت کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند لِتُقْشَعَرِّ وبعضی ترک ادغام لِتُقْشَعْرَرْ خواندند مثال

واوی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

اَلْوَعْدُ وعده کردن وَعَدَ يَعِدُ وَعْدًا وَعِدَةً ومِيعَادًا فهو وَاعِدٌ وَاعِدَانِ وَاعِدُونَ وَعَدَةٌ وُعَّادٌ وُعَّدٌ وُعُدٌ وُعَدَاءُ وُعْدَانٌ وِعَادٌ وُعُودٌ وُعُودٌ وَاعِدَةٌ وَاعِدَتَانِ وَاعِدَاتٌ اَوَاعِدُ وُعَّدٌ اَوْ يُبْعِدُ وُوعِدَ يُوعَدُ وَعْدًا وَعِدَةً ومِيعَادًا فذاك مَوْعُودٌ مَوْعُودَانِ مَوْعُودُونَ مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتَانِ مَوْعُودَاتٌ مَوَاعِيدُ مُوَيْعِيدٌ مُوَيْعِيدَةٌ لَمْ يَعِدْ لَمْ يُوعَدْ لَا يَعِدُ لَا يُوعَدُ لَنْ يَعِدَ لَنْ يُوعَدَ الامر منه عِدْ لِيَعِدْ لِيُوعَدْ والنهی عنه لَا تَعِدْ لَا تُوعَدْ لَا يَعِدْ لَا يُوعَدْ والظرف منه مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ مَوَاعِدُ مُوَيْعِدٌ والآلة منه مِيعَدٌ مِيعَدَانِ مِيعَدَةٌ مِيعَدَتَانِ مَوَاعِدُ مُوَيْعِدَةٌ مِيعَادٌ مِيعَادَانِ مَوَاعِيدُ مُوَيْعِيدٌ مُوَيْعِيدَةٌ افعل التفضيل منه اَوْعَدُ اَوْعَدَانِ اَوْعَدُونَ اَوَاعِدُ اَوَيْعِدُ والمؤنث منه وُعْدَى وُعْدَيَانِ وُعَدٌ وُعْدَيَاتٌ وُعَيْدَى وُعَيْدَى ماضی معلوم از وَعَدْنَا وَعَدْتَ بر اصل خود است وَعَدْتَ وَعَدْتُمَا وَعَدْتُمْ وَعَدْتِ وَعَدْتُمَا وَعَدْتُنَّ وَعَدْتُ وَعَدْنَا در اصل وَعَدْتَ الخ بود دال وتا هم مَدْ هر دو قریب المخرج دال را تا کردند وتا در تا ادغام کردند وَعَدْتَ الخ شد مجهول بر قیاس معلوم مضارع يَعِدُ يَعِدَانِ يَعِدُونَ تَعِدُ تَعِدَانِ يَعِدْنَ در اصل يَوْعِدُ يَوْعِدَانِ يَوْعِدْنَ بودند واو واقع شد میان یا مفتوحه وکسره لازمی ثقیل بود انداختند يَعِدُ الخ شد تَعِدُ تَعِدَانِ الخ در اصل تَوْعِدُ تَوْعِدَانِ الخ بودند واو واقع شد میان اخت یا مفتوحه وکسره لازمی ثقیل بود انداختند

تُعِدُ تُعِدَانِ الخ شدند مضارع مجهول از تعلیل سالم است اسم فاعل جمع تکسیر یک وُعَّدٌ
وُعَّادٌ وُعُدٌ بر قیاس ضَرَبَةٌ ضُرَّابٌ ضُرَّبٌ است اُوَيْعِدٌ تصغیر از آن وَاعِدٌ است وَاعِدٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود
آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند وُوَيْعِدٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند
اول را بهمزه بدل کردند اُوَيْعِدٌ شد اَوَاعِدُ جمع تکسیر از آن وَاعِدَةٌ است وَاعِدَةٌ اسم وحدان بود چو
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و تاء وحدان را حذف کردند و تنوین را بسبب
منع صرف وَوَاعِدُ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اَوَاعِدُ شد
ظرف مَوَاعِدُ جمع تکسیر از آن مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
مواعد شد مُوَيْعِدٌ تصغیر از آن مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند مُوَيْعِدٌ شد اسم آله مَوَاعِيدُ
جمع تکسیر از آن مِيعَادٌ است مِيعَادٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَادٌ است حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا حذف کردند مَوَاعِدُ شد مُوَيْعِيدٌ تصغیر از آن
مِيعَادٌ است مِيعَادٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش
که اصل کلمه او مِوْعَادٌ است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند
حرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْعِيدٌ شد مَوَاعِيدُ جمع تکسیر از آن مِيعَادٌ است
مِيعَادٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که مِوْعَادٌ است حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد
الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند

مُيَيْعِيدٌ مُوَيْعِيدٌ تصغیر ازان مِيعَادٌ است مِيعَادٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْعَادٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ما قبل او
مکسور آن الف را بیا بدل کرد مُوَيْعِيدٌ شد اسم تفضیل أَوَاعِدُ جمع تکسیر ازان أَوْعَدُ است أَوْعَدُ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول وثانی را فتحه
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَوَاعِدُ شد
أُوَيْعِدُ تصغیر ازان أَوْعَدُ است أَوْعَدُ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف
اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند
أُوَيْعِدُ شد وُعَدٌ جمع تکسیر ازان وُعْدَى است وُعْدَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح دادند والف وحدان را حذف
کردند وُعَدٌ شد وُعَيْدَى تصغیر ازان وُعْدَى است وُعْدَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند وُعَيْدَى شد

مثال یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ المَيْسِرُ وَالمَيْسَرَةُ قمار باختن يَسَرَ يَيْسِرُ يَسْرًا
وَيَسَارًا وَمَيْسِرًا فهو يَاسِرٌ يَاسِرَانِ يَاسِرُونَ يَسْرَةٌ يَسَارٌ يُسَّرٌ يُسَّارٌ يَاسِرَاتٌ يُسَّرٌ
يُسُورٌ يُوَيْسِرٌ يَاسِرَةٌ يَاسِرَتَانِ يَاسِرَاتٌ يَوَاسِرُ يُسَّرٌ يُوَيْسِرَةٌ وَيُسِرَ يُوسَرُ يُسْرًا وَيَسَارًا وَمَيْسِرًا
فذاك مَيْسُورٌ مَيْسُورَانِ مَيْسُورُونَ مَيْسُورَةٌ مَيْسُورَتَانِ مَيْسُورَاتٌ لَمْ يَيْسِرْ لَمْ يُوسَرْ لَا يَيْسِرُ
لَا يُوسَرُ لَنْ يَيْسِرَ لَنْ يُوسَرَ الامر منه اِيسِرْ لِتُوسَرْ لِيَيْسِرْ لِيُوسَرْ والنهی عنه لَا تَيْسِرْ لَا تُوسَرْ لَا يَيْسِرْ
لَا يُوسَرْ والظرف منه مَيْسِرٌ مَيْسِرَانِ مَيَاسِرُ وَمُيَيْسِرٌ والآلة منه مِيسَرٌ مِيسَرَانِ مَيَاسِرُ
مُيَيْسِرٌ مِيسَرَةٌ مِيسَرَتَانِ مَيَاسِرُ مُيَيْسِرَةٌ مِيسَارٌ مِيسَارَانِ مَيَاسِيرُ مُيَيْسِيرٌ
مُيَيْسِيرَةٌ افعل التفضیل منه أَيْسَرُ أَيْسَرَانِ أَيْسَرُونَ أَيَاسِرُ وَأُيَيْسِرُ والمؤنث منه يُسْرَى
يُسْرَيَانِ يُسَرٌ يُسْرَيَاتٌ يُسَيْرَى **مثال واوی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ** الوَجَلُ

ترسیدن وَجِلَ یَوْجَلُ وَجَلًا فهو وَاجِلٌ وَاجِلَانِ وَاجِلُونَ وَجِلَةٌ وُجَّالٌ وُجَّلٌ وُجْلٌ
وَجِلَاءُ وَجْلَانُ وِجَالٌ وُجُولٌ اُوجِلَ وَاجِلَةٌ وَاجِلَتَانِ وَاجِلَاتٌ اَوَاجِلُ وَجَّلُ
اُوجِلَةٌ وُوجِلَ یُوجَلُ وَجَلًا فذاک مَوْجُولٌ مَوْجُولَانِ مَوْجُولُونَ مَوْجُولَةٌ مَوْجُولَتَانِ
مَوْجُولَاتٌ مَوَاجِیلُ مُوَیْجِیلٌ مُوَیْجِیلَةٌ لَمْ یَوْجَلْ لَمْ یُوجَلْ لَا یَوْجَلُ لَا یُوجَلُ
لَنْ یَوْجَلَ لَنْ یُوجَلَ الامر منه اِیجَلْ لِتُوجَلْ لِیَوْجَلْ لِیُوجَلْ والنهی منه لَا تَوْجَلْ
لَا تُوجَلْ لَا یَوْجَلْ لَا یُوجَلْ والظرف منه مَوْجَلٌ مَوْجَلَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلٌ
والآلة منه مِیجَلٌ مِیجَلَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلٌ مِیجَلَةٌ مِیجَلَتَانِ مَوَاجِلُ مُوَیْجِلَةٌ مِیجَالٌ
مِیجَالَانِ مَوَاجِیلُ مُوَیْجِیلٌ مُوَیْجِیلَةٌ افعل التفضیل منه اَوْجَلُ اَوْجَلَانِ اَوْجَلُونَ
اَوَاجِلُ وَاُوَیْجِلُ والمؤنث منه وُجْلَی وُجْلَیَانِ وُجْلَیَاتٌ وُجَلٌ وَوُجَیْلَی اِیجَلْ را از تَوْجَلُ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین
کلمه بعین کلمه او مفتوح بود همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر بعض
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِوْجَلْ شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند اِیجَلْ شد مَوَاجِلُ جمع تکسیر از مِیجَلٌ است مِیجَلٌ اسم حدان
بود چون خواستند که اسم حدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْجَلٌ بود بعده
حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مَوَاجِلُ شد مُوَیْجِلٌ تصغیر از آن مِیجَلٌ است مِیجَلٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْجَلٌ بود حرف اول را ضم دادند
وثانی را فتح سوم جا یاء تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْجِلٌ شد

مثال واوی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الوَضْعُ نهادن وَضَعَ یَضَعُ وَضْعًا فهو
وَاضِعٌ وَاضِعَانِ وَاضِعُونَ وَضَعَةٌ وُضَّاعٌ وُضَّعٌ وُضْعَاءُ وُضْعَانٌ وِضَاعٌ
وُضُوعٌ اُوَیْضِعٌ وَاضِعَةٌ وَاضِعَتَانِ وَاضِعَاتٌ اَوَاضِعُ وُضَّعٌ اُوَیْضِعَةٌ وُضَّعٌ

يُوضَعُ وَضْعًا فذاك مَوْضُوعٌ مَوْضُوعَانِ مَوْضُوعُونَ مَوْضُوعَةٌ مَوْضُوعَتَانِ
مَوْضُوعَاتٌ مَوَاضِيعُ مُوَيْضِيعٌ مُوَيْضِيعَةٌ لَمْ يَضَعْ لَمْ يُوضَعْ لَا يَضَعُ لَا يُوضَعُ
لَنْ يَضَعَ لَنْ يُوضَعَ الامر منه ضَعْ لِتُوضَعْ لِيَضَعْ لِيُوضَعْ والنهي عنه لَا تَضَعْ لَا تُوضَعْ لَا يَضَعْ
لَا يُوضَعْ والظرف منه مَوْضِعٌ مَوْضِعَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعٌ والآلة منه مِيضَعٌ مِيضَعَانِ
مَوَاضِعُ مُوَيْضِعٌ مِيضَعَةٌ مِيضَعَتَانِ مَوَاضِعُ مُوَيْضِعَةٌ مِيضَاعٌ مِيضَاعَانِ مَوَاضِيعُ
مُوَيْضِيعٌ مُوَيْضِيعَةٌ افعل التفضيل منه أَوْضَعُ أَوْضَعَانِ أَوْضَعُونَ أَوَاضِعُ أُوَيْضِعٌ والمؤنث منه
وُضْعَى وُضْعَيَانِ وُضْعَيَاتٌ وُضَعٌ وُضْعَى وُضَيْعَى يَضَعُ در اصل يَوْضِعُ بود واو واقع شد میان
یا مفتوحه و کسره لازمی ثقیل بود انداختند یَضِعُ شد بعده کسره ضاد را بفتح بدل کردند از جهت
رعایت حرف حلق یَضَعُ شد یُوضَعُ در اصل یَضَعُ بود یَضَعُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند
که مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضم دادند و ما قبل آخر را فتح واو محذوفه را باز آوردند
بعدم قاعدة الحذف علیها یُوضَعُ شد امر ضَعْ ضَعَا ضَعُوا ضَعِي ضَعَا ضَعْنَ ضَعْ را از تَضَعُ بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد ضَعْ شد ضَعَا را از تَضَعَانِ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ضَعَا شد

مثال واوی از باب فَعِلَ يَفْعَلُ الوَرَمُ آماسیدن

وَرِمَ يَرِمُ وَرَمًا فهو وَارِمٌ وَارِمَانِ وَارِمُونَ وَارِمَةٌ وَارِمَتَانِ وَارِمَاتٌ وَوَارِمُ وُرَّمٌ وُرَّمَا
وُرْمَانٌ وُرَّامٌ وُرَّمٌ أُوَيْرِمٌ وَارِمَةٌ وَارِمَتَانِ وَارِمَاتٌ أَوَارِمُ وُرَّمٌ
أُوَيْرِمَةٌ وَوُرِمَ يُورَمُ وَرْمًا فذاك مَوْرُومٌ مَوْرُومَانِ مَوْرُومُونَ مَوْرُومَةٌ و
مَوْرُومَتَانِ مَوْرُومَاتٌ مَوَارِيمُ مُوَيْرِيمٌ لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورَمْ لَا يَرِمُ لَا يُورَمُ
لَنْ يَرِمَ لَنْ يُورَمَ الامر منه رِمْ لِتُورَمْ لِيَرِمْ لِيُورَمْ والنهي عنه لَا تَرِمْ لَا تُورَمْ

لَا یُوسَمْ لَا یُوسَمَا والظرف منه مَوْسِمٌ مَوْسِمَانِ مَوَاسِمُ مُوَیْسِمٌ والآلة منه مِیسَمٌ مِیسَمَانِ
مَوَاسِمُ مُوَیْسِمٌ مِیسَمَةٌ مِیسَمَتَانِ مَوَاسِمُ مُوَیْسِمَةٌ مِیسَامٌ مِیسَامَانِ مَوَاسِیمُ مُوَیْسِیمٌ
افعل التفضیل منه اَوْسَمُ اَوْسَمَانِ اَوْسَمُونَ اَوَاسِمُ اُوَیْسِمٌ والمؤنث منه وُسْمَی وُسْمَیَانِ
وُسْمَیَاتٌ وُسَمٌ وُسَیْمَی یُوسَمُ در اصل یُوْسَمُ بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسرهٔ لازمی
ثقیل بود انداختند یُوسَمُ شد یُوسَمُ در اصل یُوسِمُ بود یُوسِمُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که
فعل مضارع معلوم را مجهول کنند حرف اول را ضمه دادند و ما قبل آخر را فتحه داد و محذوفه باز آوردند
لعدم قاعدة الحذف علیها یُوسَمُ شد اُوَیْسِمٌ تصغیر از ان واسِمٌ است واسِمٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یاء تصغیر در آوردند وُوَیْسِمٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند
اُوَیْسِمٌ شد مَوَاسِمُ جمع تکسیر از ان مَوْسِمٌ است مَوْسِمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه
بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَوَاسِیمُ شد اِسِمْ در اصل اِوْسِمْ بود اِوْسِمْ را از تُوسِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود
آنرا حذف کردند ما بعد حرف متحرک ماند همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرکت شد سِمْ شد مِیسَمٌ در اصل مِوْسَمٌ بود واو ساکن ما قبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مِیسَمٌ شد مَوَاسِمُ جمع تکسیر از ان مِیسَمٌ است مِیسَمٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْسَمٌ بود
حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع
تکسیر بود چون آنرا کسره دادند مَوَاسِمُ شد مُوَیْسِمٌ تصغیر از ان مِیسَمٌ است مِیسَمٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْسَمٌ بود حرف اول را
ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند

مُوَيْئِمٌ شد مَوَائِمُ جمع تکسیر ازان مِيئَمٌ است مِيئَمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُوئَمٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَوَائِمُ شد مُوَيْئِمٌ تصغیر ازان مِيئَمٌ است مِيئَمٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مُوئَمٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعد الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُوَيْئِمٌ شد

مثال واوی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ الوَسْمُ داغ نهادن وَسَمَ يَسِمُ وَسْمًا فهو وَاسِمٌ وَاسِمَانِ وَاسِمُونَ وَسَمَةٌ وُسَّامٌ وَسَّمٌ وُسَّمٌ وُسَمَاءُ وَسَمَاتٌ وِسَامٌ وُسُومٌ او وُسَيْسِمٌ وَاسِمَةٌ وَاسِمَتَانِ وَاسِمَاتٌ وَوَاسِمُ وُسَّمٌ او وُسَيْسِمَةٌ وَوُسِمَ يُوسَمُ وَسْمًا فذاك مَوْسُومٌ لَمْ يَسِمْ لَمْ يُوسَمْ لَا يَسِمُ لَا يُوسَمُ لَنْ يَسِمَ لَنْ يُوسَمَ الامر منه سِمْ لِيَسِمْ لِيُوسَمْ والنهی عنه لَا تَسِمْ لَا تُوسَمْ لَا يَسِمْ لَا يُوسَمْ والظرف منه مَوْسِمٌ مَوْسِمَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمٌ والآلة منه مِيسَمٌ مِيسَمَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمٌ مِيسَمَةٌ مِيسَمَتَانِ مَوَاسِمُ مُوَيْسِمَةٌ مِيسَامٌ مِيسَامَانِ مَوَاسِيمُ مُوَيْسِيمٌ افعل التفضیل منه أَوْسَمُ أَوْسَمَانِ أَوْسَمُونَ أَوَاسِمُ أُوَيْسِمٌ والمؤنث منه وُسْمَى وُسْمَيَانِ وُسْمَيَاتٌ وُسَمٌ وُسَيْمَى امر اُوْسِمْ اُوْسِمَا اُوْسِمُوا اُوْسِمِي اُوْسِمَا اُوْسِمْنَ اُوْسِمْ را از تُوْسِمُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن یافتند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزهٔ وصل بضم در اولش درآوردند امر بیان باشد بسکون آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اُوْسِمْ شد مَوَاسِمُ جمع تکسیر ازان مِيسَمٌ است مِيسَمٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مِوْسَمٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاسِمُ شد علی هذا القیاس دیگران را نیز بسوی اصل رد می کنند

اجوف واوی از باب فَعَلَ یَفْعُلُ القَولُ گفتن قَالَ یَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ
قَائِلَانِ قَائِلُونَ قَالَةٌ قُوَّالٌ قُوَّلٌ قُوْلٌ قُوَلَاءُ قُولَانٌ قِوَالٌ قُوُوْلٌ قُوَیْلٌ قَائِلَةٌ قَائِلَتَانِ قَائِلَاتٌ
قَوَائِلُ قُوَّلٌ قُوَیْلَةٌ وَقِیْلَ یُقَالُ فَذَاکَ مَقُوْلٌ مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَتَانِ
مَقُولَاتٌ مَقَاوِیْلُ مُقَیِّلٌ مُقَیِّلَةٌ لَمْ یَقُلْ لَمْ یُقَلْ لَا یَقُولُ لَا یُقَالُ لَنْ یَقُولَ لَنْ یُقَالَ
الامر منه قُلْ لِتُقَلْ لِیَقُلْ لِیُقَلْ والنهی عنه لَا تَقُلْ لَا تُقَلْ لَا یَقُلْ لَا یُقَلْ والظرف منه
مَقَالٌ مَقَالَانِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ والآلة منه مِقْوَلٌ مِقْوَلَانِ مَقَاوِلُ مُقَیِّلٌ مِقْوَلَةٌ مِقْوَلَتَانِ
مَقَاوِلُ مُقَیِّلَةٌ مِقْوَالٌ مِقْوَالَانِ مَقَاوِیْلُ مُقَیِّیْلٌ افعل التفضیل منه اَقْوَلُ اَقْوَلَانِ
اَقْوَلُونَ اَقَاوِلُ اُقَیِّلُ والمؤنث منه قُوْلٰی قُوْلَیَانِ قُوْلَیَاتٌ قُوَلٌ قُوَیْلٰی قَالَ در اصل
قَوَلَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قَالَ شد همچنین است تا قَالَتَا
قُلْنَ در اصل قَوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و لام الف را حذف کردند قَلْنَ شد بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دلالت
کند بر حذف واو قُلْنَ شد تا قُلْنَا تعلیل ثانی قُلْنَ در اصل قَوَلْنَ بود نقل کرده از قَوَلَ به قَوُلْنَ در آوردند ضمه بر واو
ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده التقاء ساکنین شد میان واو
و لام واو را حذف کردند قُلْنَ شد تا قُلْنَا قِیْلَ در اصل قُوِلَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند قِیْلَ شد تا
قِیْلَتَا قُلْنَ در اصل قُوِلْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام
واو را حذف کردند قِلْنَ شد تا قِلْنَا یَقُولُ در اصل یَقْوُلُ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند یَقُولُ
شد یَقُلْنَ در اصل یَقْوُلْنَ بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان واو
و لام واو را حذف کردند یَقُلْنَ شد یُقَالُ در اصل یُقْوَلُ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت او را
نقل کرده بماقبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و لام الف را حذف کردند یُقَلْنَ شد یُقَالَانِ یُقَلْنَ در اصل یُقْوَلْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت

واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف ولام الف را حذف کردند قُلْنَ شد
بر قیاس نَقُلْنَ اسم فاعل قَائِلٌ در اصل قَاوِلٌ بود واو واقع شد بعد الف اسم فاعل و در
اصل بسلامت نمانده است آن واو را بهمزه بدل کردند قَائِلٌ شد تا قَائِلُونَ قَالَةٌ جمع تکسیر ازان
قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
قَاوِلٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند و تا در آخرش در آوردند و الف وحدان را حذف
کردند قَوَلَةٌ شد بعده واو متحرک ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند قَالَةٌ شد قُوَّالٌ جمع تکسیر
ازان قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر
در آوردند الف وحدان را حذف کردند قُوَّالٌ شد قُوَّلٌ قُوَّلٌ قُوَلَاءُ قُوْلَانٌ تمامی را بسوی اصل رد می کنند قُوَيْلٌ
تصغیر ازان قَائِلٌ است قَائِلٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلٌ بود حرف
اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَيْوِلٌ شد بعده
واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند قُوَيِّلٌ شد قَوَائِلُ جمع تکسیر ازان
قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح داشتند
ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تا و وحدان را حذف
کردند قَوَائِلُ شد قُوَّلٌ جمع تکسیر ازان قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساختند فتح دادند
الف تا و وحدان را حذف کردند قُوَّلٌ شد قُوَيِّلَةٌ تصغیر ازان قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که قَاوِلَةٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی
قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند قُوَيْوِلَةٌ شد بعده واو و یا
بهم آمدند نخستین ازیشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند قُوَيِّلَةٌ شد اسم مفعول

مقول در اصل مقوول بود ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان
هر دو واو نزد بعضی واو اول که عین کلمه است افتاد لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف پس مقول شد بر وزن
مفول و نزد بعضی واو ثانی افتاد لان الثانی زائدة والزائد احق بالحذف پس مقول شد بر وزن مفعل
بر این قیاس است در شش صیغه اسم مفعول مقاویل جمع تکسیر از آن مقول است مقول اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقوول بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مقاویل شد
مقیّل تصغیر از آن مقول است مقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مقوول بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما
بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مقیوِل شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند مقییل شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند یا
در یا ادغام کردند بعده اجتماع ثلاث یاآت شد و اجتماع ثلث یاآت در کلام عرب مستکره
پنداشتند بنابر آن یاء ثالث را نسیاً حذف کردند مقیّل شد مقاولة جمع تکسیر از آن مقوله است
مقوله اسم وحدان بود چون خواستند که جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقووله بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف
جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مقاوِلة شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل
کردند تاء وحدان را حذف کردند مقاویل شد مقیّلة تصغیر از آن مقوله است مقوله اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مقووله است حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیوِلة شد بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مقییلة شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود واو را یا
کردند و یا در یا ادغام کردند مقیّیلة شد بعده یاء ثالث را حذف کردند مقیّلة شد جحد معلوم لم یقل در اصل یقول بود چون

لم جازمه براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد
التقاء ساکنین شد میان واو ولام واو را حذف کردند لَمْ یَقُلْ شد لَمْ یَقُوْلَا در اصل یَقُوْلَانِ
بود چون لم جازمه براول فعل مضارع درآمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون
اعرابی شد لَمْ یَقُوْلَا شد الی آخره و در مضارع مجهول التقاء ساکنین شد میان الف و لام لَنْ یُقَالَ در اصل
یُقْوَلُ بود چون لن ناصبه براول فعل مضارع درآمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی نصب ظاهر
گشت لَنْ یُقْوَلَ شد الخ امر قُلْ قُوْلَا قُوْلُوْا قُوْلِیْ قُوْلَا قُلْنَ قُلْ را از تَقُوْلُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند قُلْ شد تعلیل دوم
این است قُلْ در اصل اُقْوُلْ بود ماخوذ از تَقْوُلُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اول او در آوردند امر
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اُقْوُلْ شد بعده ضمه
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل داده شد التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُلْ
شد بعده بحرکت قاف از همزه وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند قُلْ شد قُوْلَا را از تَقُوْلَانِ
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُوْلَا شد تعلیل دوم قُوْلَا در اصل
اُقْوُلَا بود ماخوذ از تَقْوُلَانِ تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر
کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر
آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلَا شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل
کرده بما قبل داده اُقُوْلَا شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند
قُوْلَا شد قُوْلِیْ را از تَقُوْلِیْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد قُوْلِیْ شد

تعلیل دوم قُولِی در اصل اُقْوُلِی بود ماخوذ از تَقُولِیْنَ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد
حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزه وصل بضم در اولش در آوردند امر بهمان
باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط نون اعرابی شد اُقْوُلِی شد بعده ضمه بر
واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند اُقُوْلِی شد بعده بحرکت قاف استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد
همزه را حذف کردند قُولِی شد قُلْنَ را از تَقُلْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
ما بعد حذف متحرک ماند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکرد زیرا که مبنی ست و المبنی
ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه قُلْنَ شد تعلیل دوم قُلْنَ در اصل اُقْوُلْنَ بود ماخوذ از تَقُوْلْنَ تا ر
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که مضموم بود
همزهٔ وصل بضم در اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزے نکردند زیرا که مبنی
است و المبنی ما لا یتغیر آخره بدخول العوامل علیه اُقْوُلْنَ شد بعده ضمه بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند التقاء ساکنین شد میان واو و لام واو را حذف کردند اُقُلْنَ شد بحرکت قاف استغنا
از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند قُلْنَ شد ظرف مَقَالٌ در اصل مَقْوَلٌ بود واو متحرک
ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود الحال
ما قبلش مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مَقَالٌ شد مَقَاوِلُ جمع تکسیر از مَقَالٌ است مَقَالٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف
اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که بعد الف جمع تکسیر بود
آنرا کسره دادند مَقَاوِلُ شد مُقَیِّلٌ تصغیر از مَقَالٌ است مَقَالٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَقْوَلٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتح سوم جا
یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُقَیْوِلٌ شد بعده واو و یا هم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مُقَیِّلٌ شد اسم آله مِقْوَلَةٌ
الخ مَقَاوِلُ جمع تکسیر از مَقْوَلٌ است مَقْوَلٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند

حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود
آن را کسره دادند مقاول شد مقیول تصغیر از آن مقول است مقول اسم مکبر چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیول شد بعده واو و یا باہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را
یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مقیل شد مقاول جمع تکسیر از آن مقولة است مقولة اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی
که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند تاء وحدان را حذف کردند مقاول شد مقیلة تصغیر از آن
مقولة است مقولة اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند و ثانی را
فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مقیولة شد بعده واو و یا باہم
آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مقیلة شد مقاویل جمع تکسیر از آن
مقوال است مقوال اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را
فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مقاویل شد مقیّیل تصغیر از آن مقوال است مقوال اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که
مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند
مقیویل شد بعده واو و یا باہم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند
مقیّیل شد بعده یای ثالث را حذف کردند مقیّل شد

افعل التفضیل

مثل اقول الخ اقاول جمع تکسیر از آن اقول
است اقول اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اقاول
شد اقیول تصغیر از آن اقول است اقول اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اقیول شد و جائز است

که واو را بیا بدل کرده یا را در یا ادغام نمایند و قُیَیْل خوانند والمؤنث منه قُوَیْلَة تا آخر قُوَّل جمع تکسیر
ازان قُوَّل است قُوَّل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول
مضموم بود ثانی را فتح داده والف وحدان را حذف کردند قُوَّل شد قُوَیْل تصغیر ازان قُوَّل است قُوَّل
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتح داده سوم جا یائے
تصغیر در آوردند قُوَیْل شد نون ثقیله قُولَنَّ در اصل قُلْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون
تاکید ثقیله مبنی بر فتح گشت واو محذوفه را باز آوردند بعدم قاعدة الحذف علیهما قُولَنَّ شد قُولَانِّ در اصل قُولَا
بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد قُولَانِّ شد قُولُنَّ در اصل قُولُوا بود چون نون تاکید ثقیله بدو
متصل شد التقاء ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حذف کردند ضمه را باقی گذاشتند تا
دلالت کند بر حذف واو قُولُنَّ شد قُولِنَّ در اصل قُولِی بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقاء
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حذف کردند و کسره را باقی گذاشتند تا دلالت کند بر حذف
یا قُولِنَّ شد قُلْنَانِّ در اصل قُلْنَ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد اجتماع ثلاث نونات گردید اجتماع ثلاث
نونات را در کلام عرب مستکره پنداشتند بنابران الف فاصله درمیان نون جمع و نون تاکید ثقیله در آوردند
قُلْنَانِّ شد اجوف یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ البیع فروختن و خریدن بَاعَ یَبِیْعُ بَیْعًا فهو بَائِعٌ بَائِعَانِ بَائِعُوْنَ
بَاعَة بَیَّاع بُیَّع بُیَّاع بِیْعَان بِیَاع بُیُوْع بُوَیْع بَائِعَة بَائِعَتَانِ بَائِعَات بَوَائِع بِیَع بُوَیْعَة و بِیْعَ یُبَاعُ بَیْعًا
فذاک مَبِیْع مَبِیْعَانِ مَبِیْعُوْنَ مَبِیْعَة مَبِیْعَتَانِ مَبِیْعَات مَبَائِع مُبَیِّع لَمْ یَبِعْ لَمْ یُبَعْ لَا یَبِیْعُ
لَا یُبَاعُ لَنْ یَبِیْعَ لَنْ یُبَاعَ الامر منه بِعْ لِتُبَعْ لِیَبِعْ لِیُبَعْ والنهی عنه لَا تَبِعْ لَا تُبَعْ لَا یَبِعْ لَا یُبَعْ
والظرف منه مَبِیْع مَبِیْعَان مَبَائِع مُبَیِّع والآلة منه مِبْیَع مِبْیَعَان مَبَایِع
مُبَیِّع مِبْیَعَة مِبْیَعَتَان مَبَایِع مُبَیِّعَة مِبْیَاع مِبْیَاعَان مَبَایِیْع مُبَیِّیْع
افعل التفضیل منه اَبْیَع اَبْیَعَان اَبْیَعُوْن اَبَایِع اُبَیِّع والمؤنث منه بُیْعَی بُیْعَیَان
بُیْعَیَات بُیَع بُیَیْعَی بَاعَ در اصل بَیَعَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند بَاعَ شد برین قیاس تا بَاعَتَا بِعْنَ در اصل بَیَعْنَ بود یا متحرک ما قبل او

مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
کردند بِعْنَ شد بعده فتح با را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا بِعْنَ شد تعلیل دوم بِعْنَ در اصل
بَیَعْنَ بود نقل کرده از بَیَعْنَ بَیِعْنَ آوردند کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت
ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند بِعْنَ شد همین دو وجه است تعلیل تا
بِعْتُنَّ یَبِیعُ در اصل یَبْیِعُ بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند یَبِیعُ شد یَبِعْنَ در اصل یَبْیِعْنَ بود کسره بر یا ثقیل
بود نقل کرده بما قبل دادند بعده التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند یَبِعْنَ شد بِعْ در اصل
اِبْیِعْ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل بِیعْ شد بِعْنَ در اصل اِبْیِعْنَ بود
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و عین
یا را حذف کردند بِعْنَ شد بِیعَ در اصل بُیِعَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند
یُبَاعُ شد تا تُبَاعَانِ یُبَعْنَ در اصل یُبْیَعْنَ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقل کرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را
بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و عین الف را حذف کردند یُبَعْنَ شد اسم
فاعل بَائِعٌ در اصل بَایِعٌ بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را
بهمزه بدل کردند بَائِعٌ شد بَاعَةٌ جمع تکسیر از آن بَائِعٌ است بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که او بَایِعٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث را نیز فتح دادند
تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند بَیَعَةٌ شد بعده یای متحرک ما قبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند بَاعَةٌ شد بُیَّعٌ جمع تکسیر از آن بَائِعٌ است بَائِعٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بَایِعٌ است حرف اول را ضم دادند
ثالث را مشدد ساختند فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند بُیَّاعٌ
شد مَبِیعٌ بَیِّعٌ بِیَاعٌ بِیعَانٌ وَبِیَاعٌ بُیُوعٌ بُوَیْعٌ تو بَیْعٌ تمامی را بسوی اصل ردی کنند جمع تکسیر از آن

بَائِعٌ است بَائِعُوْا اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش
که بَائِعٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدان را حذف کردند بُيَّعٌ
شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِیَّعٌ شد همچنین بِيعَانٌ است بُوَيِّعٌ تصغیر
ازان بَائِعٌ است بَائِعٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
اصل او بَائِعٌ است حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یای تصغیر در آوردند بُوَيْيِعٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند بُوَيِّعٌ شد بَوَائِعُ جمع تکسیر ازان بَائِعَةٌ است بَائِعَةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو
مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تار وحدان را حذف کردند بَوَائِعُ شد الی آخره بُوَيِّعَةٌ تصغیر
ازان بَائِعَةٌ است بَائِعَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او بَائِعَةٌ
بود حرف اول را ضم دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر
در آوردند بُوَيْيِعَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند بُوَيِّعَةٌ شد اسم مفعول مَبِيعٌ مَبِيعَةٌ در اصل مَبْيُوعٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بما قبل دادند التقای ساکنین شد میان واو و یا نزد بعضی حرف اول افتاد لان الثانی
علامة والعلامة لا تحذف مَبُوعٌ شد بر وزن مَفُوْلٌ بعده ضمه با را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا
بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَبِيعٌ شد بر وزن مَفِيْلٌ و نزد بعضی حرف
ثانی افتاد لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مَبُيعٌ شد بعده ضمه با را بکسره بدل کردند برای مناسبت
یا مَبِيعٌ شد بر وزن مَفْعِلٌ مَبَايِعُ جمع تکسیر ازان مَبِيعٌ است مَبِيعٌ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْيُوعٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَبَايِوعُ
شد بعده واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَبَايِيعُ شد مُبَيِّيعٌ تصغیر ازان مَبِيعٌ است

مَبِيعٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْيُوعٌ
است حرف اول را ضمّ دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُبَيِّيْعٌ شد بعده دو حرف از
یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّيعٌ شد بعده یاء ثالث
را حذف کردند مُبَيِّعٌ شد مَبَايِعُ جمع تکسیر از آن مَبِيعَةٌ است مَبِيعَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْيُوعَةٌ است حرف اول مفتوح
بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند الی آخره مُبَيِّعَةٌ تصغیر از آن مَبِيعَةٌ است
مَبِيعَةٌ اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَبْيُوعَةٌ بود حرف
اول را ضمّ دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُبَيْيِوعَةٌ شد
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُبَيِّيْعَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّيعَةٌ شد بعده یاء ثالث را
حذف کردند مُبَيِّعَةٌ شد الامر منه بِعْ بِيعَا بِيعُوا بِيعِي بِيعَا بِعْنَ بِعْ را از تَبِيعُ بنا کردند تاکه علامت استقبال
بود آن را حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یاء و عین یا را حذف کردند بِعْ شد تعلیل دوم بِعْ در
اصل اِبْيِعْ بود ماخوذ از تَبْيِعُ تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند
بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِبْيِعْ گردید بعده کسره بریا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند التقاء ساکنین شد میان یاء و عین یا را حذف کردند اِبِعْ شد بعده بحرکت یا از همزه وصل مستغنا
گردیده همزه را نیز حذف کردند بِعْ شد بِيعَا را از تَبِيعَانِ بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند
مابعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون
اعرابی شد بِيعَا شد تعلیل دوم بِيعَا در اصل اِبْيِعَا بود ماخوذ از تَبْيِعَانِ تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف

کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه که عین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل را بکسره در اولش در آوردند
امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد ابیعا شد بعده
کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند ابیعا شد بعده بحرکت یا از همزهٔ وصل استغنا حاصل گشت
همزه را حذف کردند بیعا شد بیعوا و بیعی را هم برین قیاس باید کرد و بعن را از تبیعن بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزهٔ وصل بکسره اولش
در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را هیچ نکردند زیرا که مبنی است ابیعن شد بعده کسره بر یا
ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و عین یا را حذف کردند ابعن شد
بعده بحرکت با از همزهٔ وصل استغنا حاصل شد همزه را حذف کردند بعن شد بیعن در اصل بیعن بود
چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح گشت یا محذوفه باز آمد بیعن فاعدة
الحذف علیها شد بیعانّ در اصل بیعا بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون مبنی بر فتح
الف محذوفه باز آمد بیعنّ فاعدة الحذف علیها لیتابعنّ شد بر همین قیاس در اول کلمه غائب معلوم و
مجهول یا الف محذوفه را باز می آرند همچنین در متکلم این هر دو خواه ثقیله خواه خفیفه و بر همین قیاس در نهی
الظرف منه مبیع تا آخر مبیع در اصل مبیع بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند مبیع شد مبایع جمع
تکسیر ازان مبیع است مبیع اسم وحدان بود و چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مبیع بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف علامت جمع تکسیر در
آوردند مبایع شد مبیّع تصغیر ازان مبیع است مبیع اسم مکبر بود و چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش که مبیع بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند مبییع
شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند
مبیّع شد و الآله منه مبیع الخ مبایع جمع تکسیر ازان مبیع است مبیع اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مبایع شد مبیّع تصغیر ازان مبیع است مبیع

اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُبَيْيِعَة شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّعَة شد و مَبَايِع که جمع تکسیر مَبِيعَة است تا وحدان را حذف کردند باقی برین قیاس مُبَيِّعَة تصغیر از ان مَبِيعَة است مَبِيعَة اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُبَيْيِعَة شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُبَيِّعَة شد مَبَايِع جمع تکسیر از ان مَبِيع است مَبِيع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَبَايِع شد مُبَيِّع تصغیر از ان مَبِيع است مَبِيع اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُبَيْيِيع شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام نمودند مُبَيِّيع شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُبَيِّع شد. افعل التفضیل منه أَبْيَع أَبَايِع جمع تکسیر از ان أَبْيَع است أَبْيَع اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتح دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند أَبَايِع شد أُبَيِّع تصغیر از ان أَبْيَع است أَبْيَع اسم مکبّر بود چون خواستند که اسم مکبّر را مصغّر کنند حرف اول را ضم دادند ثانی را فتح سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند أُبَيْيِع شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند أُبَيِّع شد والمؤنث بِيعَى الخ بِيعَى در اصل بُيْعَى بود ضمه با را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا بِيعَى شد و در باقی دو ...

قیاس است خَیَّمَه جمع تکسیر ازان بیخی است بیخی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که بُیَیْخی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده الف جلباً حذف کردند بُیَیْخی شد بُیَیْخی التصغیر ازان بیخی است بیخی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که بُیَیْخی بود حرف اول مضموم است ثانی را فتح داده سوم جا یای تصغیر در آوردند بُیَیْخی شد

صرف صغیر ثلاثی مجرد اجوف واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ

اَلْخَوْف ترسیدن خَافَ یَخَافُ خَوْفاً فهو خَائِفٌ خَائِفَانِ خَائِفُوْنَ خَائِفَةٌ خَائِفَتَانِ خَائِفَاتٌ خَوَائِفُ خُوَّفٌ خُوَّافٌ خُوَّفٌ خُوَّفَاءُ خُوْفَانٌ خُوَافٌ خُوُوْفٌ خُوَيْفٌ خُوَيْفَةٌ وخِيْفَ يُخَافُ خَوْفاً فذاك مَخُوْفٌ مَخُوْفَانِ مَخُوْفُوْنَ مَخُوْفَةٌ مَخُوْفَتَانِ مَخُوْفَاتٌ مَخَاوِيْفُ مُخَيِّفٌ لَمْ يَخَفْ لَمْ يُخَفْ لَا يَخَافُ لَا يُخَافُ لَنْ يَخَافَ لَنْ يُخَافَ الامر منه خَفْ لِتُخَفْ لِيَخَفْ لِيُخَفْ والنهی عنه لَا تَخَفْ لَا تُخَفْ لَا يَخَفْ لَا يُخَفْ والظرف منه مَخَافٌ مَخَافَانِ مَخَاوِفُ مُخَيِّفٌ والآلة منه مِخْوَفٌ مِخْوَفَانِ مَخَاوِفُ مُخَيِّفٌ مِخْوَفَةٌ مِخْوَفَتَانِ مَخَاوِفُ مُخَيِّفَةٌ مِخْوَافٌ مِخْوَافَانِ مَخَاوِيْفُ مُخَيِّيْفٌ افعل التفضیل منه أَخْوَفُ أَخْوَفَانِ أَخْوَفُوْنَ أَخَاوِفُ أُخَيِّفٌ والمؤنث منه خُوْفَى خُوْفَيَانِ خُوْفَيَاتٌ خُوَفٌ خُوَيْفَى خَافَ در اصل خَوِفَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند خَافَ شد برین قیاس تا خِفْنَا خِفْنَ در اصل خَوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خِفْنَ شد و برین قیاس است خِفْنَا خِيْفَ در اصل خُوِفَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند خِيْفَ شد همین قیاس است تا خِيْفَتَا خُفْنَ در اصل خُوِفْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل

کردند التقاء ساکنین شد میان یا و فا یا را حذف کردند خفن شد و ہمچنین است تا خِفْنَا مضارع
معلوم یَخَافُ یَخَافَانِ یَخَافُ در اصل یَخْوَفُ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را
نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل
کردند یَخَافُ شد برین قیاس ست دیگر صیغہا یَخَفْنَ در اصل یَخْوَفْنَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن
حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن
واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند یَخَفْنَ شد
و بر قیاس مضارع معلوم است مضارع معلوم تَخَفْنَ در اصل یَخَافُ بود چون لم جازمه در اول فعل
مضارع غائب در آمد آخرش را هم جزم کرد علامت جزمی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف
و فا الف را حذف کردند لَمْ یَخَفْ شد لَمْ یَخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع غائب معلوم در آمد
آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط نون اعرابی شد لَمْ یَخَافَا گردید اسم فاعل خَائِفٌ در اصل خَاوِفٌ بود واو واقع
بعد الف اسم فاعل آن واو را بهمزه بدل کردند خَائِفٌ شد آنچه خَافَةٌ جمع تکسیر از خَائِفٌ است خَائِفٌ اسم واحد
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که خَاوِفٌ بود حرف اول مفتوح
بود ثالث را نیز فتح داده الف وحدان را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند خَوَفَةٌ شد
بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند خَافَةٌ شد مَخُوفٌ در اصل مَخْوُوفٌ بود ضمه
بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو نزد بعضی واو اول را حذف
کردند لان الثانی علامة والعلامة لا تحذف مَخُوفٌ شد بر وزن مَفُولٌ و نزد بعضی واو ثانی را حذف کردند
لانه زائدة والزائدة احق بالحذف مَخُوفٌ شد بر وزن مَفْعُلٌ بر همین قیاس باقی ست لَنْ یَخَافَ در اصل
یَخَافُ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع معلوم در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی
نصب ظاهر گشت لَنْ یَخَافَ شد لَنْ یَخَافَا در اصل یَخَافَانِ بود چون لن ناصبه در اول فعل مضارع معلوم آمد
را نصب کرد علامت نصبی سقوط نون اعرابی شد لَنْ یَخَافَا گردید خَفْ را از تَخَافُ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند مابعد حرف متحرک ماند امر چنان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند

علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند خف شد
خافا را از تخافانِ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر
بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط نون اعرابی شد خافا شد تعلیل
دوم خف در اصل اِخوَف بود ماخوذ از تخوّف تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر اولش در آوردند امر بهمان باشد بسکون
آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِخوَف گشت بعده واو متحرک ما قبل او حرف
صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت
آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند اِخَف شد بعده
بحرکت خا استغنا از همزه وصل حاصل شد همزه را نیز حذف کردند خف شد خافا در اصل اِخوَفا بود ماخوذ از
تخوّفانِ تا که علامت استقبال بود خفن در اصل اِخوَفن بود ماخوذ از تخوّفن تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مفتوح بود همزه وصل بکسر اول
او در آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را چیزی نکردند زیرا که مبنی است بعده واو متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح
گشت آن واو را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و فا الف را حذف کردند اِخَفن شد
بعده بحرکت خا از همزه وصل مستغنی شدند همزه را نیز حذف کردند خفن شد بنون تاکید ثقیله خافَنَّ
خافانِّ خافُنَّ خافِنَّ خافانِّ خَفنانِّ خافَنَّ در اصل خف بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد ما قبل نون تاکید ثقیله
مبنی بر فتح گشت الف محذوفه را باز آوردند بعدم قاعدة و المحذوف علیها خافَنَّ شد با نون خفیفه
خافَنْ خافُنْ خافِنْ تثنیه و جمع مونث با نون خفیفه نیامده و تعلیل نون خفیفه بر قیاس نون ثقیله است
الظرف منه مَخاف آلة مِخاف در اصل مَخوَف بود واو متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت
واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن واو را با الف
بدل کردند مَخاف شد و باقی تعلیلات اسم آلة وغیره از ما سبق بر می آیند **ناقص واوی از**

باب فَعَلَ يَفْعُلُ الدُّعَاءُ وَالدَّعْوَةُ خواندن دَعَا يَدْعُو دُعَاءً وَدَعْوَةً وَدَعْوَى
فَهُوَ دَاعٍ دَاعِيَانِ دَاعُونَ دُعَاةٌ دُعَّاءٌ دُعًى دُعِيٌّ دُعْوَاءُ دُعْوَانٌ دِعَاءٌ دُعِيٌّ دُوَيْعٍ
دَاعِيَةٌ دَاعِيَتَانِ دَاعِيَاتٌ دَوَاعٍ دُعًّى دُوَيْعِيَةٌ وَدُعِيَ يُدْعَى دُعَاءً دَعْوَةً دَعْوَى
فذاك مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّونَ مَدْعُوَّةٌ مَدْعُوَّتَانِ مَدْعُوَّاتٌ مَدَاعِيُّ مُدَيْعِيٌّ
مُدَيْعِيَةٌ لَمْ يَدْعُ لَمْ يُدْعَ لَا يَدْعُو لَا يُدْعَى لَنْ يَدْعُوَ لَنْ يُدْعَى الامر منه اُدْعُ لِتُدْعَ
لِيَدْعُ لِيُدْعَ والنهى عنه لَا تَدْعُ لَا تُدْعَ لَا يَدْعُ لَا يُدْعَ والظرف منه مَدْعًى مَدْعَيَانِ
مَدَاعٍ مُدَيْعٍ والآلة منه مِدْعًى مِدْعَيَانِ مَدَاعٍ مُدَيْعٍ مِدْعَاةٌ مِدْعَاتَانِ مَدَاعٍ
مُدَيْعِيَةٌ مِدْعَاءٌ مِدْعَاءَانِ مَدَاعِيُّ مُدَيْعِيٌّ افعل التفضيل منه اَدْعَى اَدْعَيَانِ
اَدْعَوْنَ اَدَاعٍ اُدَيْعٍ والمؤنث منه دُعْوَى دُعْوَيَانِ دُعْوَيَاتٌ دُعًى دُعَيًّا ماضى معلوم
دَعَا دَعَوَا دَعَوْا دَعَتْ دَعَتَا دَعَوْنَ دَعَوْتَ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُمْ دَعَوْتِ دَعَوْتُمَا دَعَوْتُنَّ
دَعَوْتُ دَعَوْنَا ماضى مجهول دُعِيَ دُعِيَا دُعُوا دُعِيَتْ دُعِيَتَا دُعِيْنَ دُعِيْتَ دُعِيْتُمَا
دُعِيْتُمْ دُعِيْتِ دُعِيْتُمَا دُعِيْتُنَّ دُعِيْتُ دُعِيْنَا مضارع معلوم يَدْعُو يَدْعُوَانِ يَدْعُونَ تَدْعُو
تَدْعُوَانِ يَدْعُونَ تَدْعُو تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ تَدْعِيْنَ تَدْعُوَانِ تَدْعُونَ اَدْعُو
نَدْعُو مضارع مجهول يُدْعَى يُدْعَيَانِ يُدْعَوْنَ تُدْعَى تُدْعَيَانِ يُدْعَيْنَ تُدْعَى تُدْعَيَانِ
تُدْعَوْنَ تُدْعَيْنَ تُدْعَيَانِ تُدْعَيْنَ اُدْعَى نُدْعَى دَعَا دراصل دَعَوَ بود واو متحرک ماقبل
او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دَعَا شد دَعَوْا دراصل دَعَوُوا بود واو متحرک ماقبل او
مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند
دَعَوْا شد دَعَتْ دراصل دَعَوَتْ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند دَعَتْ شد دَعَتَا دراصل دَعَوَتَا بود واو متحرک ماقبل
او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف حقیقة ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف

بدل کردند دُعِیَ شد دُعِیَا در اصل دُعِوَا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَا شد
دُعُوا در اصل دُعِوُوا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیُوا شد ضمه بر یا ثقیل بود
نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند دُعُوا شد دُعِیَتْ در اصل دُعِوَتْ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَتْ شد
دُعِیَتَا در اصل دُعِوَتَا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُعِیَتَا شد دُعِیْنَ در اصل
دُعِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دُعِیْنَ شد تا دُعِیْنَا همین تعلیل است
مضارع معلوم یَدْعُو در اصل یَدْعُوُ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یَدْعُو شد یَدْعُوَانِ بر اصل
خود است یَدْعُونَ در اصل یَدْعُوُونَ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان هر دو واو
واو اول را حذف کردند یَدْعُونَ شد تَدْعُو در اصل تَدْعُوُ بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند تَدْعُو شد تَدْعُوَانِ یَدْعُوَانِ
بر اصل خود اند تعلیل تَدْعُونَ یَدْعُونَ یکیست تَدْعِیْنَ در اصل تَدْعُوِیْنَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعد سلب حرکت ماقبل واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تَدْعِیْنَ شد تَدْعُوَانِ تَدْعُوَانِ بر اصل خود اند تعلیل اَدْعُو و نَدْعُو مانند
تعلیل یَدْعُو و تَدْعُو است **مضارع مجهول** یُدْعٰی در اصل یُدْعَوُ بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
کردند یُدْعٰی شد یُدْعَیَانِ در اصل یُدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند یُدْعَیَانِ شد یُدْعَوْنَ در اصل یُدْعَوُونَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند یُدْعَیُونَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند یُدْعَوْنَ شد تعلیل تُدْعٰی و تُدْعٰی یکیست و تعلیل تُدْعَیَانِ تُدْعَیَانِ یکیست یُدْعَیْنَ در اصل یُدْعَوْنَ
بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُدْعَیْنَ شد تعلیل تُدْعَوْنَ
و یُدْعَوْنَ یکیست تُدْعَیْنَ در اصل تُدْعَوِیْنَ بود واو بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند تُدْعَیِیْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را الف کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا

حذف کردند تُبْقُ عَیِّنٌ شد تعلیل تُبْقُ عَیِّنٌ چنانکه گذشت و تعلیل دَعِیٌّ چنانکه گذشت اسم فاعل داعٍ در اصل داعِوٌ بود
واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند داعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند داعٍ شد داعِیَات در اصل داعِوَات بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو
را بیا بدل کردند داعِیَات شد داعُون در اصل داعِوُون بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند
داعِیُون شد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد
میان یا و واو یا را حذف کردند داعُون شد دُعَاةٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول مفتوح ست ثالث را
فتح دادند و الف وحدان را حذف کرده عوض او تا در آخرش در آوردند دَعَوَةٌ شد بعده واو متحرک
ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند دَعَاةٌ شد بعده فتحه دال را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود
بصَلٰوة و قَنَاة که ایشان مفرد اند نه جمع دُعَاةٌ شد دُعَّاءٌ جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آوردند الف وحدان را حذف کردند
دُعَّاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَّایٌ شد بعده یا واقع
شد بر طرف و پیش از وی الف اسم فاعل بود آن یا را بهمزه بدل کردند دُعَّاءٌ شد دُعًّی جمع تکسیر از آن داعٍ
است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که داعِوٌ
بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند الف وحدان را حذف کردند دُعَّوٌ
شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَّیٌ شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُعًّی شد دُعْیٌ
جمع تکسیر از آن داعٍ است داعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که داعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساختند الف وحدان را حذف
کردند دُعْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم متمکن پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعْیٌ

شد دُعَوٌ جمع تکسیر ازان دَاعٍ است دَاعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را فتحه در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند دُعَوَاءُ شد دُعْوَانٌ جمع تکسیر ازان دَاعٍ است دَاعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون و رابع را مفتوح ساختند در آخرش الف و نون مزیدتان در آورده الف وحدان و تنوین تمکن را حذف کردند دُعْوَانٌ شد دِعَاءٌ جمع تکسیر ازان دَاعٍ است دَاعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد از حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند دِعَاوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف پس از الف زائده آن واو را بهمزه بدل کردند دِعَاءٌ شد دُعِيٌّ جمع تکسیر ازان دَاعٍ است دَاعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول و ثالث را ضم دادند بعد ثالث واو ساکنه در آورده الف وحدان را حذف کردند دُعُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف و پیش از و ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند دُعُوْيٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند دُعُيٌّ شد بعده ضمه عین را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا دُعِيٌّ شد و نزد بعضی ضمه اول را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد دِعِيٌّ شد دُوَيْعٍ تصغیر ازان دَاعٍ است دَاعٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَيْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف و پیش از و کسره بود آن واو را بیا بدل کردند دُوَيْعِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دُوَيْعٍ شد دَاعِيَةٌ الخ دَاعِيَةٌ در اصل دَاعِوَةٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَةٌ شد دَاعِيَتَانِ در اصل دَاعِوَتَانِ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَتَانِ شد دَاعِيَاتٌ در اصل دَاعِوَاتٌ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دَاعِيَاتٌ شد دَوَاعٍ جمع تکسیر

ازان دَاعِيَةٌ است که دَاعِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده تای وحدان را حذف کردند دَوَاعِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند دَوَاعِيُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند دَوَاعٍ شد دُعًى جمع تکسیر ازان دَاعِيَةٌ است دَاعِيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند الف تاء وحدان را حذف کردند دُعَوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دُعَيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند دُعًى شد دُوَيْعِيَةٌ تصغیر ازان دَاعِيَةٌ است دَاعِيَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَاعِوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُوَيْعِوَةٌ شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند دُوَيْعِيَةٌ شد اسم مفعول مَدْعُوٌّ مَدْعُوَّانِ مَدْعُوُّوْنَ مَدْعُوٌّ در اصل مَدْعُوْوٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند و ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدْعُوٌّ شد تا آخر مَدَاعِيُّ جمع تکسیر ازان مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوُوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيْوُ شد واوی بود در کلمه ثالث چون قضایا عد گشت پیش از وی ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيْيُ شد دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَدَاعِيُّ شد مُدَيْعِيٌّ تصغیر ازان مَدْعُوٌّ است مَدْعُوٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُدَيْعِوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او

مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد بعده واوی بود در کلمهٔ ثالث چون ضمّ عدگشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیٌّ شد مَدْعُوَّةٌ مَدْعُوَّتَانِ مَدْعُوَّاتٌ
مُدَیْعِیَّةٌ مَدَاعٍ در اصل مَدْعُوْوَةٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مَدْعُوَّةٌ شد تا آخر مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مَدْعُوَّةٌ است مَدْعُوَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
(یعنی تا اندعوات ۱۲)
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح ثانی را نیز فتحه دادند سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَدَاعِوْوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوَةٌ شد بعده واوی واقع شد در موضع ششم و ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مَدَاعِیْیَةٌ شد دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَدَاعِیَّةٌ شد تاء وحدان را حذف کردند مَدَاعِیٌّ شد مُدَیْعِیَّةٌ تصغیر از آن مَدْعُوَّةٌ است مَدْعُوٌّ اسم مکبر بود
(بدون تنوین را نیز اسم)
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعُوْوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَیْعِوْوَةٌ شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوَةٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل ضمه آن
نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْیَةٌ شد دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند مُدَیْعِیَّةٌ شد لَمْ یَدْعُ لَمْ یَدْعُوَا لَمْ یَدْعُوْا تا آخر لَمْ یَدْعُ در اصل یَدْعُوْ بود چون لم جازمه در
اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی سقوط حرف علت شد یَدْعُ گردید لَنْ یَدْعُوَ
در اصل یَدْعُوْ بود چون لن ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی
تقدیری گشت لَنْ یَدْعُوَ شد و در تثنیه و جمع نون اعرابی دور می‌شود اُدْعُ را از تَدْعُوْ بنا کردند تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند بابعده‌اش ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مضموم بود همزه وصل
مضموم در اولش در آوردند امر بیان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
اُدْعُ گشت یا نون ثقیله اُدْعُوَنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُنَّ اُدْعِنَّ اُدْعُوَانِّ اُدْعُوْنَانِّ اُدْعُوَنَّ در اصل اُدْعُ

بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد واو راکه محذوف شده بود باز آوردند التقای ساکنین شد
میان واو و نون مدغم واو را حرکت فتحه دادند زیرا که ماقبل نون ثقیله مبنی بر فتح می باشد اُدْعُوَنَّ
شد لِیُدْعَیَنَّ لِیُدْعَیَانِّ لِیُدْعَوُنَّ لِتُدْعَیَنَّ لِتُدْعَیَانِّ لِیُدْعَیْنَانِّ لِتُدْعَوُنَّ در اصل لِتُدْعَوُوْا بود
چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای ساکنین شد میان واو و نون مدغم واو را حرکت ضمه دادند
بعدم تحمله ماقبلها لِتُدْعَوُنَّ شد لِتُدْعَیِنَّ در اصل لِتُدْعَیِیْ بود چون نون تاکید ثقیله بدو متصل شد التقای
ساکنین شد میان یا و نون مدغم یا را حرکت کسره دادند بعدم کسرة ماقبلها لِتُدْعَیِنَّ شد و بر این قیاس
است در مجهولهای دیگر **الظرف منه** مَدْعًی آن مَدْعًی در اصل مَدْعَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت و پیش از وضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَدْعًی شد
مَدَاعٍ در اصل مَدَاعِوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل
کردند مَدَاعِیٌ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر از آن مَدْعًی است مَدْعًی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَدْعَوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَدَاعِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَیْعٍ تصغیر از آن مَدْعًی است مَدْعًی اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او مَدْعَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُدَیْعِوٌ شد بعده واو واقع شد بطرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیٌ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مُدَیْعٍ شد **و الآلة منه** مِدْعًی آخر مِدْعًی در اصل مِدْعَوٌ بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِدْعَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِدْعًی شد

مُدْعِيَانٌ در اصل مُدْعِوَانٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت وما قبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مُدْعِيَانٌ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مُدْعًى است مُدْعًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوٌ بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَدَاعِوُ شد بعده واو واقع شد بطرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيُ شد بعده ضمه بریا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعٍ تصغیر ازان مُدْعًى است مُدْعًى اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه ما بعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُدَيْعِوُ شد بعده واو واقع شد بطرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدَيْعِيُ شد بعده ضمه بریا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مُدَيْعٍ شد مُدْعَاةٌ تا آخر مُدْعَاةٌ در اصل مُدْعَوَةٌ بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَيَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُدْعَاةٌ شد مُدْعَاتَانِ در اصل مُدْعَوَتَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت وماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَيَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند مُدْعَاتَانِ شد مَدَاعٍ جمع تکسیر ازان مُدْعَاةٌ است مُدْعَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَوَةٌ بود حرف اول وثانی را فتحه دادند سوم جا الف
جمع تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده واو واقع شد در موضع
چهارم وماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَدَاعِيَةٌ شد تا وحدان را حذف کردند مَدَاعِيُ شد بعده
ضمه بریا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا وتنوین یا را حذف کردند مَدَاعٍ شد مُدَيْعِيَةٌ
تصغیر ازان مُدْعَاةٌ است مُدْعَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مُدْعَوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آنرا

مُدْعُوٌّ شد مُدْعُوٌّ در اصل مُدْعَاوٌ بود واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مُدْعَایٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مُدْعَاءٌ شد مُدْعَاءَانِ در اصل
مُدْعَاوَانِ بود واو واقع شد مضاعف بعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُدْعَایَانِ گشت بعده
یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مُدْعَاءَانِ شد مَدَاعِیُّ جمع تکسیر از آن مُدْعَاءٌ است
مُدْعَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَاوٌ بود
حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَدَاعِیْوُ شد بعده واو و یا در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَدَاعِیُّ شد مُدَیْعِیٌّ تصغیر از آن مُدْعَاءٌ است مُدْعَاءٌ
اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْعَاوٌ بود حرف اول را ضمه
دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْعِیْیٌ شد دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند مُدَیْعِیٌّ شد **افعل التفضیل** منه اَدْعیٰ الخ اَدْعیٰ در اصل اَدْعَوُ بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند اَدْعیٰ شد اَدْعَیَانِ در اصل اَدْعَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیَانِ شد اَدْعَوْنَ در اصل اَدْعَوُوْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اَدْعَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند اَدْعَوْنَ شد
اَدَاعٍ جمع تکسیر از آن اَدْعیٰ است اَدْعیٰ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که اَدْعَوُ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در
آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَدَاعِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند اَدْلُیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او
تنوین در آخرش در آوردند اَدْلٍ شد اُدَیْلٍ تصغیر ازان اَدْلٍ است اَدْلٍ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَدْلُوٌ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم
جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند اُدَیْلِوٌ شد واو واقع شد بر طرف
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند اُدَیْلِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را حذف
کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اُدَیْلٍ شد دُعْوٌ الخ دُعًی جمع تکسیر ازان دُعْوٰی است دُعْوٰی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم است ثانی را
فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند دُعَوٌ شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را
بالف بدل کردند دُعًی شد دُعَیّٰی تصغیر ازان دُعْوٰی است دُعْوٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر
را مصغر کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند دُعَیْوٰی شد
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
نمودند دُعَیّٰی شد

ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

اَلرَّمْیُ وَالرِّمَایَةُ تیر انداختن و
دشنام دادن رَمٰی یَرْمِیْ رَمْیًا فهو رَامٍ رَامِیَانِ رَامُوْنَ رُمَاةٌ رُمًّی رَامٍ رُمَّاءٌ
رُمْیَانٌ رِمَاءٌ رُمِیٌّ وَرَوَامٍ رَامِیَةٌ رَامِیَتَانِ رَامِیَاتٌ رَوَامٍ وَرُمَّی وَرُمَیْمِیَةٌ
وَرُمِیَ یُرْمٰی رَمْیًا فذاک مَرْمِیٌّ مَرْمِیَّانِ مَرْمِیُّوْنَ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیٌّ مَرْمِیَّةٌ مَرْمِیَّتَانِ
مَرْمِیَّاتٌ مَرَامِیُّ مُرَیْمِیَّةٌ لَمْ یَرْمِ لَمْ یُرْمَ لَا یَرْمِیْ لَا یُرْمٰی لَنْ یَرْمِیَ لَنْ یُرْمٰی الامر منه
اِرْمِ لِتُرْمَ لِیَرْمِ لِیُرْمَ والنهی عنه لَا تَرْمِ لَا تُرْمَ لَا یَرْمِ لَا یُرْمَ والظرف منه مَرْمًی مَرْمَیَانِ مَرْمَیَاتٌ
مَرَامٍ وَمُرَیْمٍ والآلة منه مِرْمًی مِرْمَیَانِ مَرَامٍ وَمُرَیْمٍ مِرْمَاةٌ مِرْمَاتَانِ مَرَامٍ وَمُرَیْمِیَةٌ
مِرْمَاءٌ مِرْمَاءَانِ مَرَامِیُّ وَمُرَیْمِیٌّ افعل التفضیل منه اَرْمٰی اَرْمَیَانِ اَرْمَوْنَ اَرَامٍ وَاُرَیْمٍ
والمؤنث منه رُمْیٰی رُمْیَیَانِ رُمْیَیَاتٌ رُمًی وَرُمَیْمٰی ماضی معلوم رَمٰی رَمَیَا رَمَوْا رَمَتْ
رَمَتَا رَمَیْنَ الخ ماضی مجهول رُمِیَ رُمِیَا رُمُوْا رُمِیَتْ الخ مضارع معلوم یَرْمِیْ یَرْمِیَانِ

يرمون ترمي ترميان يرمين ترمي ترميان ترمون ترمين ترميان ترمين ارمي
نرمي مضارع مجهول يرمى يرميان يرمون ترمى ترميان يرمين ترمى ترميان
ترمون ترمين ترميان ترمين ارمى نرمى رمى دراصل رمي بود يا متحرك ماقبل او مفتوح
آن يا را بالف بدل كردند رمى شد رموا دراصل رميوا بود يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را
بالف بدل كردند التقاء ساكنين شد ميان الف و واو الف را حذف كردند رموا شد رمت دراصل
رميت بود يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را بالف بدل كردند التقاء ساكنين شد ميان الف
وتا الف را حذف كردند رمت شد رمتا دراصل رميتا بود يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را بالف بدل
كردند التقاء ساكنين شد ميان الف وتا الف حقيقة ساكن وتا حكما ساكن الف را حذف كردند
رمتا شد باقى بر اصل خود است ماضى مجهول رموا دراصل رميوا بود ضمه بر يا ثقيل بود نقل كرده بماقبل
دادند بعد از سلب حركت ماقبل التقاء ساكنين شد ميان يا و واو يا را حذف كردند رموا شد باقى
بر اصل خود اند مضارع معلوم يرمي دراصل يرمي بود ضمه بر يا ثقيل بود انداختند يرمي شد يرميان بر اصل
خود است يرمون دراصل يرميون بود ضمه بر يا ثقيل بود نقل كرده بماقبل دادند بعد از سلب حركت ماقبل بعده
التقاى ساكنين شد ميان يا و واو يا را حذف كردند يرمون شد ترمي مانند يرمي است ترمون مانند يرمون است
ترمين دراصل ترميين بود كسره بر يا ثقيل بود انداختند التقاى ساكنين شد ميان هر دو يا يا اول
را حذف كردند ترمين شد تعليل دوم ترمين دراصل ترميين بود كسره بر يا ثقيل بود نقل كرده بماقبل
دادند بعد از سلب حركت ماقبل التقاى ساكنين شد ميان هر دو يا يا اولى را حذف كردند ترمين
شد ارمي نرمي مانند يرمي است مضارع مجهول يرمى دراصل يرمي بود يا متحرك ماقبل او مفتوح
آن يا را بالف بدل كردند يرمى شد ترمى ارمى نرمى مانند يرمى است يرميان ترميان بر اصل
خود اند يرمون دراصل يرميون بود يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را بالف بدل كردند التقاء ساكنين
شد ميان الف و واو الف را حذف كردند يرمون شد ترمون مانند يرمون است يرمين و ترمين
بر اصل خود اند صيغه واحده مؤنث مخاطبه ترمين دراصل ترميين بود يا متحرك ماقبل او مفتوح آن يا را

بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تو ین بیش شد اسم فاعل ساعٍ در اصل ساعِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند ساعٍ شد ساعیاً بر اصل خود است ساعوت در اصل ساعیون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند ساعون شد باقی بر اصل خود اند مساعٍ جمع تکسیر از ان ساعٍ است ساعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ساعِیٌ بود حرف اول مفتوح است ثالث و رابع را نیز فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند عوض او تا در آخرش در آوردند سعاة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند سعاة شد بعده فتحه را ضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة که ایشان مفرد اند سعاة جمع شد یعنی حرف اول را ضمه دادند ثالث را فتحه تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند سعیة شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند سعاة شد جمع تکسیر از ان ساعٍ است ساعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ساعِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر در آوردند و الف وحدان را حذف کردند سعّای شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند سعّاء شد جمع تکسیر از ان ساعٍ است ساعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ساعِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند سعّی شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند سعًّی شد جمع تکسیر از ان ساعٍ است ساعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که ساعِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را بسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند سُعْیٌ شد مسعیٌ مسعیان مسعیات مساعٍ است لیکن بسوی اصل رد کرده شد مساعی جمع تکسیر از ان ساعٍ است ساعٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند

رد کردند بسوی اصلش که [illegible] بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد ثالث الف جمع
تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند بقای [illegible] شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف نامده
آن یا را بهمزه بدل کردند [illegible] شد [illegible] جمع تکسیر از آن کدام است [illegible] اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که [illegible] بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند
بعد ثالث واو سکون در آورده الف وحدان را حذف کردند [illegible] شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین
حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند [illegible] شد بعده ضمه میم را بکسره بدل
کردند برای مناسبت یا [illegible] شد و نزد بعضی ضمه رای را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
ما بعد [illegible] شد [illegible] تصغیر از آن کدام است [illegible] اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش که [illegible] بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند [illegible] شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند [illegible] شد [illegible] جمع تکسیر از آن [illegible] است [illegible] اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود آن را بحال خود داشتند ثانی قابل حرکت نبود
آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند یای وحدان را حذف کردند [illegible] شد
بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند [illegible] مثله
[illegible] جمع تکسیر از آن کدام است [illegible] اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف
اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند الف [illegible] تا وحدان را حذف کردند [illegible] شد بعده یای متحرک
ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند
[illegible] شد [illegible] تصغیر از آن کدام است [illegible] اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند
و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر آوردند [illegible] شد اسم مفعول
[illegible] در اصل [illegible] بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند [illegible] شد بعده ضمه میم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا [illegible] شد الی آخره [illegible]

جمع تکسیر ازان مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد
کردند بسوی اصلش که مَرْمُوْیٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مَرَامِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَرَامِیٌّ
شد مُرَیْمِیٌّ تصغیر ازان مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْمُوْیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یار
تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَیْمِوْیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْمِیْیٌ
بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیٌّ شد
مُدْیَةٌ الخ مَدَاىٍ جمع تکسیر ازان مُدْیَةٌ است مُدْیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْیَةٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند مَدَایِیَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند مَدَایِّیَةٌ شد تای وحدان را نیز حذف کردند و تنوین را برای منع صرف مَدَاىٍ گردید
مُدَیْیَةٌ تصغیر ازان مُدْیَةٌ است مُدْیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْیَةٌ
بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آن را
کسره دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُدَیْیِیَةٌ شد دو حرف از یک جنس
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن اول را در دوم ادغام کردند مُدَیَّةٌ شد الامر منه اِرْمِ اِرْمِیَا اِرْمُوْا
اِرْمِیْ الخ اِرْمِ را از تَرْمِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند
نظر کردند بعین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند ارمی شد بسکون آخر حرف
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد ارم شد الظرف منه مَرْمًى در اصل مَرْمَیٌ بود یا
متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف

له یعنی اون تنوین را نیز برای منع صرف حذف کردند مدای گردید

کردند مَرْمِیٌّ شد مَرْمِیّ بباء اصل خود است مَرَامٍ جمع تکسیر ازان مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْمِیٌّ بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را
کسره دادند مَرَامِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند
مَرَامٍ شد مُرَيْمٍ تصغیر ازان مَرْمِیٌّ است مَرْمِیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْمِیٌّ بود حرف اول را ضم دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر
بود آن را کسره دادند مُرَيْمِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین
یا را حذف کردند مُرَيْمٍ شد **والآلة منه** مِرْمًى اَلخ مِرْمًى در اصل مِرْمَیٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مِرْمًى شد
مِرْمَاةٌ مِرْمَاةٌ در اصل مِرْمَيَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْمَاةٌ شد مِرْمَاتَانِ
در اصل مِرْمَيَتَانِ بود یا متحرک مابعد او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْمَاتَانِ شد مَرَامٍ جمع تکسیر ازان مِرْمَاةٌ
مِرْمَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند
سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره داد
بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَامِيَةٌ شد بعده تا وحدان را حذف کردند مَرَامِیٌ
گشت ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَامٍ شد مُرَيْمِيَةٌ
تصغیر ازان مِرْمَاةٌ است مِرْمَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل
او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَيْمِيَةٌ شد مِرْمَاءٌ اَلخ مِرْمَاءٌ در اصل مِرْمَايٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْمَاءٌ شد مِرْمَايَانِ در اصل مِرْمَايَانِ بود یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه
بدل کردند مِرْمَاءَانِ شد مَرَامِیُّ جمع تکسیر ازان مِرْمَاءٌ است مِرْمَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْمَايٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند

حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند مَرَامِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مَرَامِیٌّ شد مُرَیْمِیٌّ تصغیر ازان مَرْمَاءٌ است مَرْمَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مَرْمَاءٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که ما بعد یای
تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیْمِیْیٌ شد بعده
دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْمِیٌّ شد

فصل افعل التفضیل

منه أَرْمَى الخ أَرْمَى در اصل أَرْمَيُ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند أَرْمَى شد أَرْمَيَانِ
بر اصل خود است أَرْمَوْنَ در اصل أَرْمَيُونَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و واو الف را حذف کردند أَرْمَوْنَ شد أَرَامٍ جمع تکسیر ازان أَرْمَى است أَرْمَى اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که أَرْمَيُ بود حرف اول مفتوح بود
ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند أَرَامِيُ
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند عوض او تنوین در آخرش در آوردند التقای ساکنین شد میان یا
و تنوین یا را حذف کردند أَرَامٍ شد أُرَيْمٍ تصغیر ازان أَرْمَى است أَرْمَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که أَرْمَيُ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی
که ما بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند أُرَيْمِيُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند عوض او تنوین در آخرش در آوردند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند أُرَيْمٍ شد رُمْيَى الخ رُمْيَى بر اصل خود است رُمْيَيَانِ در اصل
رُمْيَيَانِ بود دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده ماقبل دادند بعده اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند رُمْيَيَاتٌ شد رُمْيَيَاتٌ است رُمًى جمع تکسیر ازان رُمْيَى است رُمْيَى
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند الف حبلان
را حذف کردند رُمَيٌ شد یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند رُمًى شد رُمَيَّا تصغیر ازان رُمْيَى است رُمْيَى اسم مکبر
بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند بعده

دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند راضیّ شد

ناقص واوی از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الرِّضٰی وَالرِّضَاءُ وَالرِّضْوَانُ خوشنود شدن

رَضِیَ یَرْضٰی رِضًا وَرِضَاءً وَرِضْوَانًا فهو رَاضٍ رَاضِیَانِ رَاضُوْنَ رُضَاةٌ رُضَّاءٌ
رُضًّی رُضًی رُضْوَاءُ رُضْوَانٌ رِضَاءٌ رُضِیٌّ رُوَیْضٍ رَاضِیَةٌ رَاضِیَتَانِ رَاضِیَاتٌ
رَوَاضٍ رُضًّی رُوَیْضِیَةٌ وَرُضِیَ یُرْضٰی رِضًا وَرِضَاءً وَرِضْوَانًا فذاک مَرْضِیٌّ مَرْضِیَّانِ
مَرْضِیُّوْنَ مَرْضِیَّةٌ مَرْضِیَّتَانِ مَرْضِیَّاتٌ مَرَاضِیُّ مُرَیْضِیٌّ مُرَیْضِیَّةٌ لَمْ یَرْضَ لَمْ یُرْضَ لَا یَرْضٰی
لَا یُرْضٰی لَنْ یَرْضٰی لَنْ یُرْضٰی الامر منه اِرْضَ لِتُرْضَ لِیَرْضَ لِیُرْضَ والنهی عنه لَا تَرْضَ لَا تُرْضَ
لَا یَرْضَ لَا یُرْضَ والظرف منه مَرْضًی مَرْضَیَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضٍ والآلة منه مِرْضًی مِرْضَیَانِ
مَرَاضٍ مُرَیْضٍ مِرْضَاةٌ مِرْضَاتَانِ مَرَاضٍ مُرَیْضِیَةٌ مِرْضَاءٌ مِرْضَاءَانِ مَرَاضِیُّ
مُرَیْضِیٌّ افعل التفضیل منه اَرْضٰی اَرْضَیَانِ اَرْضَوْنَ اَرَاضٍ اُرَیْضٍ والمؤنث منه
رُضْیٰی رُضْیَیَانِ رُضْیَیَاتٌ رُضًی رُضَیًّا ماضی معلوم رَضِیَ رَضِیَا رَضُوْا
رَضِیَتْ رَضِیَتَا رَضِیْنَ رَضِیْتَ رَضِیْتُمَا رَضِیْتُمْ رَضِیْتِ رَضِیْتُمَا رَضِیْتُنَّ
رَضِیْتُ رَضِیْنَا ماضی مجهول رُضِیَ رُضِیَا رُضُوْا رُضِیَتْ رُضِیَتَا رُضِیْنَ رُضِیْتَ
رُضِیْتُمَا رُضِیْتُمْ رُضِیْتِ رُضِیْتُمَا رُضِیْتُنَّ رُضِیْتُ رُضِیْنَا مضارع معلوم یَرْضٰی یَرْضَیَانِ
یَرْضَوْنَ تَرْضٰی تَرْضَیَانِ یَرْضَیْنَ تَرْضٰی تَرْضَیَانِ تَرْضَوْنَ تَرْضَیْنَ تَرْضَیَانِ تَرْضَیْنَ اَرْضٰی
نَرْضٰی مضارع مجهول یُرْضٰی یُرْضَیَانِ یُرْضَوْنَ تُرْضٰی تُرْضَیَانِ یُرْضَیْنَ تُرْضٰی تُرْضَیَانِ
تُرْضَوْنَ تُرْضَیْنَ تُرْضَیَانِ تُرْضَیْنَ اُرْضٰی نُرْضٰی رَضِیَ در اصل رَضِوَ بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَ شد رَضِیَا در اصل رَضِوَا بود واو واقع شد بعد از کسره
آن واو را بیا بدل کردند رَضِیَا شد رَضُوْا در اصل رَضِوُوْا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند رَضِیُوْا شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند رَضُوْا شد رَضِیَتْ در اصل رَضِوَتْ بود واو واقع شد بعد الکسره آن

آن واو را بیا بدل کردند رضیتْ شد رضیتا در اصل رضِوَتا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل
کردند رضیتا شد رضینَ در اصل رضِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن را بیا بدل کردند رضین
شد تا آخر همین قیاس است رضیتِ در اصل رضِوْتِ بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا
بدل کردند رضیتِ شد برین قیاس ست تا رضیتنّ در اصل رضِوْتُنّ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن
واو را بیا بدل کردند رضیتن شد برین قیاس ست تا آخر یرضی در اصل یرضو بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند یرضی شد یرضیان در اصل یرضوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیون شد یرضون در اصل یرضوون بود واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یرضون شد
ترضی مانند یرضی است ترضیان مانند یرضیان ست یرضین در اصل یرضون بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یرضین شد ترضی مانند یرضی است ترضیان مانند
یرضیان است ترضون مانند یرضون است ترضین در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند ترضین شد تعلیل ترضیان یرضین ترضیان ترضین
مانند یرضیان ست ارضی نرضی مانند یرضی است مضارع مجهول یُرضی در اصل یُرضَو بود واوی بود در
کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضی شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُرضی شد یُرضیان در اصل یُرضوان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضیان شد یُرضون در اصل یُرضوون واوی بود در کلمه ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند یُرضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُرضون شد ترضی مانند یُرضی ست

ترضیان مانند ترضیان است ترضین در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیین شد ترضون در اصل ترضوون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضیون شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح
آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند ترضون شد
ترضین در اصل ترضوین بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند ترضیین شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و یا الف را حذف کردند ترضین شد ترضین جمع مؤنث در اصل ترضوون بود واوی بود در کلمهٔ ثالث
چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ترضین شد الرضی مانند العلی است اسم فاعل راض
الخ راض در اصل راضو بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند راضی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انرا حذف کردند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند راض شد الراضیان در اصل الراضوان بود واو واقع
شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند الراضیان شد الراضون در اصل الراضوون بود واو واقع شد بعد از کسره آن
واو را بیا بدل کردند الراضیون شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت
ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند الراضون شد رضاة جمع تکسیر از آن راضی است
راضی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود
حرف اول مفتوح بود ثالث را فتحه دادند و تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند
رضوة شد بعده واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند رضاة شد بعده فتحه را را بضمه
بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوة که مفرد است رضاة شد رضّا جمع تکسیر از آن راضی است راضی اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که راضو بود حرف
اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتح دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند رضّاو شد بعده واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رضّای
شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند رضّاء شد رضیّ جمع

تکسیر از ان عَصَا است که اصل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که عَصَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند و فتحه داده الف وحدان را
حذف کردند عُصُوٌّ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند عُصُيٌ
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و
تنوین الف را حذف کردند عصاً شد عُصًا جمع تکسیر از ان رَحًی است که اصل اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَحَیٌ بود حرف اول را ضمه داده ثالث
را سکون ساختند و الف وحدان را حذف کردند رُحْیٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف در اسم
متمکن ماقبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند رُحْیٌ شد رُحْیٌ جمع تکسیر از ان دَلْوٌ است که اصل اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَلْوٌ بود حرف اول را ضمه
دادند ثالث را فتحه در آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند دُلَوَاءُ شد دُلْوَانٌ
جمع تکسیر از ان دَلْوٌ است که اصل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که دَلْوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساختند در آخرش الف
و نون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند دُلْوَانٌ شد دِلَاءٌ جمع تکسیر از ان دَلْوٌ است
که اصل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که دَلْوٌ
بود حرف اول را کسره دادند ثالث را فتحه بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را
حذف کردند دِلَاوٌ شد واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند دِلَايٌ شد
بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند دِلَاءٌ شد دُلِيٌّ جمع تکسیر از ان
دَلْوٌ است که اصل اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
دَلْوٌ بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند بعد ثالث واو مسکون در آورده الف وحدان را حذف
کردند دُلُوْوٌ شد بعده واو واقع شد در اسم متمکن بر طرف پیش از و ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند دُلُوْيٌ
شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند دُلُيٌّ شد

شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا رُضِیٌّ شد و نزد بعضی ضمه را را نیز بکسره بدل کردند از جهت مناسبت ما بعد رِضِیٌّ شد رُوَیْضٍ تصغیر از آن رَاضٍ است که رَاضٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند رُوَیْضِوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیٌ شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رُوَیْضٍ شد رَاضِیَةٌ رَاضِیَتَانِ رَاضِیَاتٌ رَوَاضٍ جمع تکسیر از آن رَاضِیَةٌ است رَاضِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده تای وحدان را حذف کردند رَوَاضِوٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند رَوَاضٍ شد رُضًّی جمع تکسیر از آن رَاضِیَةٌ است رَاضِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند الف و تای وحدان را حذف کردند رُضَّوٌ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند رُضَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند رُضًّی شد رُوَیْضِیَةٌ تصغیر از آن رَاضِیَةٌ است رَاضِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که رَاضِوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند رُوَیْضِوَةٌ شد بعده واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند رُوَیْضِیَةٌ شد اسم مفعول مَرْضِیٌّ مَرْضِیَّانِ مَرْضِیُّونَ مَرْضِیَّةٌ مَرْضِیَّتَانِ مَرْضِیَّاتٌ مُرَیْضِیٌّ مَرْضِیٌّ در اصل مَرْضُوْوٌ بود واو را بیا بدل کردند طردا للباب مَرْضُوْیٌ شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مَرْضُیٌّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مَرْضِیٌّ شد مُرَیْضِیٌّ در اصل مُرَیْضُوْوٌ بود واو را بیا بدل کردند

له یعنی برای موافقت باب ... [illegible] ... است ۱۲ [illegible]

طرداً لِلْبابِ مَرْضُوْيٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و
یا را در یا ادغام کردند مَرْضُيٌّ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند برای مناسبت یا مَرْضِيَّان
شد بر این قیاس است در باقی مَرَاضِيُّ جمع تکسیر از آن مَرْضِيٌّ است مَرْضِيٌّ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوٌ بود حرف اول مفتوح است
ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند
مَرَاضِوْوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْوٌ شد بعده واو و ی بود در
کلمه ثالث چون ضاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْيٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف
کردند برای منع صرف مَرَاضِيُّ شد مُرَيْضِيٌّ تصغیر از آن مَرْضِيٌّ است مَرْضِيٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه
سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُرَيْضِوْوٌ شد بعده واو ساکن
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْضِيْوٌ شد بعده واو و ی بود در کلمه ثالث چون ضاعد
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْضِيْيٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُرَيْضِيٌّ شد مَرْضِيَّةٌ مَرْضِيَّتَانِ الخ مَرْضِيَّةٌ در اصل
مَرْضُوْوَةٌ بود واو را بیا بدل کردند طرداً لِلْبابِ مَرْضُوْيَةٌ شد بعده واو و یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن
بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مَرْضُيَّةٌ شد بعده ضمه ضاد را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا مَرْضِيَّةٌ شد مَرَاضِيُّ جمع تکسیر از آن مَرْضِيَّةٌ است مَرْضِيَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضُوْوَةٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی
را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد از الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
مَرَاضِوْوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْوٌ شد بعده واو و ی بود در
کلمه ثالث چون ضاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيْيٌ شد بعده دو حرف

از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند حُيَيَّةٌ شد تا می حذف
و تنوین تمکن را حذف کردند حُيَيٌّ شد حُيَيَّةٌ تصغیر از آن حَيِيَّةٌ است حَيِيَّةٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که حَيْوَيَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند حُيَيْوِيَةٌ شد
بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند حُيَيْيِيَةٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث
چون فصاعد گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند حُيَيْيِيَةٌ شد دو حرف از یک
جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند حُيَيِّيَةٌ شد و در اصل لَنْ يُرْضَى بود
چون لَنْ ناصبه بر اول فعل مضارع در آمد آخرش را نصب کرد علامت نصبی تقدیری گشت
لَنْ يُرْضَى شد بر این قیاس ست مجهول و در تثنیه و جمع نون اعرابی ساقط می شود مگر دو نون که سلامت
مانند الامر منه اِرْضَ اِرْضَيَا اِرْضَوْا اِرْضَيْ اِرْضَيَا اِرْضَيْنَ الظرف منه مَرْضًى مَرْضَيَانِ الخ
مَرْضًى در اصل مَرْضَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را
بیا بدل کردند مَرْضَيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین
شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مَرْضًى شد مَرْضَيَانِ در اصل مَرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمه
ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرْضَيَانِ شد مَرَاضٍ جمع تکسیر
از آن مَرْضًى است مَرْضًى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَرْضَوٌ بود حرف اول مفتوح است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر آوردند حرفی
که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَرَاضِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَيْضِيٌ تصغیر از آن مَرْضًى است مَرْضًى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضَوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُرَيْضِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعداً ماقبل او ضمه نبود

آن واو را بیا بدل کردند مَرْضِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان
یا و تنوین یا را حذف کردند مَرْضٍ شد و الآلة منه مِرْضًى مِرْضَيَانِ مَرَاضٍ تا آخر مِرْضًى در اصل مِرْضَوٌ بود واوی
بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِرْضَيٌ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف کردند مِرْضًى شد مِرْضَيَانِ در اصل مِرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِرْضَيَانِ شد مَرَاضٍ جمع تکسیر از آن مِرْضًى است مِرْضًى اسم وحدان
بو چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَوٌ بود حرف اول و ثانی را
فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَرَاضِوٌ شد
بعده واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَيْضٍ تصغیر از آن مِرْضًى است
مِرْضًى اسم مکبر بو چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَوٌ بود حرف اول
را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه بابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند
مُرَيْضِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَيْضِيٌ شد بعده
ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرَيْضٍ شد مِرْضَاةٌ مِرْضَاتَانِ
مَرَاضٍ تا آخر مِرْضَاةٌ در اصل مِرْضَوَةٌ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو
را بیا بدل کردند مِرْضَيَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْضَاةٌ شد
مِرْضَاتَانِ در اصل مِرْضَوَتَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا
بدل کردند مِرْضَيَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِرْضَاتَانِ شد مَرَاضٍ جمع
تکسیر از آن مِرْضَاةٌ است مِرْضَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مِرْضَوَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفیکه بابعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَرَاضِوٌ شد بعده واو واقع شد فصاعدا ماقبل او ضمه نبود آن واو را

بیا بدل کردند مَرَاضِیُ شد بعده تای وحدان را حذف کردند مَرَاضِیُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَرَاضٍ شد مُرَیْضِیَةٌ تصغیر از آن مَرْضَاةٌ است
مَرْضَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَرْضَوَةٌ بود حرف
اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره
دادند مُرَیْضِوَةٌ شد بعده واو واقع شد خامساً ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیَةٌ شد
مِرْضَاءٌ اسم آلہ اصل مِرْضَاوٌ بود واو واقع شد بر طرف ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند
مِرْضَایٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْضَاءٌ شد مِرْضَایَانِ در اصل
مِرْضَاوَانِ بود واو واقع شد خامساً ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مِرْضَایَانِ شد بعده یا واقع
شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِرْضَاءَانِ شد مَرَاضِیُّ جمع تکسیر از آن مِرْضَاءٌ است
مِرْضَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَاوٌ بود
حرف اول و ثانی را فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آورده حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَرَاضِیْوُ شد بعده واوی بود
در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مَرَاضِیْیُ شد بعده دو حرف
از یک جنس بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند و تنوین
تمکن را برای منع صرف حذف کردند مَرَاضِیُّ شد مُرَیْضِیٌّ تصغیر از آن مِرْضَاءٌ است مِرْضَاءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِرْضَاوٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند بعده الف
ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْوٌ شد بعده واوی بود در کلمه ثالث چون
خامس گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرَیْضِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس
بهم آمدند اول از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُرَیْضِیٌّ شد **اَفْعَلُ التفضیل منه**
اَرْضٰی ... در اصل اَرْضَوُ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او

ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند اُضَیْحی شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
بدل کردند اُضحی شد اُضْحِیَان در اصل اُضْحُوَان بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او
ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند اُضْحِیَات شد اُضْحُوَات در اصل اُضْحُوَات بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت ماقبل او ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند اُضْحُیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و او الف را حذف کردند اَضَوْنَ شد اَضَاحِی
جمع تکسیر از اُضْحِی است اُضْحِی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که اُضْحُوٌ بود حرف اول مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَضَاحِوُ شد بعده واو واقع شد بر طرف ماقبل او
ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند اَضَاحِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند
عوض او تنوین در آخرش درآوردند اَضَاحٍ شد اُضَیْحٍ تصغیر از اُضْحِی است اُضْحِی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اُضْحُوٌ بود حرف اول را ضمه دادند
ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند اُضَیْحِوٌ شد بعده واو
واقع شد بر طرف پیش از و ضمه بود آن واو را بیا بدل کردند اُضَیْحِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش درآوردند اُضَیْحٍ شد **و المونث منه**
ضُحْیَی ضُحْیَیَانِ الخ ضُحْیَی در اصل ضُحْوَی بود واو را یا کردند طرداً للباب ضُحْیَی شد ضُحْیَیَانِ در اصل
ضُحْوَیَانِ بود واو را یا کردند طرداً للباب ضُحْیَیَانِ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
ضُحَیَّان شد ضُحَیَّاتٌ در اصل ضُحْوَیَاتٌ بود واو را یا کردند طرداً للباب ضُحْیَیَاتٌ شد بعده دو حرف از یک
جنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند ضُحَیَّاتٌ شد ضُحًی جمع تکسیر از ضُحْیَی است ضُحْیَی اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که اصل او ضُحْوَی بود حرف اول مضموم بود

ثانی را فتحه داده الف وحدان را حذف کردند بعده واو را بیا بدل کردند مثلاً اطراد الباب مُضَیْوٌ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُصَغّی شد رُضَیّا تصغیر از آن مُرْضِیا است
مَرْضِیا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُرْضُوی بود حرف اول
مضموم بود ثانی را فتحه دادند سوم جا یای تصغیر در آوردند مُرَیْضِیوٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند
سابق ساکن واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُرَیْضِیّ شد **ناقص یائی از باب فَعِلَ**
یَفْعَلُ الخَشْیَۃُ ترسیدن خَشِیَ یَخْشٰی خَشْیًا فهو خاشٍ خاشِیَانِ خاشُونَ خُشَاۃٌ خُشّیٌ خُشّی
خُشَّیٰ خُشَیَّاءُ خُشْیَانٌ خِشَاءٌ خُشِیٌّ خُوَیْشٍ خاشِیَۃٌ خاشِیَتَانِ خاشِیَاتٌ خَوَاشٍ خُشَّیٌ
خُوَیْشِیَۃٌ وخُشِیَ یُخْشٰی خَشْیًا فذاک مَخْشِیٌّ مَخْشِیَّانِ مَخْشِیُّونَ مَخْشِیَّۃٌ مَخْشِیَّتَانِ مَخْشِیَّاتٌ
مَخَاشٍ ومُخَیْشِیٌّ ومُخَیْشِیَۃٌ لَمْ یَخْشَ لَمْ یُخْشَ لَا یَخْشٰی لَا یُخْشٰی لَنْ یَخْشٰی لَنْ یُخْشٰی الامر
اِخْشَ لِتَخْشَ لِیَخْشَ لِیُخْشَ والنهی عنه لَا تَخْشَ لَا تُخْشَ لَا یَخْشَ لَا یُخْشَ والظرف منه مَخْشًی
مَخْشَیَانِ مَخَاشٍ مُخَیْشٍ مِخْشَاۃٌ مِخْشَاتَانِ مَخَاشٍ مُخَیْشِیَۃٌ مِخْشَاءٌ مِخْشَاءَانِ
مَخَاشِیُّ مُخَیْشِیٌّ افعل التفضیل منه اَخْشٰی اَخْشَیَانِ اَخْشَوْنَ اَخَاشٍ اُخَیْشٍ والمؤنث منه
خُشْیٰی خُشْیَیَانِ خُشْیَیَاتٌ خُشًی خُشَیٌّ الماضی المعلوم خَشِیَ خَشِیَا خَشُوا خَشِیَتْ خَشِیَتَا
خَشِیْنَ خَشِیْتَ خَشِیْتُمَا خَشِیْتُمْ خَشِیْتِ خَشِیْتُمَا خَشِیْتُنَّ خَشِیْتُ خَشِیْنَا
خَشُوْا در اصل خَشِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند خَشُوْا شد باقی تمام بر اصل خود اند بهمبرین
قیاس است مجهول صرف این باب مانند رُضِیَ یُرْضٰی است وتعلیل مانند مرضی است
الامر منه اِخْشَ اِخْشَیَا اِخْشَوْا اِخْشَیْ اِخْشَیَا اِخْشَیْنَ **ناقص واوی از باب**
فَعُلَ یَفْعُلُ الرَّخْوُ سست شدن رَخُوَ یَرْخُو رَخْوًا فهو راخٍ راخِیَانِ راخُونَ
رُخَاۃٌ رُخَّاءٌ راخٍ رُخْوَاءُ رُخْوَانٌ رِخَاءٌ راخٍ رُوَیْخٍ راخِیَۃٌ راخِیَتَانِ
راخِیَاتٌ رَوَاخٍ راخٍ رُوَیْخِیَۃٌ ورُخِیَ یُرْخٰی رَخْوًا فذاک مَرْخُوٌّ مَرْخُوَّانِ مَرْخُوُّونَ

مَرْخَوَةٌ مَرْخَوَتَانِ مَرْخَوَاتٌ مَرَاخِيُّ مُرَيْخِيٌّ افعل التفضیل منه أَرْخَى أَرْخَيَانِ أَرْخَوْنَ
أَرَاخٍ أُرَيْخٍ والمؤنث منه رُخْيَى رُخْيَيَانِ رُخْيَيَاتٌ رُخًى رُخَيْيَى ماضی معلوم رَخُوَ رَخُوَا
رَخُوْا رَخُوَتْ رَخُوَتَا رَخُوْنَ رَخُوْتَ رَخُوْتُمَا رَخُوْتُمْ رَخُوْتِ رَخُوْتُمَا رَخُوْتُنَّ
رَخُوْتُ رَخُوْنَا رَخُوْا در اصل رَخُوُوْا بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان هر دو واو واو اول را حذف کردند رَخُوْا شد باقی تمام صیغها بر اصل خود اند ماضی
مجهول رُخِيَ رُخِيَا رُخُوا رُخِيَتْ رُخِيَتَا رُخِينَ رُخِيتَ رُخِيتُمَا رُخِيتُمْ رُخِيتِ
رُخِيتُمَا رُخِيتُنَّ رُخِيتُ رُخِينَا تعلیل این مانند دُعِيَ دُعِيَا است تا آخر
وتمام تعلیلهای این باب مانند دعا یدعو است **مضارع معلوم** يَرْخُو يَرْخُوَانِ يَرْخُونَ
تَرْخُو تَرْخُوَانِ يَرْخُونَ تَرْخُو تَرْخُوَانِ تَرْخُونَ تَرْخِينَ تَرْخُوَانِ تَرْخُونَ أَرْخُو نَرْخُو **مضارع**
مجهول يُرْخَى يُرْخَيَانِ يُرْخَوْنَ تُرْخَى تُرْخَيَانِ يُرْخَيْنَ تُرْخَى تُرْخَيَانِ تُرْخَوْنَ تُرْخَيْنَ
تُرْخَيَانِ تُرْخَيْنَ أُرْخَى نُرْخَى مانند دعا یدعو **ناقص یائی از باب فَعَلَ یَفْعَلُ**
الرَّعْيُ چریدن رَعَى يَرْعَى رَعْيًا فهو رَاعٍ رَاعِيَانِ رَاعُونَ رُعَاةٌ رُعَّاءٌ رُعًى رُعَّى
رُعْيَانٌ رُعْيَانٌ رِعَاءٌ رُعًى رُوَيْعٍ رَاعِيَةٌ رَاعِيَتَانِ رَاعِيَاتٌ رَوَاعٍ رُعًى
رُوَيْعِيَةٌ وَرُعِيَ يُرْعَى رَعْيًا فذاك مَرْعِيٌّ مَرْعِيَّانِ مَرْعِيُّونَ مَرْعِيَّةٌ مَرْعِيَّتَانِ
مَرْعِيَّاتٌ مَرَاعِيُّ مُرَيْعِيٌّ مُرَيْعِيَّةٌ لم يَرْعَ لم يُرْعَ لا يَرْعَى لا يُرْعَى لن يَرْعَى لن يُرْعَى
الامر منه اِرْعَ لِيَرْعَ لِأُرْعَ لِيُرْعَ والنهی عنه لا تَرْعَ لا يَرْعَ لا تُرْعَ لا يُرْعَ والظرف منه مَرْعًى
مَرْعَيَانِ مَرَاعٍ مُرَيْعٍ والآلة منه مِرْعًى مِرْعَيَانِ مَرَاعٍ مُرَيْعٍ مِرْعَاةٌ مِرْعَاتَانِ مَرَاعٍ مُرَيْعِيَةٌ
مِرْعَاءٌ مِرْعَاءَانِ مَرَاعِيُّ مُرَيْعِيٌّ افعل التفضیل منه أَرْعَى أَرْعَيَانِ أَرْعَوْنَ أَرَاعٍ أُرَيْعٍ
والمؤنث منه رُعْيَى رُعْيَيَانِ رُعْيَيَاتٌ رُعًى رُعَيْيَى ماضی معلوم رَعَى رَعَيَا رَعَوْا رَعَتْ رَعَتَا
رَعَيْنَ رَعَيْتَ رَعَيْتُمَا رَعَيْتُمْ رَعَيْتِ رَعَيْتُمَا رَعَيْتُنَّ رَعَيْتُ رَعَيْنَا تعلیل ماضی معلوم و مجهول مانند رمی
یرمی است **مضارع معلوم** يَرْعَى يَرْعَيَانِ يَرْعَوْنَ تَرْعَى تَرْعَيَانِ يَرْعَيْنَ تَرْعَى تَرْعَيَانِ

تَرْعَوْنَ تَرْعَيْنَ تَرْعَيَانِ تَرْعَيْنَ اِرْعَ تَرْعَى تعلیل مضارع معلوم و مجهول مانند یَخْشٰی یَخْشٰی

است الامر منه اِرْعَ اِرْعَا اِرْعَوْا اِرْعَیْ اِرْعَیَا اِرْعَیْنَ **لفیف مفروق از باب**

فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْوَقْیُ وَالْوِقَایَةُ نگهداشتن وَقٰی یَقِیْ وَقْیًا وَوِقَایَةً فهو وَاقٍ وَاقِیَانِ وَاقُوْنَ

وُقَاةٌ وُقَّاءٌ وُقِیٌّ وُقِیٌّ وُقْیَاءُ وُقْیَانٌ وِقَاءٌ وُقِیٌّ اُوَیْقٍ وَاقِیَةٌ وَاقِیَتَانِ وَاقِیَاتٌ

اَوَاقٍ وُقَّیٌ اُوَیْقِیَةٌ وَوُقِیَ یُوْقٰی وَقْیًا وَوِقَایَةً فذاک مَوْقِیٌّ مَوْقِیَّانِ مَوْقِیُّوْنَ مَوْقِیَّةٌ

مَوْقِیَّتَانِ مَوْقِیَّاتٌ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ مُوَیْقِیَةٌ لم یَقِ لم یُوْقَ لا یَقِیْ لا یُوْقٰی لن یَقِیَ لن یُوْقٰی

الامر منه قِ لِتُوْقَ لِیَقِ لِیُوْقَ والنهی عنه لا تَقِ لا تُوْقَ لا یَقِ لا یُوْقَ الظرف منه

مَوْقًی مَوْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ والآلة منه مِیْقًی مِیْقَیَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقٍ مِیْقَاةٌ مِیْقَاتَانِ

مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ مِیْقَاءٌ مِیْقَاءَانِ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْقٰی اَوْقَیَانِ اَوْقَوْنَ

اَوَاقٍ اُوَیْقٍ والمؤنث منه وُقْیٰی وُقْیَیَانِ وُقْیَیَاتٌ وُقًی وُقَیًّا ماضی معلوم وَقٰی وَقَیَا

وَقَوْا وَقَتْ وَقَتَا وَقَیْنَ وَقَیْتَ وَقَیْتُمَا وَقَیْتُمْ وَقَیْتِ وَقَیْتُمَا وَقَیْتُنَّ وَقَیْتُ وَقَیْنَا

ماضی مجهول وُقِیَ وُقِیَا وُقُوْا وُقِیَتْ وُقِیَتَا وُقِیْنَ وُقِیْتَ وُقِیْتُمَا وُقِیْتُمْ وُقِیْتِ وُقِیْتُمَا

وُقِیْتُنَّ وُقِیْتُ وُقِیْنَا مضارع معلوم یَقِیْ یَقِیَانِ یَقُوْنَ تَقِیْ تَقِیَانِ یَقِیْنَ تَقِیْ تَقِیَانِ تَقُوْنَ

تَقِیْنَ تَقِیَانِ تَقِیْنَ اَقِیْ نَقِیْ مضارع مجهول یُوْقٰی یُوْقَیَانِ یُوْقَوْنَ تُوْقٰی تُوْقَیَانِ یُوْقَیْنَ تُوْقٰی

تُوْقَیَانِ تُوْقَوْنَ تُوْقَیْنَ تُوْقَیَانِ تُوْقَیْنَ اُوْقٰی نُوْقٰی وَقٰی وَقَیَا مانند رَمٰی رَمَیَا است وَقَوْا

در اصل وَقَیُوْا بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان

الف و واو الف را حذف کردند وَقَوْا شد وَقَتْ وَقَتَا مانند رَمَتْ رَمَتَا وَقَیْنَ تا آخر بر اصل

خود است وُقِیَ وُقِیَا بر اصل خود اند وُقُوْا در اصل وُقِیُوْا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده

بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند وُقُوْا

شد باقی بر اصل خود اند یَقِیْ در اصل یَوْقِیُ بود واو واقع شد میان یاء مفتوحه و کسره لازمی ثقیل

بود انداختند یَقِیُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یَقِیْ شد بر این قیاس است باقی

یَفُوۡنَ در اصل یَفۡیُوۡنَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاے ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَفُوۡنَ شد تَفِیۡ تَفِیَانِ مانند یَفِیۡ یَفِیَانِ است تَفُوۡنَ مانند یَفُوۡنَ است تَفِیۡنَ در اصل تَفۡیِیۡنَ بود کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاے ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تَفِیۡنَ شد تَفِیَانِ تَفِیۡنَ اَقِیۡ نَقِیۡ یُوۡقٰی یُوۡقَیَانِ بر اصل خود اند یُوۡقَوۡنَ در اصل یُوۡقَیُوۡنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاے ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُوۡقَوۡنَ شد تُوۡقَوۡنَ مانند یُوۡقَوۡنَ است تُوۡقَیۡنَ در اصل تُوۡقَیِیۡنَ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف کردند التقاے ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف کردند تُوۡقَیۡنَ شد باقی بر اصل خود اند تعلیل وَاقٍ مانند رَامٍ است وَاقِیَانِ بر اصل خود است وَاقُوۡنَ مانند رَامُوۡنَ است وُقَاةٌ جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول مفتوح بود ثالث را فتحه دادند و تا در آخرش در آورده الف وحدان را حذف کردند وَقَیَةٌ شد یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند وَقَاةٌ شد بعده فتحه واو را بضمه بدل کردند تا ملتبس نشود بصلوٰة قَنَاةٌ که مفرد اند وُقَاةٌ شد وُقَّاءٌ جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند بعد از مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند وُقَّایٌ بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وُقَّاءٌ شد وُقًّى جمع تکسیر از ان وَاقٍ است وَاقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضم دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند وُقَّیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاے ساکنین شد میان الف و تنوین الف

یُوۡقٰی بر اصل خود نیست که یُوۡقَیُ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند یُوۡقٰی شد ۱۲ الٰہ داود عفی عنہ

راحذف وُقِیٌّ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر ازان واقٍ است واقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که
اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول راضمه دادند
ثالث را ساکن ساختند الف وحدان را حذف کردند وُقْیٌ شد وُقِیٌّ مانند بُکِیّان است
اما بسوی اصل رد می کنند وِقَاءٌ جمع تکسیر ازان وَاقٍ است واقٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را کسره دادند ثالث
را فتحه بعد ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند وِقَایٌ شد بعده
یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند وِقَاءٌ شد وُقِیٌّ جمع تکسیر ازان
واقٍ است واقٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول و ثالث را ضمه دادند بعد ثالث واو مسکونه در آورده الف وحدان
را حذف کردند وُقُوْیٌ شد بعده واو و یا باهم آمدند نخستین ازایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا
یا ادغام کردند وُقُیٌّ شد بعده ضمهٔ قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا وُقِیٌّ
شد اُوَیْقٍ تصغیر ازان واقٍ است واقٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد
کردند بسوی اصلش که وَاقِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه
بدل کردند سوم جا یای تصغیر در آوردند وُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند وُوَیْقٍ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند واو
اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْقٍ شد وَاقِیَةٌ وَاقِیَتَانِ وَاقِیَاتٌ اَوَاقٍ جمع تکسیر ازان وَاقِیَةٌ است واقِیَةٌ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است ثانی
قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند تای وحدان را
حذف کردند وَوَاقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند وَوَاقٍ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل اَوَاقٍ شد وُقًّی جمع تکسیر ازان
وَاقِیَةٌ است واقِیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول

ضمه دادند ثالث را مشدد ساختند فتحه دادند والف تای وحدان را حذف کردند وُقَیٌّ شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین
الف را حذف کردند وُقًی شد اُوَیْقِیَةٌ تصغیر ازان وَاقِیَةٌ است وَاقِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که
اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند ثانی قابل حرکت بود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
سوم جا یای تصغیر در آوردند وُوَیْقِیَةٌ شد بعده دو واو در اول کلمه بهم آمدند اول را بهمزه بدل کردند اُوَیْقِیَةٌ شد
مُوَقٍّ مُوَقِّیَانِ الخ مُوَقٍّ در اصل مُوَقِّوٌ بود واو و یا بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن بود واو را یا کردند
و یا در یا ادغام کردند مُوَقُّیٌ شد بعده ضمه قاف را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یاء
مُوَقٍّ شد بر این قیاس است باقی مَوَاقٍ جمع تکسیر ازان مُوَقِّیَةٌ است مُوَقِّیَةٌ اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوَقِّوَیَةٌ بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره
دادند مَوَاقِوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَوَاقِیٌ شد بعده دو حرف از
یکجنس بهم آمدند نخستین حرف ازایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مَوَاقٍّ شد مُوَیْقِیٌّ
تصغیر ازان مُوَقٍّ است مُوَقٍّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مُوَقِّوٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی که مابعد
یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْقِوٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
مُوَیْقِیٌ شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مُوَیْقِیٌّ شد مُوَقِّیَةٌ مُوَقِّیَتَانِ الخ مَوَاقٍ جمع تکسیر ازان مُوَقِّیَةٌ است مُوَقِّیَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُوَقِّوَیَةٌ بود حرف اول مفتوح
است ثانی را نیز فتحه دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا
کسره دادند مَوَاقِوَیَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَوَاقِیْیَةٌ شد بعده دو حرف
از یکجنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَوَاقِیَّةٌ شد بعده تا را وحدان را

مُوَيْقِيَةٌ تصغیر ازان مُوْقِيَةٌ است مُوْقِيَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مُوْقِيَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند حرفی
که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَيْقِوِيَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را
یا بدل کردند مُوَيْقِيَيَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُوَيْقِيَّةٌ شد الامر منه قِ قِيَا قُوا قِي قِيَا قِيْنَ قِ را از تَقِي تَقِيَانِ تَقُونَ
تَقِيْنَ تَقِيَانِ تَقِيْنَ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک
ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد در یک
صیغه و سقوط نونات اعرابیه شد در چهار صیغه و سقوط هیچ نشد در یک صیغه زیرا که مبنی است قِ
قِيَا الی آخره الظرف منه مُوقًى مُوقَيَانِ مَوَاقٍ مُوَيْقٍ تعلیل مُوقًى مانند مَرْمًى و تعلیل مَوَاقٍ
مانند مَرَامٍ مُوَيْقٍ تصغیر ازان مَوَاقٍ است مَوَاقٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند
بسوی اصلش که مُوقًى بود حرف اول را ضمه دادند ثانی را فتحه سوم جا یای تصغیر در آوردند
حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَيْقِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَيْقٍ شد والآلة منه مِيقًى مِيقَيَانِ مَوَاقٍ مُوَيْقٍ
مِيقًى در اصل مِوْقًى بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل کردند مِيقًى شد بعده
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و تنوین الف
را حذف کردند مِيقًى شد مِيقَيَانِ در اصل مِوْقَيَانِ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را یا بدل
کردند مِيقَيَانِ شد مَوَاقٍ جمع تکسیر ازان مِيقًى است مِيقًى اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقًى بود حرف اول و ثانی را فتحه
دادند سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَوَاقِيٌ
شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مَوَاقٍ
شد مُوَيْقٍ تصغیر ازان مِيقًى است مِيقًى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد

کردند بسوی اصلش که مِوْقَیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر درآوردند
و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَیْقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوَیْقٍ شد مِیْقَاةٌ مِیْقَاتَانِ مَوَاقٍ مُوَیْقِیَةٌ در اصل مِیْقَاةٌ
مِوْقَیَةٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او
مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِیْقَاةٌ شد مِیْقَاتَانِ در اصل مِوْقَیَتَانِ بود واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَیَتَانِ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مِیْقَاتَانِ
شد مَوَاقٍ جمع تکسیر از آن مِیْقَاةٌ است مِیْقَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَیَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند و حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند و تاء وحدان را حذف کردند
مَوَاقِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
کردند مَوَاقٍ شد مُوَیْقِیَةٌ تصغیر از آن مِیْقَاةٌ است مِیْقَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَیَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر
درآوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُوَیْقِیَةٌ شد مِیْقَاءٌ مِیْقَاءَانِ مَوَاقِیُّ مُوَیْقِیٌّ
مِیْقَاءٌ در اصل مِوْقَایٌ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مِیْقَایٌ شد بعده یا
واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِیْقَاءٌ شد برین قیاس است مِیْقَاءَانِ
مَوَاقِیُّ جمع تکسیر از آن مِیْقَاءٌ است مِیْقَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مِوْقَایٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر
درآوردند حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مَوَاقِیْیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک
اول را در دوم ادغام کردند و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَوَاقِیُّ شد مُوَیْقِیٌّ
تصغیر از آن مِیْقَاءٌ است مِیْقَاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی

اصلش که وُقَيْوِيٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی
که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل
کردند وُقَيْيِيٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند وُقَيِّيٌ شد **افعل التفضیل منه** أَوْقَى أَوْقَيَانِ أَوْقَوْنَ أَوَاقٍ أُوَيْقٍ أُوَيْقُونَ در اصل
أَوْقَيُونَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف و یا
یا را حذف کردند أَوْقَوْنَ شد أَوَاقٍ جمع تکسیر از آن أَوْقَى است أَوْقَى اسم وحدان بود چون
خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر سازند رد کردند بسوی اصلش که أَوْقَيُ بود حرف اول مفتوح است
وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند حرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند
أَوَاقِيُ شد ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین درآخرش درآوردند
أَوَاقٍ شد أُوَيْقٍ تصغیر از آن أَوْقَى است أَوْقَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که أَوْقَيُ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر
درآوردند وحرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند أُوَيْقِيُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین درآخرش درآوردند أُوَيْقٍ شد **والمؤنث منه** وُقْيَى
وُقْيَيَانِ وُقْيَيَاتٌ وُقًى وُقَيَّا در اصل وُقْيَيَانِ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
وُقَيَّانِ شد وُقَيَّاتٌ در اصل وُقْيَيَاتٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت
اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند وُقَيَّاتٌ
شد وُقًى جمع تکسیر از آن وُقْيَى است وُقْيَى اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر
کنند حرف اول مضموم است ثانی را فتحه دادند والف وحدان را حذف کردند وُقَيٌ شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند وُقًى شد وُقَيَّا تصغیر از آن وُقْيَى است وُقْيَى اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول مضموم است وثانی را فتحه دادند وسوم جا یای تصغیر درآوردند وُقَيْيَى شد بعده دو حرف از یک جنس

در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند تُقُبّی شد **لفیف**

مفروق از باب فَعِلَ یَفْعَلُ الوَجیٰ سوده شدن سم ستور وَجِیَ یَوْجیٰ
وَجًیا فهو وَجٍ وَجِیانِ وَجُونَ وُجاةٌ وُجَّاءٌ وُجًّی وُجِیٌّ وُجَیاءُ وُجْیانٌ وِجاءٌ
وُجِّیٌّ اَوْجٍ وَاجِیَةٌ وَاجِیَتانِ وَاجِیاتٌ اَوَاجٍ وُجًّی اُوَیْجِیَةٌ وُوجِیَ یُوجیٰ
وَجْیًا فذاک مَوْجِیٌّ مَوْجِیّانِ مَوْجِیّونَ مَوْجِیَّةٌ مَوْجِیَّتانِ مَوْجِیّاتٌ مَوَاجِیّ مُوَیْجِیٌّ
مُوَیْجِیَّةٌ لَمْ یَوْجَ لَمْ یُوجَ لا یَوْجیٰ لا یُوجیٰ لَنْ یَوْجیٰ لَنْ یُوجیٰ الامر منه اِیْجَ لِتُوجَ لِیُوجَ
لِیُوجَ والنهی عنه لا تَوْجَ لا تُوجَ لا یَوْجَ لا یُوجَ والظرف منه مَوْجًی مَوْجَیانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ
والآلة منه مِیجًی مِیجَیانِ مَوَاجٍ مُوَیْجٍ مِیجاةٌ مِیجاتانِ مَوَاجٍ مُوَیْجِیَةٌ مِیجاءٌ
مِیجاءانِ مَوَاجِیُّ مُوَیْجِیٌّ افعل التفضیل منه اَوْجیٰ اَوْجَیانِ اَوْجَونَ اَوَاجٍ اُوَیْجٍ
والمؤنث منه وُجْییٰ وُجْیَیانِ وُجْیَیاتٌ وُجًی وُجَیِّیٰ ماضی معلوم وَجِیَ وَجِیا
وَجُوا وَجِیَتْ وَجِیَتا وَجِینَ وَجِیتَ وَجِیتُما وَجِیتُمْ وَجِیتِ وَجِیتُما
وَجِیتُنَّ وَجِیتُ وَجِینا وَجُوا در اصل وَجِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل
دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند
وَجُوا شد و باقی صیغهای ماضی معلوم این باب بر اصل خود اند تعلیل وُجُوا ماضی مجهول
نیز همچون تعلیل وَجُوا ماضی معلوم است مضارع معلوم یَوْجیٰ یَوْجَیانِ یَوْجَونَ تَوْجیٰ
تَوْجَیانِ یَوْجَیْنَ تَوْجیٰ تَوْجَیانِ تَوْجَونَ تَوْجَیْنَ تَوْجَیانِ تَوْجَیْنَ اَوْجیٰ نَوْجیٰ
تعلیل مضارع معلوم و مجهول این باب مانند یَخْشیٰ یُخْشیٰ است تعلیل اسم فاعل و اسم
مفعول و ظرف و آله و اسم تفضیل همچون باب رَمیٰ یَرْمی است الامر منه اِیْجَ اِیْجَیا
اِیْجَوْا اِیْجَیْ اِیْجَیا اِیْجَیْنَ اِیْجَ را از تَوْجیٰ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را
حذف کردند بابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مفتوح بود همزه وصل مکسور
اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت

شد او جر گردید بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند ایں جر شد **لفیف**
مفروق از باب فَعِلَ یَفْعِلُ اَلْوَلْیُ نزدیک شدن وَلِیَ یَلِیْ
وَلْیًا وَوِلَایَۃً فھو وَالٍ وَالِیَانِ وَالُوْنَ وُلَاۃٌ وُلَّاءٌ وُلّیً وُلیّ وَلْیَاءُ وُلْیَانٌ وِلَاءٌ
وُلِیٌّ اُوَیْلٍ وَالِیَۃٌ وَالِیَتَانِ وَالِیَاتٌ اَوَالٍ وُلّیً اُوَیْلِیَۃٌ وُوْلِیَ یُوْلٰی وَلْیًا فذاک
مَوْلِیٌّ مَوْلِیَّانِ مَوْلِیُّوْنَ مَوْلِیَّۃٌ مَوْلِیَّتَانِ مَوْلِیَّاتٌ مَوَالِیُّ مُوَیْلِیٌّ مُوَیْلِیَۃٌ لم یَلِ
لم یُوْلَ لا یَلِیْ لا یُوْلٰی لن یَّلِیَ لن یُوْلٰی الامر منہ لِ لتُوْلَ لِیَلِ لیُوْلٰی والنہی عنہ لا تَلِ لا تُوْلَ
لا یَلِ لا یُوْلَ الظرف منہ مَوْلیً مَوْلَیَانِ مَوَالٍ مُوَیْلٍ والآلۃ منہ مِیْلیً مِیْلَیَانِ مَوَالٍ
مُوَیْلٍ مِیْلَاۃٌ مِیْلَاتَانِ مَوَالٍ مُوَیْلِیَۃٌ مِیْلَاءٌ مِیْلَاءَانِ مَوَالِیُّ مُوَیْلِیٌّ افعل التفضیل منہ
اَوْلیٰ اَوْلَیَانِ اَوْلَوْنَ اَوَالٍ اُوَیْلٍ والمؤنث منہ وُلْیٰ وُلْیَیَانِ وُلْیَیَاتٌ وُلیً وُلَیّا ماضی معلوم
وَلِیَ وَلِیَا وَلُوْا وَلِیَتْ وَلِیَتَا وَلِیْنَ وَلِیْتَ وَلِیْتُمَا وَلِیْتُمْ وَلِیْتِ وَلِیْتُمَا وَلِیْتُنَّ وَلِیْتُ وَلِیْنَا
ماضی مجہول وُلِیَ وُلِیَا وُلُوْا وُلِیَتْ وُلِیَتَا وُلِیْنَ وُلِیْتَ وُلِیْتُمَا وُلِیْتُمْ وُلِیْتِ وُلِیْتُمَا وُلِیْتُنَّ
وُلِیْتُ وُلِیْنَا مانند خَشِیَ وخُشِیَ الی آخرہا مضارع معلوم یَلِیْ یَلِیَانِ یَلُوْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ
یَلِیْنَ تَلِیْ تَلِیَانِ تَلُوْنَ تَلِیْنَ تَلِیَانِ تَلِیْنَ اَلِیْ نَلِیْ مضارع مجہول یُوْلٰی یُوْلَیَانِ یُوْلَوْنَ
تُوْلٰی تُوْلَیَانِ یُوْلَیْنَ تُوْلٰی تُوْلَیَانِ تُوْلَوْنَ تُوْلَیْنَ تُوْلَیَانِ تُوْلَیْنَ اُوْلٰی نُوْلٰی درحق تعلیل
وتصریف مانند یَقِیْ یَقِیَانِ وَیُوْقٰی یُوْقَیَانِ است الی آخرہ تعلیل اسم فاعل واسم مفعول
وظرف واسم آلۃ واسم تفضیل ایں باب مانند وَقٰی یَقِیْ است الامر منہ لِ لِیَا لُوْا لِیْ لِیَا لِیْنَ
لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ اَلطَّیُّ نوردو در نوشتن طَوٰی یَطْوِیْ
طَیًّا فھو طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طُوَاۃٌ طُوَّاءٌ طُوًّی طُیًّی طُوَیَاءُ طِیْیَانٌ طِوَاءٌ طُوَیٌّ طُوَیِّ
طَاوِیَۃٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاءٍ طُوَیٌّ طُوَیَّۃٌ وَطُوِیَ یُطْوٰی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ
مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّۃٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ مُطَیْوِیٌّ مُطَیْوِیَّۃٌ لم یَطْوِ لم یُطْوَ لا یَطْوِیْ لا یُطْوٰی لن
یَّطْوِیَ لن یُّطْوٰی الامر منہ اِطْوِ لِتُطْوَ لِیَطْوِ لِیُطْوَ والنہی عنہ لا تَطْوِ لا تُطْوَ لا یَطْوِ لا یُطْوَ الظرف منہ مَطْوًی مَطْوَیَانِ

مَطَاوٍ مُطَيٌّ والآلة منه مِطْوًى مِطْوَيَانِ مَطَاوٍ مُطَيٌّ مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَيَّةٌ مِطْوَاءٌ
مِطْوَاءَانِ مَطَاوِيُّ مُطَيِّيٌّ افعل التفضيل منه أَطْوَى أَطْوَيَانِ أَطْوَوْنَ أَطَاوٍ أُطَيٌّ والمؤنث
منه طُيَّى طُيَّيَانِ طُيَّيَاتٌ طُوًى طُيَيٌّ ماضی معلوم طَوَى طَوَيَا طَوَوْا طَوَتْ طَوَتَا طَوَيْنَ
طَوَيْتَ طَوَيْتُمَا طَوَيْتُمْ طَوَيْتِ طَوَيْتُمَا طَوَيْتُنَّ طَوَيْتُ طَوَيْنَا مانند رَمَى رَمَيَا الخ ماضی
مجهول طُوِيَ طُوِيَا طُوُوا طُوِيَتْ طُوِيَتَا طُوِينَ طُوِيتَ طُوِيتُمَا طُوِيتُمْ طُوِيتِ طُوِيتُمَا طُوِيتُنَّ
طُوِيتُ طُوِينَا مانند رُمِيَ رُمِيَا الخ مضارع معلوم يَطْوِي يَطْوِيَانِ يَطْوُونَ تَطْوِي تَطْوِيَانِ
يَطْوِينَ تَطْوِي تَطْوِيَانِ تَطْوُونَ تَطْوِينَ تَطْوِيَانِ تَطْوِينَ أَطْوِي نَطْوِي مانند يَرْمِي مضارع
مجهول يُطْوَى يُطْوَيَانِ يُطْوَوْنَ تُطْوَى تُطْوَيَانِ يُطْوَيْنَ تُطْوَى تُطْوَيَانِ تُطْوَوْنَ تُطْوَيْنَ تُطْوَيَانِ
تُطْوَيْنَ أُطْوَى نُطْوَى مانند يُرْمَى يُرْمَيَانِ الخ الامر منه اِطْوِ اِطْوِيَا اِطْوُوا اِطْوِي اِطْوِيَا اِطْوِينَ
اسم فاعل طَاوٍ طَاوِيَانِ طَاوُونَ طَاوٍ در اصل طَاوِيٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَاوٍ شد طَاوِيَانِ بر اصل خود است طَاوُونَ در اصل
طَاوِيُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین
شد میان یا و واو یا را حذف کردند طَاوُونَ شد طُوَاةٌ جمع تکسیر از آن طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِيٌ بود حرف اول
مفتوح است ثالث را فتحه دادند و در آخرش تا در آورده الف وحدان را حذف کردند طَوَيَةٌ شد
بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند طَوَاةٌ شد بعده فتحه طا را بضمه بدل کردند تا مشتبه
نشود بصلاةٌ که مفرد است طُوَاةٌ شد طُوَّاءٌ جمع تکسیر از آن طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طَاوِيٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را
مشدد ساخته فتحه دادند و بعد حرف مشدد الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند
طُوَّايٌ شد بعده یا واقع شد بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طُوَّاءٌ شد طُوًّى جمع تکسیر
از آن طَاوٍ است طَاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی

اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثالث را مشدد ساخته فتحه دادند والف حالت را حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتنوین الف را حذف کردند طُوًّی شد طُوًّی جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند طُوْیٌ شد بعده واو یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند طُیٌّ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند بجهت مناسبت یا طِیٌّ شد طُوَیاءُ جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه داده وثالث را فتحه ودر آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند طُوَیاءُ شد طِیّانٌ جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را سکون ساخته در آخرش الف ونون در آورده الف وحدان را حذف کردند طُوْیانٌ شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند طُیّانٌ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیّانٌ شد طِواءٌ جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را کسره دادند وثالث را فتحه وبعد حرف ثالث الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند طِوایٌ شد بعده یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند طِواءٌ شد طُوِیٌّ جمع تکسیر ازان طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول وثالث را ضمه دادند وبعد ثالث واو ساکن در آورده الف وحدان را حذف کردند طُوُوْیٌ شد بعده واو ویا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند ویا در یا ادغام کردند طُوِیٌّ شد بعده ضمه واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت

یا طُوِیٌّ شد و نزد بعضی ضمهٔ طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت مابعد طِوِیٌّ شد طُوَیٌّ
تصغیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که طاوِیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند
و سوم جای یای تصغیر در آوردند طُوَیْوِیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیٌّ شد و
نزد بعضے اعلال طُوَیِّیٌ از جانب آخر می کنند بدین طریق که ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاے
ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طُوَیْوٍ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف
از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُوَیٍّ شد تکسیر یا طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ
طَوَاءٍ طُوِیٌّ طُوًّى طُوَّاءٌ جمع تکسیر از آن طاوٍ است طاوٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح است و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل
کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و تا ر وحدان را حذف کردند طَوَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود
انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند طَوَاوٍ شد بعده واو واقع شد بعد الف
زائده آن واو را بهمزه بدل کردند طَوَاءٍ شد طُوًّى جمع تکسیر از آن طَاوِیَةٌ است طَاوِیَةٌ اسم وحدان بود
چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساختند فتحه
دادند و الف و تاء وحدان را حذف کردند طُوَّیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند طُوًّى شد طُوَیَّةٌ تصغیر از آن
طَاوِیَةٌ است طَاوِیَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی
قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند طُوَیْوِیَةٌ شد بعده واو و یا
در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند طُوَیِّیَةٌ
شد بعده یا ثالث را حذف کردند طُوَیَّةٌ شد مَطْوِیٌّ مَطْوِیَّانِ مَطْوِیُّونَ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ مُطَیْوِیٌّ
در اصل مَطْوُوْیٌ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند

یا در یا ادغام کردند مُطْوِیٌّ شد بعده ضمهٔ واو را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا مُطْوِیٌّ شد
وبرین قیاس اند باقی صیغهای این باب مَطَاوِیٌّ جمع تکسیر ازان مُطْوِیٌّ است مُطْوِیٌّ اسم
وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُطْوُوِیٌ بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که ما بعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِوِیٌّ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِیِیٌّ شد
بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَطَاوِیٌّ شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَطَاوِیُّ شد مُطَیٌّ تصغیر ازان مَطْوِیٌّ
است مَطْوِیٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوِیٌ بود
بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه ما بعد یای تصغیر
آنرا کسره دادند مُطَیْوِوِیٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُطَیْوِیٌ شد بعده
دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُطَیِّوِیٌّ
شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مُطَیِّیٌّ شد بعده سه یا آخر را حذف کردند مُطَیٌّ شد مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ
مُطَیَّةٌ مَطَاوِیُّ جمع تکسیر ازان مَطْوِیَّةٌ است مَطْوِیَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوِیَةٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند سوم
جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مَطَاوِوِیَةٌ شد بعده
واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَطَاوِیِیَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک
کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مَطَاوِیَّةٌ شد تا وحدان را حذف
کردند مَطَاوِیُّ شد مُطَیَّةٌ تصغیر ازان مَطْوِیَّةٌ است مَطْوِیَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مَطْوُوِیَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای
تصغیر در آوردند و حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُطَیْوِوِیَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل

او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مطیوی شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مطییی شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند مطییی شد بعده سیوم یا را
حذف کردند مطیی شد الظرف مطوی مطویان مطاو و مطیّی مطوی در اصل مطوی
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان الف
تنوین الف را حذف کردند مطوی شد مطویان بر اصل خود است مطاو جمع تکسیر از آن مطوی است یعنی
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود
حرف اول مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد
الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو شد مطیّی تصغیر از آن مطوی است مطوی اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضمه دادند و
ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مطیوی شد
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام
کردند مطیّی شد بعده یای ثالث را حذف کردند مطیّ شد و الآلة مطوی مطویان مطاو مطیّی
مطوی در اصل مطوی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مطوی شد مطویان بر اصل خود است مطاو جمع تکسیر از آن
مطوی است مطوی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مطوی بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که
مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند مطاوی شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقای ساکنین
شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مطاو شد مطیّ تصغیر از آن مطوی است مطوی اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مطوی بود حرف اول را ضمه دادند

وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِیٌ شد
بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام
کردند مُطَیِّیٌ شد بعده یای ثالث را حذف کردند مُطَیٌّ شد مِطْوَاةٌ مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَیَّةٌ مِطْوَاةٌ
در اصل مِطْوَیَةٌ بوده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مِطْوَاةٌ شد و برین قیاس است
تعلیل مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ جمع تکسیر از آن مِطْوَاةٌ است مِطْوَاةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَیَةٌ بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند وسوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَطَاوِیَةٌ شد بعده تاء وحدان را
حذف کردند مَطَاوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را
حذف کردند مَطَاوٍ شد مُطَیَّةٌ تصغیر از آن مِطْوَاةٌ است مِطْوَاةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَیَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه وسوم جا یای
تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُطَیْوِیَةٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه
بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند مُطَیِّیَةٌ شد بعده یای
ثالث را حذف کردند مُطَیَّةٌ شد مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ مِطْوَاءٌ در اصل مِطْوَایٌ بود یا واقع شد بعد الف
زائده آن یا را بهمزه بدل کردند مِطْوَاءٌ شد و برین قیاس است تعلیل مِطْوَاءَانِ مَطَاوِیُّ جمع تکسیر از آن مِطْوَاءٌ
مِطْوَاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَایٌ
بود حرف اول و ثانی را فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مَطَاوِیْیٌ شد بعده
دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَطَاوِیٌّ شد و تنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مُطَیٌّ تصغیر از آن مِطْوَاءٌ بود مِطْوَاءٌ اسم مکبر بود چون
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مِطْوَایٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را
فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن

او مکسور آن الف را بیا بدل کردند طُوَیِّیٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیِّیٌ شد بعده واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیِّيٌّ شد بعده سه یا آخر را حذف کردند طُیَيٌّ شد **افعل التفضیل منه** اَطْوٰی اَطْوَیَانِ اَطْوَوْنَ اَطَاوِیْ اُطْیٰ تعلیل اَطْوٰی مانند ارمٰی است اَطْوَیَانِ بر اصل خود است و تعلیل اَطْوَوْنَ مانند اَرْمَوْنَ و تعلیل اَطَاوِیْ مانند مَرَامِیْ است اُطَیْوٍ تصغیر از آن اَطْوٰی ست اَطْوٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که اَطْوَیٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر در آوردند و حرفی که ما بعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند اُطَیْوِیٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند و یا را نیز حذف کردند و عوض او تنوین در آخرش در آوردند اُطَیْوٍ شد و نزد بعضی ادغام می کنند اُطَیٍّ می خوانند الموَنث طُیَّی طُیَّیَانِ طِیَّبَاتٌ طُوًی طُوَیّ طِیّیٌ در اصل طُوْیٰ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیّٰی شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیّٰی شد طِیَّیَانِ در اصل طُوْیَیَانِ بود واو و یا در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا در یا ادغام کردند طُیَّیَانِ شد بعده ضمه طا را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا طِیَّیَانِ شد بعده یا ثالث را حذف کردند طِیَّانِ شد و بعضی یا ثالث را حذف نمی کنند طِیَّیَانِ می خوانند و برین قیاس ست تعلیل طِیَّیَاتٌ طُوًی جمع تکسیر از آن طِیّٰی است طِیّٰی اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که طُوْیٰ بود حرف اول مضموم بود و ثانی را فتحه دادند و الف وحدان را حذف کردند طُوَیٌ شد بعده یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند طُوًی شد طُوَیِّیٌ تصغیر از آن طِیّٰی است طِیّٰی اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که طُوْیٰ بود حرف اول مضموم بود و ثانی را فتحه دادند و سوم جا یای تصغیر در آمدند طُوَیْیٰ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند طُوَیِّی شد

یعنی طُیَیّان بود که واو و یا در یک کلمه بهم آمدند اول از ایشان ساکن بود واو را یا کردند و یا را در یا ادغام کردند طُیّی بر وزن فُعْلٰی ... واو عوض الف

لفیف مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

اَلطَّیُّ گرسنگی طَوِیَ یَطْوِیُ
طَیًّا فھو طَاوٍ طَاوِیَانِ طَاوُوْنَ طُوَاةٌ طُوَّاءٌ طُوًّی طِیٌّ طُوَیَاءُ طِیَّانٌ طِوَاءٌ طُوِیٌّ طُوَیٌّ
طَاوِیَةٌ طَاوِیَتَانِ طَاوِیَاتٌ طَوَاءٍ طُوًّی طُوَیَّۃٌ وطُوِیَ یُطْوٰی طَیًّا فذاک مَطْوِیٌّ مَطْوِیَانِ
مَطْوِیُّوْنَ مَطْوِیَّةٌ مَطْوِیَّتَانِ مَطْوِیَّاتٌ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ مُطَیَّةٌ لَمْ یَطْوَ لَمْ یُطْوَ لَا یَطْوٰی لَا یُطْوٰی
لَنْ یَطْوٰی لَنْ یُطْوٰی الامر منہ اِطْوَ لِتُطْوَ لِیَطْوَ لِیُطْوَ والنہی عنہ لَا تَطْوَ لَا تُطْوَ لَا یَطْوَ لَا یُطْوَ
والظرف منہ مَطْوًی مَطْوَیَانِ مَطَاوٍ مُطَیٌّ والآلۃ منہ مِطْوًی مِطْوَیَاتٌ مَطَاوٍ مُطَیٌّ مِطْوَاةٌ
مِطْوَاتَانِ مَطَاوٍ مُطَیَّةٌ مِطْوَاءٌ مِطْوَاءَانِ مَطَاوِیُّ مُطَیٌّ افعل التفضیل منہ اَطْوٰی اَطْوَیَانِ
اَطْوَوْنَ اَطَاوٍ اُطَیُّ والمؤنث منہ طِیٌّ طِیَّانِ طِیَّاتٌ طُوًی طُوَیّٰی ماضی معلوم طَوِیَ طَوِیَا
طَوُوْا طَوِیَتْ طَوِیَتَا طَوِیْنَ طَوِیْتَ طَوِیْتُمَا طَوِیْتُمْ طَوِیْتِ طَوِیْتُمَا طَوِیْتُنَّ طَوِیْتُ طَوِ
مانند خَشِیَ خَشِیَا خَشُوْا ماضی مجہول طُوِیَ طُوِیَا طُوُوْا طُوِیَتْ طُوِیَتَا طُوِیْنَ طُوِیْتَ طُوِیْتُمَا
طُوِیْتُمْ طُوِیْتِ طُوِیْتُمَا طُوِیْتُنَّ طُوِیْتُ طُوِیْنَا مضارع معلوم یَطْوٰی یَطْوَیَانِ یَطْوَوْنَ
تَطْوٰی تَطْوَیَانِ یَطْوَیْنَ تَطْوٰی تَطْوَیَانِ تَطْوَوْنَ تَطْوَیْنَ تَطْوَیَانِ تَطْوَیْنَ اَطْوٰی
نَطْوٰی مانند یَخْشٰی یَخْشَیَانِ یَخْشَوْنَ مضارع مجہول یُطْوٰی یُطْوَیَانِ مانند یُخْشٰی یُخْشَیَانِ
الامر منہ اِطْوَ اِطْوَیَا اِطْوَوْا اِطْوَیْ اِطْوَیَا اِطْوَیْنَ تعلیل جمع تکسیر و تصغیر این باب مانند باب
طَوٰی یَطْوِیْ ست

مہموز الفا از باب فَعَلَ یَفْعُلُ

الامر فرمودن
اَمَرَ یَاْمُرُ اَمْرًا فذاک اٰمِرٌ اٰمِرَانِ اٰمِرُوْنَ اَمَرَةٌ اُمَّارٌ اُمَّرٌ اُمُرٌ
اُمَرَاءُ اُمْرَانٌ اِمَارٌ اُمُوْرٌ اُوَیْمِرٌ اٰمِرَةٌ اٰمِرَتَانِ اٰمِرَاتٌ اَوَامِرُ اُمَّرٌ
اُوَیْمِرَةٌ وَاُمِرَ یُوْمَرُ اَمْرًا فذاک مَامُوْرٌ مَامُوْرَانِ مَامُوْرُوْنَ مَامُوْرَةٌ مَامُوْرَتَانِ
مَامُوْرَاتٌ مَامِیْرُ مُاَیْمِیْرٌ مُاَیْمِیْرَةٌ زیرا کہ ہرجا کہ ہمزہ مفتوحہ وماقبل او مضموم
باشد جائز است کہ آن ہمزہ را بواو بدل کنند و در صریح خوانند کما یُومر لم یُوْمَرْ لَا یَاْمُرُ لَا یُوْمَرُ
لَنْ یَاْمُرَ لَنْ یُوْمَرَ الامر منہ مُرْ لِتُوْمَرْ لِیَاْمُرْ لِیُوْمَرْ والنہی لَا تَاْمُرْ لَا تُوْمَرْ لَا یَاْمُرْ لَا یُوْمَرْ

والظرف منه مَأْمَرٌ مَأْمَرَانِ مَآمِرُ مُأَيْمِرٌ وجه دوم مُوَيْمِرٌ والآلة منه مِيمَرٌ مِيمَرَانِ
مَآمِرُ مُأَيْمِيرٌ وجه دوم مُوَيْمِيرٌ مِيمَرَةٌ مِيمَرَتَانِ مَآمِرُ مُأَيْمِرَةٌ وجه دوم مُوَيْمِرَةٌ
مِيمَارٌ مِيمَارَانِ مَآمِيرُ مُأَيْمِيرٌ افعل التفضيل منه آمَرُ آمَرَانِ آمَرُونَ أَوَامِرُ أُوَيْمِرُ والمؤنث منه
أُمْرَى أُمْرَيَانِ أُمْرَيَاتٌ أُمَرٌ أُمَيْرَى ماضی معلوم أَمَرَ أَمَرَا أَمَرُوا مانند نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا
الامر منه مُرْ مُرَا مُرُوا مُرِي مُرَا مُرْنَ مُرْ را از تَأْمُرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه او مضموم بود همزهٔ وصل بضم
در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد اُؤْمُرْ شد بعده هر دو همزه را حذف کردند علی خلاف القیاس مُرْ شد و هر همزهٔ
ساکن را بروفق حرکت ماقبل بدل کردن جائز است اگر ماقبل او همزه نباشد واگر ماقبل او
همزه باشد آنجا بدل کردن همزهٔ ثانی بروفق حرکت ماقبل واجب است چنانچه يَأْمُرُ يُؤْمَرُ
وَائْتَمِرْ دریجا دو وجه رواست همزه را صریح بخوانند یا بدل کنند و هر جا که دو همزه در یک جا
جمع شوند اول متحرک ثانی ساکن واجب ست بدل همزهٔ ثانی بروفق حرکت ماقبل چنانچه
آمَنَ اِيمَانًا اُومِنَ و هر جا که دو همزهٔ متحرک دریجا جمع شوند اگر یکی ازیشان مکسور شود ثانی را بواو
بدل کردن واجب است چنانچه اَوَامِرُ اُوَيْمِرُ

مهموز الفا از باب فَعُلَ يَفْعُلُ

الأَدَبُ فرهنگ و پاس و شگفت و نگهداشت حد هر چیز و دانش
اَدُبَ يَأْدُبُ اَدَبًا فهو اَدِيبٌ اَدِيبَانِ اَدِيبُونَ اَدِيبَةٌ اُدَّابٌ اُدُبٌ اُدَبٌ اُدَبَاءُ اُدْبَانٌ
اِدَابٌ اُدُوبٌ اُوَيْدِيبٌ اَدِيبَةٌ اَدِيبَتَانِ اَدِيبَاتٌ اَوَادِبُ اُدَّبٌ اُوَيْدِبَةٌ وَأُدِبَ يُؤْدَبُ
اَدَبًا فذاك مَادُوبٌ مَادُوبَانِ مَادُوبُونَ مَادُوبَةٌ مَادُوبَتَانِ مَادُوبَاتٌ مَآدِيبُ
مُأَيْدِيبٌ مُأَيْدِيبَةٌ لَمْ يَأْدُبْ لَمْ يُؤْدَبْ لَا يَأْدُبُ لَا يُؤْدَبُ لَنْ يَأْدُبَ لَنْ يُؤْدَبَ
الامر منه اُؤْدُبْ لِتُؤْدَبْ لِيَأْدُبْ لِيُؤْدَبْ والنهی عنه لَا تَأْدُبْ لَا تُؤْدَبْ لَا يَأْدُبْ
لَا يُؤْدَبْ الظرف منه مَأْدَبٌ مَأْدَبَانِ مَآدِبُ مُأَيْدِبٌ والآلة منه مِيدَبٌ مِيدَبَانِ

مَآدِبُ مُؤَيْدِبٌ مِيدَبٌ مِيدَبَةٌ مِيدَبَتَانِ مَآدِبُ مُؤَيْدِبَةٌ مِيدَابٌ مِيدَابَاتٌ مَآدِيبُ
مُؤَيْدِيبٌ افعل التفضيل منه آدَبُ آدَبَانِ آدَبُونَ أَوَادِبُ أُوَيْدِبٌ والمؤنث منه أُدْبَى
أُدْبَيَانِ أُدْبَيَاتٌ أُدَبٌ أُدَيْبَى ماضی معلوم أَدَبَ أَدَبَا أَدَبُوا أَدَبَتْ أَدَبَتَا
أَدَبْنَ أَدَبْتَ أَدَبْتُمَا أَدَبْتُمْ أَدَبْتِ أَدَبْتُمَا أَدَبْتُنَّ أَدَبْتُ أَدَبْنَا ماضی مجهول أُدِبَ
أُدِبَا أُدِبُوا أُدِبَتْ أُدِبَتَا أُدِبْنَ أُدِبْتَ أُدِبْتُمَا أُدِبْتُمْ أُدِبْتِ أُدِبْتُمَا أُدِبْتُنَّ أُدِبْتُ
أُدِبْنَا مضارع معلوم يَأْدِبُ يَأْدِبَانِ يَأْدِبُونَ مضارع مجهول يُؤْدَبُ يُؤْدَبَانِ يُؤْدَبُونَ تا آخر
الامر منه اِيدِبْ اِيدِبَا اِيدِبُوا اِيدِبِي اِيدِبَا اِيدِبْنَ اِيدِبْ را از تَأْدِبُ بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین
کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِءْدِبْ گردید بعده همزه ساکن ما قبل او مکسور آن
همزه را بیا بدل کردند اِيدِبْ شد مهموز العین از باب فَعَلَ يَفْعَلُ الزَّأْرُ
بانگ شیر و غریدن وی زَأَرَ يَزْأَرُ زَأْرًا فهو زَائِرٌ زَائِرَانِ زَائِرُونَ زَائِرَةٌ زُءَّارٌ زُءَّرٌ
زُءَّرٌ زُءَّرَاءُ زُءْرَانٌ زِءَارٌ زُءُورٌ زُوَيْئِرٌ زَائِرَةٌ زَائِرَتَانِ زَائِرَاتٌ زَوَائِرُ زُءَّرٌ
زُوَيْئِرَةٌ و زُئِرَ يُزْأَرُ زَأْرًا فذاک مَزْءُورٌ مَزْءُورَانِ مَزْءُورُونَ مَزْءُورَةٌ مَزْءُورَتَانِ
مَزْءُورَاتٌ مَزَائِيرُ مُزَيْئِيرٌ مُزَيْئِيرَةٌ لم يَزْأَرْ لم يُزْأَرْ لا يَزْأَرُ لا يُزْأَرُ لن يَزْأَرَ لن يُزْأَرَ
الامر منه اِزْأَرْ لِتُزْأَرْ لِيَزْأَرْ لِيُزْأَرْ والنهی عنه لا تَزْأَرْ لا تُزْأَرْ لا يَزْأَرْ لا يُزْأَرْ والظرف منه
مَزْأَرٌ مَزْأَرَانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرٌ والآلة منه مِزْءَرٌ مِزْءَرَانِ مَزَائِرُ مُزَيْئِرٌ مِزْأَرَةٌ مِزْءَرَتَانِ
مَزَائِرُ مُزَيْئِرَةٌ مِزْءَارٌ مِزْءَارَانِ مَزَائِيرُ مُزَيْئِيرٌ افعل التفضيل منه أَزْءَرُ أَزْءَرَانِ أَزْءَرُونَ
أَزَائِرُ أُزَيْئِرٌ والمؤنث منه زُءْرَى زُءْرَيَانِ زُءْرَيَاتٌ زُءَرٌ زُءَيْرَى الامر منه اِزْءَرْ
اِزْأَرَا اِزْءَرُوا اِزْءَرِي اِزْأَرَا اِزْأَرْنَ مهموز اللام از باب فَعَلَ يَفْعَلُ
اَلْهَنَأُ گوارا شدن طعام و شراب هَنَأَ يَهْنَأُ هَنْأً فهو هَانِئٌ هَانِئَانِ هَانِئُونَ

هُنَاتٌ هَنَاءٌ هُنَّ هُنِّئَ هُنَاءٌ هُنَّانٌ هِنَاءٌ هُنُوءٌ هُوَيْنِئٌ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ
هَوَانِئُ هُنَّأٌ هُوَيْنِئَةٌ وَهُنِّيَ يُهْنَأُ هَنَأً فَذَاكَ مَهْنُوءٌ لَمْ يَهْنَأْ لَمْ يُهْنَأْ لَا يَهْنَأُ لَا يُهْنَأُ
لَنْ يَهْنَأَ لَنْ يُهْنَأَ الامر منه اِهْنَأْ لِيَهْنَأْ لِيُهْنَأْ لِيُهْنَأْ والنهى عنه لَا تَهْنَأْ لَا تُهْنَأْ لَا يَهْنَأْ لَا يُهْنَأْ
الظرف منه مَهْنَأٌ مَهْنَأَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَأَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ مِهْنَاءَةٌ
مِهْنَأَتَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِيئُ مُهَيْنِيئٌ افعل التفضيل منه اَهْنَأُ اَهْنَأَانِ
اَهْنَئُونَ اَهَانِئُ اُهَيْنِئٌ والمؤنث منه هُنْئَى هُنْئَيَانِ هُنْئَيَاتٌ هُنَأٌ هُنَيْئَى

مہموز اللام از باب فَعَلَ يَفْعُلُ و فَعَلَ يَفْعَلُ

اَلْهَنَأُ عطا دادن
هَنَأَ يَهْنَأُ هَنْأً فهو هَانِئٌ هَانِئَانِ هَانِئُونَ هَنَأَةٌ هُنَّاءٌ هُنَّأٌ هُنَّاءٌ هُنَّأَانِ هِنَاءٌ
هُنُوءٌ هُوَيْنِئٌ هَانِئَةٌ هَانِئَتَانِ هَانِئَاتٌ هَوَانِئُ هُنَّئٌ هُوَيْنِئَةٌ وَهُنِئَ يُهْنَأُ هَنْأً
فذاك مَهْنُوءٌ مَهْنُوءَانِ مَهْنُوءُونَ مَهْنُوءَةٌ مَهْنُوءَتَانِ مَهْنُوءَاتٌ مَهَانِيئُ مُهَيْنِيئٌ
مُهَيْنِيئَةٌ لَمْ يَهْنَأْ لَمْ يُهْنَأْ لَا يَهْنَأُ لَا يُهْنَأُ لَنْ يَهْنَأَ لَنْ يُهْنَأَ الامر اِهْنَأْ لِتَهْنَأْ لِيَهْنَأْ
لِيُهْنَأْ والنهى عنه لَا تَهْنَأْ لَا تُهْنَأْ لَا يَهْنَأْ لَا يُهْنَأْ الظرف منه مَهْنَأٌ مَهْنَأَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئٌ
والآلة منه مِهْنَأٌ مِهْنَأَانِ مَهَانِئُ مُهَيْنِئَةٌ مِهْنَاءٌ مِهْنَاءَانِ مَهَانِيئُ مُهَيْنِيئٌ افعل التفضيل منه
اَهْنَأُ اَهْنَأَانِ اَهْنَئُونَ اَهَانِئُ اُهَيْنِئٌ والمؤنث منه هُنْئَى هُنْئَيَانِ هُنْئَيَاتٌ هُنَأٌ
هُنَيْئَى

مہموز اللام و اجوف یائی از باب فَعَلَ يَفْعِلُ

اَلْمَجِيْءُ
وَالْجَيْئَةُ آمدن جَاءَ يَجِيءُ مَجِيْئًا وَجَيْئَةً فهو جَاءٍ جَائِيَانِ جَاءُونَ جَيَاءٌ جِيئٌ جُيَّئٌ
جُيَّاءٌ جَيَأَةٌ جِيَاءٌ جُيُوءٌ جُوَيْءٍ جَائِيَةٌ جَائِيَتَانِ جَائِيَاتٌ جَوَايَا جُيَّئٌ جُوَيْئِيَةٌ وَجِيءَ
يُجَاءُ مَجِيْئًا وَجَيْئَةً فذاك مَجِيءٌ مَجِيئَانِ مَجِيئُونَ مَجِيئَةٌ مَجِيئَتَانِ مَجِيئَاتٌ مَجَائِيُّ
مُجَيِّئٌ مُجَيِّئَةٌ لَمْ يَجِئْ لَمْ يُجَأْ لَا يَجِيءُ لَا يُجَاءُ لَنْ يَجِيءَ لَنْ يُجَاءَ الامر جِئْ لِيُجَأْ لِيَجِئْ
لِيُجَأْ والنهى عنه لَا تَجِئْ لَا تُجَأْ لَا يَجِئْ لَا يُجَأْ الظرف منه مَجِيءٌ مَجِيئَانِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ والآلة منه
مِجْيَأٌ مِجْيَأَانِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ مِجْيَأَةٌ مِجْيَأَتَانِ مَجَايَا مُجَيِّئَةٌ مِجْيَاءٌ مِجْيَاءَانِ مَجَائِيُّ مُجَيِّيئٌ

افعل التفضیل سنه اجیٔ اجیئانِ اجیئونَ اجایا اُجیئی والموٴنث منه جیئی جیئیانِ جیئیاتٌ جُیَّئٌ جیئی ماضی معلوم جاءَ جاءا جاءُوا جاءَتْ جاءَتا جِئْنَ جِئْتَ جِئْتُما جِئْتُم جِئْتِ جِئْتُما جِئْتُنَّ جِئْتُ جِئْنا ماضی مجہول جِیءَ جِیئا جِیئُوا جِیئَتْ جِیئَتا جِئْنَ جِئْتَ جِئْتُما جِئْتُم جِئْتِ جِئْتُما جِئْتُنَّ جِئْتُ جِئْنا مضارع معلوم یَجِیءُ یَجِیئانِ یَجِیئُونَ تَجِیءُ تَجِیئانِ یَجِئْنَ تَجِیءُ تَجِیئانِ تَجِیئُونَ تَجِیئِینَ تَجِیئانِ تَجِئْنَ اَجِیءُ نَجِیءُ مضارع مجہول یُجاءُ یُجاءانِ یُجاءُونَ تُجاءُ تُجاءانِ یُجَأْنَ تُجاءُ تُجاءانِ تُجاءُونَ تُجائِینَ تُجاءانِ تُجَأْنَ اُجاءُ نُجاءُ جاءَ دراصل جَیَأَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جاءَ شد و برین قیاس ست تا جاءَتا جِئْنَ دراصل جَیَأْنَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و ہمزہ الف را حذف کردند جَأْنَ شد بعدہ فتحہ جیم را بکسرہ بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یا جِئْنَ شد اگر گوئی ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند جِیْنَ شد و برین قیاس ست تا جِئْنا تعلیل دوم جِئْنَ دراصل جَیَأْنَ بود نقل کردہ از جَیَأْنَ بجَیِأْنَ آوردند کسرہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و ہمزہ یا را حذف کردند جِئْنَ شد و برین قیاس ست تا جِئْنا یَجِیءُ دراصل یَجْیِئُ بود کسرہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند یَجِیءُ شد و برین قیاس ست تعلیل و باقی صیغہای مگر در یَجِئْنَ تَجِئْنَ کہ یا بالتقاء ساکنین افتاد چنانچہ در یَجِئْنَ دراصل یَجْیِئْنَ کسرہ بر یا ثقیل بود نقل کردہ بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و ہمزہ یا را حذف کردند یَجِئْنَ شد و ترا رسد کہ گوئی کہ ہمزہ ساکن ماقبل او مکسور آن ہمزہ را بیا بدل کردند یَجِیْنَ شد یُجاءُ دراصل یُجْیَئُ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کردہ بماقبل دادند بعدہ یا دراصل متحرک بود و اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند یُجاءُ شد و برین قیاس ست در باقی صیغہا مگر در یُجَأْنَ تُجَأْنَ کہ در اصل یُجْیَأْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل بماقبل دادند بعدہ یا دراصل

متحرک بود سکون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقای ساکنین شد میان
الف و همزه الف را حذف کردند جَاءَانِ شد و نیز آرسد که گویی همزه ساکن ماقبل او مفتوح
آن همزه را بالف بدل کردند جَاءَانِ جَاءَانِ شد جَاءٍ در اصل جَايِئٌ بود بتقدیم الیاء علی الهمزة یا واقع
شد بعد الف زائده و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جَاءِءٌ شد بعده دو
همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل کردند جَاءِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل
بود انداختند التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند جَاءٍ شد و این مذهب سیبویه است
اما بر مذهب امام خلیل قلب مکانی نموده یا را بجای همزه بردند و همزه را بجای یا جَائِيٌ اعنی جَائٍ
اعلال جَائٍ مثل قاضٍ کردند جَاءٍ شد جَائِيَانِ در اصل جَايِئَانِ بود یا واقع شد بعد الف اسم
فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جَاءِءَانِ شد یا قلب مکانی کردند
جَاؤُوْنَ در اصل جَايِئُوْنَ بود یا واقع شد بعد الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را
بهمزه بدل کردند جَاءِءُوْنَ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی از ایشان مکسور بود ثانی را بیا بدل
کردند جَاءِيُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل التقای
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند جَاءُوْنَ شد تعلیل دوم جَاءُوْنَ در اصل جَايِئُوْنَ بود قلب مکانی
کرده همزه را بجای یا آوردند و یا را بجای همزه جَائِيُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد از سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند جَاءُوْنَ شد جَاءَةٌ
جمع تکسیر ازان جَاءٍ است جَاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثالث را نیز فتحه دادند و در آخرش تا آوردند
الف وحدان را حذف کردند جَيَأَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جَاءَةٌ
شد جُيَّاءٌ جمع تکسیر ازان جَاءٍ است جَاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَايِئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساختند فتحه
دادند بعد مشدد الف جمع تکسیر درآوردند و الف وحدان را حذف کردند جُيَّاءٌ شد جُيَّى جمع تکسیر

ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند
بسوی اصلش که جایئٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف وحدان
را حذف کردند جُيَّئٌ شد جُيَّئٌ جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئٌ بود حرف اول را ضمه دادند ثالث را
مسکون ساخته الف وحدان را حذف کردند جُيْئٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت
مناسبت یا جِيْئٌ شد جِيَاءٌ جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث
را فتحه دادند و در آخر او الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند جُيَاءٌ شد بعده ضمه جیم
را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا و یا را ساکن کردند از جهت تخفیف جِيْئَاءٌ شد جِيئَانٌ جمع تکسیر
ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که جایئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مسکون ساخته در آخر و الف و نون مزید ان
در آورده الف وحدان را حذف کردند جُيْئَانٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت
یا جِيْئَانٌ شد جِيَاءٌ جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع
تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئٌ بود حرف اول را کسره دادند و ثالث را فتحه بعد ثالث
الف جمع تکسیر در آورده الف وحدان را حذف کردند جِيَاءٌ شد جُيُوءٌ جمع تکسیر ازان جاءٍ است جاءٍ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جایئٌ بود
حرف اول و ثالث را ضمه دادند و بعد ثالث واو ساکنه در آورده الف وحدان را حذف
کردند جُيُوءٌ شد جُوَيْئٌ تصغیر ازان جاءٍ است جاءٍ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که جایئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه
بدل کردند و سوم جا یای تصغیر در آوردند جُوَيْئٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند جُوَيٌّ شد جَائِيَةٌ جائیتان جائیات

یکی یای تصغیر دوم یای اصلی

جوایا جُیَیْئٌ جُوَیْئَةٌ جَائِیَۃٌ در اصل جَائِیَۃٌ بود یا واقع شد بعد از الف اسم فاعل و در اصل بسلامت نمانده است آن یا را بهمزه بدل کردند جَائِئَۃٌ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی ازیشان مکسور بود و ثانیه را بیا بدل کردند جَائِیَۃٌ شد و تعلیل دوم جَائِیَۃٌ در اصل جَاِیئَۃٌ بود قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه جَائِیَۃٌ شد و برین قیاس ست در باقی صیغها

این باب همزه جَوَایَا جمع تکسیر از جَائِیَۃٌ است جَائِیَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَائِیَۃٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند و تاء وحدان را حذف کردند جَوَائِیُ شد بعده یا واقع شد بعد الف فواعل و ماقبل آن نیز حرف علت ست آن یا را بهمزه بدل کردند جَوَائِئُ شد بعده دو همزه در یک کلمه بهم آمدند یکی ازیشان مکسور بود و ثانیه را بیا بدل کردند جَوَائِیُ شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یا و آن همزه را بیاء مفتوحه بدل کردند جَوَایَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جَوَایَا شد تعلیل دوم جَوَایَا جمع تکسیر از جَائِیَۃٌ است جَائِیَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَاِیئَۃٌ بود حرف اول مفتوح بود و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل کردند و سوم جا الف جمع تکسیر در آورده تاء وحدان را حذف کردند جَوَایِئُ شد بعده قلب مکانی کرده همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه جَوَائِیُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند جَوَایَیُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند جَوَایَا شد جُیَیْئٌ جمع تکسیر از جَائِیَۃٌ است جَائِیَۃٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَائِیَۃٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثالث را مشدد ساخته فتحه دادند و الف و تاء وحدان را حذف کردند جُیَّئٌ شد جُوَیْئَۃٌ تصغیر از جَائِیَۃٌ است جَائِیَۃٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جَائِیَۃٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی قابل حرکت نبود آن را بواو مفتوحه بدل

کردند وسوم جا یای تصغیر درآوردند وحرفیکه مابعد یاء تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند مُجَيْوِئٌ
شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند مُجَيِّئٌ شد ونزا رسد که گوئی همزه مفتوحه ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند مُجَيِّيَةٌ شد
بعده یاء ثالث را حذف کردند مُجَيِّيَةٌ شد بعده کسره یاء را بفتح بدل کردند برای مناسبت تاء
تانیث مُجَيَّاةٌ شد مُجَيِّئٌ مُجَيِّئَانِ مُجَيِّئُوْنَ مُجَيِّئَاتٌ مَجَائِيُّ مُجَيِّئٌ مُجَيِّئٌ اصل مَجْيُوْءٌ بود ضمه بر یاء ثقیل بود نقل
کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یاء و واو نزد بعضی اول افتاد لان الثانی علامة
والعلامة لا تحذف مَجُوْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند تا دلالت کند بر حذف یاء مَجِوْءٌ شد بعده واو
ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَجِيْءٌ شد بروزن مَفِيْلٌ ونزد بعضی ثانی افتاد لان الثانی
زائدة والزائدة احق بالحذف مَجُيْءٌ شد بعده ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یاء مَجِيْءٌ شد بروزن
مَفْعِلٌ وبرین قیاس ست درصیغهای باقی مَجَائِيُّ جمع تکسیر از آن مَجِيْءٌ است مَجِيْءٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْيُوْءٌ بود حرف اول
مفتوح بود ثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر درآوردند وحرفی که مابعد الف جمع
تکسیر بود آن را کسره دادند مَجَايِوْءٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مَجَايِيْءٌ
ونزد بعضی همزه واقع شد بعد یاء مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَجَايِيْيٌ شد بعده دو حرف
از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول را در دوم ادغام کردند وتنوین تمکن را نیز حذف کردند برای
منع صرف مَجَايِيُّ شد مُجَيِّيٌ تصغیر از آن مَجِيْءٌ است مَجِيْءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را
مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْيُوْءٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای
تصغیر درآوردند وحرفی که مابعد یاء تصغیر بود آنرا کسره دادند مُجَيْيِوْءٌ شد بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُجَيْيِيْءٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُجَيِّيْءٌ شد بعده یاء ثالث
را حذف کردند مُجَيِّئٌ شد مَجِيْئَةٌ مَجِيْئَتَانِ مَجِيْئَاتٌ مَجَايِيُّ مُجَيِّئَةٌ مَجَالِيُّ جمع تکسیر از آن مَجِيْئَةٌ

است جُحَيْئَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که جُحَيْوَةٌ بود حرف اول مفتوح ست وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
وحرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند جَحَايِوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن
الف را بیا بدل کردند جَحَايِيَةٌ شد تا، وحدان را حذف کردند جَحَايِيُ شد جُحَيْئَةٌ تصغیر از ان جُحَيْئَةٌ
است جُحَيْئَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که
جُحَيْوَةٌ بود حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفی که ما بعد یای
تصغیر بود آنرا کسره دادند جُحَيْيِوَةٌ شد بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند
جُحَيْيِيَةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود
اول را در دوم ادغام کردند جُحَيِّيَةٌ شد بعده یا ثالث را حذف کردند جُحَيِّئَةٌ شد وتزار سد که
گوئی همزه مفتوح ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جُحَيِّيَةٌ شد بعده یا ثالث را حذف
کردند جُحَيِّةٌ شد بعده کسره یا را بالفتحه بدل کردند برای مناسبت تا تانیث جُحَيَّةٌ شد لم يجئ
در اصل یجیئ بود چون لم جازمه در اول فعل مضارع در آمد آخرش را جزم کرد علامت جزمی
سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا وهمزه یا را حذف کردند لم يجئ شد وتزار سد که گوئی
همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند لم یجی شد وبرهمین قیاس ست در صیغهای
واحد معلوم ومجهول ودو یجیئن ویجیئن الامر منه جِئْ جِيئَا جِيئُوا جِيئِي جِيئَا جِئْنَ جِئْ
را از تجیئ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر بهان با شد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان
یا وهمزه یا را حذف کردند جئ شد وتزار سد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل
کردند جی شد لتعلیل دوم جئ در اصل اجیئ بود ماخوذ از تجیئ تا که علامت استقبال بود آنرا
حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند نظر کردند بعین کلمه عین کلمه او مکسور بود همزه وصل بکسر در
اولش آوردند امر بهان با شد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد

اِجِيُ گردید بعده کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و همزه
یا را حذف کردند اِجِئْ شد بعده بحرکت جیم از همزه وصل استغنا حاصل شد همزه را نیز حذف
کردند جِئْ شد و نیز ارسد که گوئی همزه ساکن ماقبل او مکسور آن همزه را بیا بدل کردند جِیْ شد و در
باقی صیغهای نیز تعلیل بر همین دو وجه است و در صیغهای امر باللام و نهی و نیز ارسد که گوئی
تا آخر **والظرف منه** مَجِيءٌ مَجِيئَانِ مَجَايِئُ مُجَيِّئٌ مَجِيءٌ در اصل مَجْيِئٌ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل دادند مَجِيْءٌ شد و برین قیاس است مَجَايَا جمع تکسیر از مَجِيْءٌ است مَجِيْءٌ اسم وحدان
بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْيِئٌ بود حرف اول
مفتوح بود و ثانی را نیز فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند مَجَايِئُ شد بعده قلب مکانی
کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِيُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف
و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مَجَايِيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف
بدل کردند مَجَايَا شد مُجَيِّئٌ تصغیر از مَجِيْءٌ است مَجِيْءٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم
مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَجْيِئٌ بود حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم
جا یای تصغیر در آوردند مُجَيْيِئٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان
ساکن بود اول را در دوم او غام کردند مُجَيِّئٌ شد **والآلة منه** مِجْيَئٌ مِجْيَئَانِ مَجَايَا مُجَيِّئٌ مُجَيِّئَا
جمع تکسیر از مِجْيَئٌ است مِجْيَئٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر در آوردند و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر
بود آنرا کسره دادند مَجَايِئُ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه مَجَائِيُ
شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیای مفتوحه بدل کردند مَجَايِيُ شد
بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند مَجَايَا شد مُجَيِّئٌ مصغر تصغیر از مِجْيَئٌ است
مِجْيَئٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم
جا یای تصغیر در آوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آن را کسره دادند مُجَيْيِئٌ شد بعده دو حرف از

بیجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُحَيِّيٌ شد مُحَيِّيٌ
مُحَيِّيَات مَحَايِي مُحَيِّيَة مَحَايِي جمع تکسیر از ان مُحَيِّيَةٌ است مُحَيِّيَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را
جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند و حرفی که مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند مَحَايِيَةٌ شد بعده قلب مکانی کردند همزه را بجای یا بردند و یا را بجای همزه
مَحَائِيَةٌ شد بعده همزه مکسور واقع شد میان الف و یا آن همزه را بیا مفتوحه بدل کردند مَحَايِيَةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مَحَايَاةٌ شد بعده تا وحدان تنوین
تمکن را نیز حذف کردند برای منع صرف مَحَايَا گردید مُحَيِّيَةٌ تصغیر از ان مُحَيِّيَةٌ است مُحَيِّيَةٌ اسم
مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا
یای تصغیر درآوردند و حرفی که مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُحَيْيِيَةٌ شد بعده دو حرف از یک
جنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُحَيِّيَةٌ
شد مُحَبَّاءٌ مُحَبَّاءٌ الخ مَحَابِيُّ جمع تکسیر از ان مُحَبَّاءٌ است مُحَبَّاءٌ اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر درآوردند
و حرفی که مابعد الف جمع تکسیر بود آن را کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف
را بیا بدل کردند مَحَابِييُ شد بعده دو همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند مَحَابِيُّ شد
بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند
مَحَابِيُّ شد مُحَيْبِيٌّ تصغیر از ان مُحَبَّاءٌ است مُحَبَّاءٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای تصغیر درآوردند حرفی که مابعد یای تصغیر بود
آنرا کسره دادند بعده الف ساکن ماقبل او مکسور آن الف را بیا بدل کردند مُحَيْبِيْيٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود اول را در دوم ادغام کردند مُحَيْبِيٌّ
شد بعده همزه واقع شد بعد یا مده زائده آن همزه را بیا بدل کردند بعده دو حرف از یکجنس در
یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُحَيْبِيٌّ شد افعل التفضیل

أُجَيَّا أُجَيَّانِ أُجَيُّونَ أَجَايَا أُجَيِّيٌّ أَجَايَا جمع تکسیر از آن أَجِيئًا است أَجِيئًا اسم وحدان بود چون خواستند
که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند حرف اول مفتوح بود وثانی را نیز فتحه دادند وسوم جا الف جمع
تکسیر در آوردند وحرفی که ما بعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند أَجَايِئُ شد بعده قلب مکانی کرده
همزه را بجای یا بردند ویا را بجای همزه أَجَائِيُ شد بعده همزه مکسوره واقع شد میان الف ویا آن
همزه را بیای مفتوحه بدل کردند أَجَايِيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل
کردند أَجَايَا شد أُجَيِّيٌ تصغیر از آن أَجِيئًا است أَجِيئًا اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر
کنند حرف اول را ضمه دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفی که ما بعد یای تصغیر بود
آن را کسره دادند أُجَيِّيٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند أُجَيِّيٌ شد والمؤنث منه جِيئَةٌ جِيئَتَانِ جِيئَاتٌ جِيَاءٌ جُيَيْئَةٌ
در اصل جُيَيْئَةٌ بود ضمه جیم را بکسره بدل کردند از جهت مناسبت یا جِيَيْئَةٌ شد وبرین قیاس است
جُيَيْئَاتٌ جِيَاءٌ جمع تکسیر از آن جِيئَةٌ است جِيئَةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان
را جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که جِيئَةٌ بود حرف اول مضموم است وثانی را فتحه داده
الف وحدان را حذف کردند جِيَاءٌ شد جُيَيْئَةٌ تصغیر از آن جِيئَةٌ است جِيئَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که جِيئَةٌ بود حرف اول مضموم است ثانی را فتحه
دادند وسوم جا یای تصغیر در آوردند جُيَيْئَةٌ شد وتراسد که گوئی همزه مفتوحه ماقبل او یا ساکنه مده
زائده آن همزه را بیا بدل کردند جُيَيَّةٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند **مهموز الفا وناقص یائی از باب**
فَعَلَ يَفْعِلُ الأِتْيَانُ وَالأَتْيُ آمدن وتعلیل این باب مانند رَمَى يَرْمِي است
أَتَى يَأْتِي أَتْيًا وَإِتْيَانًا فهو آتٍ آتِيَانِ آتُونَ أُتَاةٌ أُتَّاءٌ أُتِيٌّ أَتِيَاءُ أُتْيَانٌ إِتَاءٌ أُتَّى
أُوَيْتٍ آتِيَةٌ آتِيَتَانِ آتِيَاتٌ أَوَاتٍ أُتَّى أُوَيْتِيَةٌ وَأُتِيَ يُؤْتَى أَتْيًا وَإِتْيَانًا
فذاک مَأْتِيٌّ مَأْتِيَّانِ مَأْتِيُّونَ مَأْتِيَّةٌ مَأْتِيَّتَانِ مَأْتِيَّاتٌ مَآتٍ مُؤَيْتِيٌّ

مُأَيْبِيَةٌ لَمْ يَأْتِ لَمْ يُؤْتَ لَا يَأْتِي لَا يُؤْتَى لَنْ يَأْتِيَ لَنْ يُؤْتَى الامر منه اِئْتِ لِيُؤْتَ لِيَأْتِ
لِيُؤْتَ والنهي منه لَا تَأْتِ لَا تُؤْتَ لَا يَأْتِ لَا يُؤْتَ والظرف منه مَأْتَى مَأْتَيَانِ
مَآتٍ مُأَيْتٌ والآلة منه مِئْتًى مِئْتَيَانِ مَآتٍ مُأَيْتٌ مِئْتَاةٌ مِئْتَاتَانِ مَآتٍ
مُأَيْتِيَةٌ مِئْتَاءٌ مِئْتَاءَانِ مَآتِيُّ مُأَيْتِيٌّ افعل التفضيل منه آتَى آتَيَانِ آتَوْنَ
آتَاتٍ أُوَيْتٍ والمؤنث منه أُتْيَى أُتْيَيَانِ أُتْيَيَاتٌ أُتَى أُتَيْيَى ماضی معلوم آتَى آتَيَا
آتَوْا مانند رَمَى رَمَيَا رَمَوْا ماضی مجهول أُتِيَ أُتِيَا أُتُوا مانند رُمِيَ رُمِيَا رُمُوا
مضارع معلوم يَأْتِي يَأْتِيَانِ يَأْتُونَ الخ مانند يَرْمِي يَرْمِيَانِ يَرْمُونَ مضارع مجهول
يُؤْتَى يُؤْتَيَانِ يُؤْتَوْنَ مانند يُرْمَى يُرْمَيَانِ يُرْمَوْنَ الامر منه اِيتِ اِيتِيَا اِيتُوا اِيتِي
اِيتِيَا اِيتِينَ بعضے ہر دو ہمزہ را حذف کنند لِكَثْرَةِ الاستعمال تِ تِيَا تُوا تِي تِيَا تِينَ
میخوانند

مهموز العين ومثال واوى از باب فَعَلَ يَفْعَلُ

اَلْوَأْدُ زندہ بگور کردن وَأَدَ يَئِدُ وَأْدًا فهو وَائِدٌ وَائِدَانِ وَائِدُونَ وَآدَةٌ وَأَّادٌ وُءَّدٌ
وُءَّدٌ وُءَّدَاءُ وُءْدَانٌ وِءَادٌ وُءُودٌ أُوَيْئِدٌ وَائِدَةٌ وَائِدَتَانِ وَائِدَاتٌ أَوَائِدُ وُءَّدٌ
أُوَيْئِدَةٌ وُئِدَ يُوءَدُ وَئِدَا كَمَوْءُودٌ مَوْءُودٌ مَوْءُودَانِ مَوْءُودُونَ مَوْءُودَةٌ مَوْءُودَتَانِ
مَوْءُودَاتٌ مَوَائِيدُ مُوَيْئِيدٌ مُوَيْئِيدَةٌ لَمْ يَئِدْ لَمْ يُوءَدْ لَا يَئِدُ لَا يُوءَدُ لَنْ يَئِدَ لَنْ يُوءَدَ
الامر منه اِدْ لِتُوءَدْ لِيَئِدْ لِيُوءَدْ والنهي عنه لَا تَئِدْ لَا تُوءَدْ لَا يَئِدْ لَا يُوءَدْ والظرف منه
مَوْئِدٌ مَوْئِدَانِ مَوَائِدُ مُوَيْئِدٌ والآلة منه مِيْئَدٌ مِيْئَدَانِ مَوَائِدُ مُوَيْئِدَةٌ
مِيْئَادٌ مِيْئَادَانِ مَوَائِيدُ مُوَيْئِيدٌ افعل التفضيل منه أَوْءَدُ أَوْءَدَانِ أَوْءَدُونَ
أَوَائِدُ أُوَيْئِدٌ والمؤنث منه وُءْدَى وُءْدَيَانِ وُءْدَيَاتٌ وُءَدٌ وُءَيْدَى ماضی معلوم
وَأَدَ وَأَدَا وَأَدُوا الخ ماضی مجهول وُئِدَ وُئِدَا وُئِدُوا مضارع معلوم يَئِدُ يَئِدَانِ يَئِدُونَ
الخ مضارع مجهول يُوءَدُ يُوءَدَانِ يُوءَدُونَ الخ امر اِدْ اِدَا اِدُوا اِدِي
اِدَا اِدْنَ

مهموز الفا ولفيف مقرون از باب

یعنی بجهت کثرت استعمال تخفیفاً همزه را حذف میکنند مثل ... (margin note)

فَعَلَ یَفْعِلُ اَلْاُوِیُّ پناه گرفتن اَوٰی یَاوِیْ اُوِیًّا فهو اٰوٍ اٰوِیَاتٌ اٰوُوْنَ اُوّٰا ةٌ
اُوَّاءٌ اُوّٰی اِیٌّ اَوْیَاءُ اِیَّانٌ اِوَاءٌ اُوِیٌّ اَوِیَةٌ اُوِیَّتَانِ اُوِیَّاتٌ اَوَاءٍ اُوَیٌّ اُوَیَّةٌ وَاُوِیَ
یُؤْوٰی اُوِیًّا فذاک مَاْوِیٌّ مَاْوِیَّانِ مَاْوِیُّوْنَ مَاْوِیَّةٌ مَاْوِیَّتَانِ مَاْوِیَّاتٌ مَاوِیٌّ مَاوِیٌّ
مُاَیْوِیَّةٌ لَمْ یَاْوِ لَمْ یُؤْوَ لَا یَاْوِیْ لَا یُؤْوٰی لَنْ یَّاْوِیَ لَنْ یُّؤْوٰی الامر منه اِیْوِ لِتُؤْوَ لِیَاْوِ
لِیُؤْوَ والنہی عنه لَا تَاْوِ لَا تُؤْوَ لَا یَاْوِ لَا یُؤْوَ والظرف منه مَاْوًی مَاْوَیَانِ مَاوٍ مَاْوِیَّ
والآلة منه مِثْوًی مِثْوَیَاتِ مَاوٍ مُاَیٌّ مِثْوَاةٌ مِثْوَاتَانِ مَاوٍ مُاَیَّةٌ مِثْوَاءٌ مِثْوَاتَانِ
مَاوِیُّ مُاَیْوِیٌّ افعل التفضیل اَوٰی اَوْیَانِ اَوْوَنَ اَوَاءٍ اُوَیٌّ والمؤنث منه
اِیّٰی اِیَّیَانِ اِیَّیَاتٌ اُوَیٌّ اُوَیٌّ تعلیل این باب مانند تعلیل طَوٰی یَطْوِیْ
است ماضی معلوم اَوٰی اَوَیَا اَوَوْا الخ مانند تعلیل رَمٰی رَمَیَا رَمَوْا الخ مضارع معلوم
یَاْوِیْ یَاْوِیَانِ الخ مانند تعلیل یَرْمِیْ یَرْمِیَانِ تا آخر مضارع مجهول یُؤْوٰی یُؤْوَیَانِ
مانند تعلیل یُرْمٰی یُرْمَیَانِ است امر حاضر معلوم اِیْوِ اِیْوِیَا اِیْوُوْا اِیْوِیْ اِیْوِیَا
اِیْوِیْنَ

مهموز العین ولفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ

اَلْوَاْیُ وعده کردن وَاٰی یَاْیِ وَاْیًا فهو وَاءٍ وَائِیَانِ وَاءُوْنَ وُءَاةٌ وُءَاةٌ
وُءًی وُءًی وُءَیَاءُ وُئْیَانٌ وِءَاءٌ اُوَیٌّ اُوَیْئِیٌ وَائِیَةٌ وَائِیَتَانِ وَائِیَاتٌ
اَوَایَا وَاٰی اُوَیْئِیَةٌ وُوِیَ یُوْءٰی وَاْیًا فذاک مَوْئِیٌّ مَوْئِیَّانِ مَوْئِیُّوْنَ مَوْئِیَّةٌ
مَوْئِیَّتَانِ مَوْئِیَّاتٌ مَوَائِیُّ مُوَیْئِیٌّ مُوَیْئِیَّةٌ لَمْ یَاْ لَمْ یُوْءَ لَا یَاْیِیْ لَا یُوْءٰی لَنْ یَّاْیِیَ
لَنْ یُّوْءٰی الامر منه ءِ لِتُوْءَ لِیَاْ لِیُوْءَ والنہی عنه لَا تَاْ لَا تُوْءَ لَا یَاْ لَا یُوْءَ والظرف منه
مَوْءًی مَوْءَیَانِ مَوَاءٍ مُوَیْئِیٌ والآلة منه مِیْءًی مِیْئَیَانِ مَوَاءٍ مُوَیْئِیٌ مِیْءَاةٌ مِیْءَاتَانِ
مَوَاءٍ مُوَیْئِیٌّ افعل التفضیل اَوْاٰی اَوْاَیَانِ اَوْاَوْنَ اَوَاءٍ اُوَیْئِیٌ والمؤنث منه اِیْئٰی
اِیْئَیَانِ اِیْئَیَاتٌ اُوَیٌ اُوَیٌّ تعلیل این باب چون وَقٰی یَقِیْ است وَاٰی وَاَیَا تا آخر
چون رَمٰی رَمَیَا تا آخر وُئِیَ وُئِیَا الخ چون رُمِیَ رُمِیَا تا آخر یَاْیِیْ یَاْیِیَانِ تا آخر چون یَقِیْ یَقِیَانِ تا آخر

الامر منه اُمدد اُیا ایا ایت

ابواب مضاعف از باب فعَل یفعُل

یفعُل المدّ کشیدن مدّ یمدّ مدًّا فهو مادٌّ مادّان مادّون مادّة مُدّاد

مُدّ مُدّد مُدّان مِداد مُدود مُوَید مادّ مادّة مادّتان مادّات موادّ

مُدّ مُوَیدّة ومُدّ یُمَدّ مدًّا فذاك ممدود ممدودان ممدودون ممدودة ممدودتان ممدودات

ممدودات ممادید ممیبد ممیبد ممیبدة لم یمدّ لم یمدّا لم یمدّوا لم یمدّ لم یمدد لم یُمدّ لا یمدّ لا یمدّ

لن یمدّ لن یُمدّ الامر منه مُدّ مُدّا امدد لیمدّ لیمدّ لیمدّ لیُمدد والنهي عنه

لا تمدّ لا تمدّا لا تمدد لا تمدّ لا یمدّ لا یمدد لا یُمدّ لا یمدّ لا یمدد والظرف منه ممدّ ممدّان

ممادّ ممید والآلة منه مِمدّ مِمدّان ممادّ ممید مِمدّة مِمدّتان ممادّ ممیدة مِمداد مِمدادان

ممادید ممیدید افعل التفضیل منه امدّ امدّان امدّون اماد امید والمؤنث منه مُدّی

مُدّیان مُدّیات مُدّ مُدَیدی ماضی معلوم مدّ مدّا مدّوا مدّت مدّتا

مددن مددت مددتما مددتم مددت مددتما مددتن مددت مددنا

در اصل مدد بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کردند در

دوم ادغام کردند مدّ شد و برین قیاس است تا مددنا مدّت در اصل مددتا بود دال و تا هر دو

قریب المخرج در یک کلمه بهم آمدند دال را تا کردند و تا را در تا ادغام کردند مدّت شد ماضی مجهول

مُدّ مُدّا مُدّوا مُدّت مُدّتا مُددن مُددت مُددتما مُددتم مُددت مُددتما مُددتن

مُددت مُددنا مُدّ در اصل مُدِد بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو

متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدّ شد و برین قیاس است تا مُددنا مضارع معلوم

یمدّ یمدّان یمدّون تا آخر یمدّ در اصل یمدُد بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو

متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند و اول را در دوم ادغام کردند یمدّ شد و

برین قیاس است تعلیل صیغه های باقی مادّ در اصل مادِد بود دو حرف از یکجنس در یک

کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مادّ و برین طریق است الخ

مادّان وموادّ دوتک مسکٌ جمع تکسیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول مفتوح است وثالث را نیز فتح دادند ودر آخرش تا در آورده الف وحدان را حذف کردند مَدَدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَدّةٌ شد مُدَدٌ جمع تکسیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را مشدّد ساخته فتح دادند والف وحدان را حذف کردند مُدَّدٌ شد مُدّدٌ جمع تکسیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را مشدّد ساخته فتح دادند والف وحدان را حذف کردند مُدّدٌ شد مُدٌّ جمع تکسیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را سکون ساخته الف وحدان را حذف کردند مُدْدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مُدّاءُ جمع تکسیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را فتح ودر آخرش الف ممدوده در آورده الف وحدان را حذف کردند مُدَدَاءُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدّاءُ شد مُدّانٌ جمع تکسیر ازان مادٌّ است مادٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثالث را سکون ساخته الف ونون مزیدتان در آورده الف وحدان را حذف کردند مُدْدَانٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند مُدّانٌ شد مَدٌّ مُدُدٌ مانند ضِرَابٌ ضُرُبٌ

است اما بسوی اصلش رد میکنند مُوَیْدٌ تصغیر ازان مَادٌّ است مَادٌّ اسم مکبر بود چون خواستند
که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادِدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی قابل
حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا یای تصغیر درآوردند مُوَیْدِدٌ شد بعده
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَیْدٌّ شد
مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ مَوَادُّ مُدَیْدَةٌ مُوَیْدَّةٌ مَوَادُّ جمع تکسیر ازان مَادَّةٌ است مَادَّةٌ
اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که مَادِدَةٌ
بود حرف اول مفتوح است وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند وسوم جا الف
جمع تکسیر درآوردند وتاء وحدان را حذف کردند مَوَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مَوَادُّ شد مُوَیْدَّةٌ
تصغیر ازان مَادَّةٌ است مَادَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی
اصلش که مَادِدَةٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی قابل حرکت نبود آنرا بواو مفتوحه بدل کردند
وسوم جا یای تصغیر درآوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند مُوَیْدِدَةٌ شد بعده دو
حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُوَیْدَّةٌ
شد الظرف منه مَمَدٌّ مَمَدَّانِ مَمَادُّ مُمَیْدٌّ مَمَدٌّ دراصل مَمْدَدٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مَمَدٌّ شد وبر همین قیاس است مَمَدَّانِ مَمَادُّ جمع تکسیر ازان مَمَدٌّ است
مَمَدٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی اصلش که
مَمْدَدٌ بود حرف اول مفتوح بود وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر بود آن را کسره
دادند مَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند مَمَادٌّ شد وتنوین تمکن را حذف کردند برای منع صرف مَمَادُّ شد
مُمَیْدٌّ تصغیر ازان مَمَدٌّ است مَمَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند

ردکردند بسوی اصلش که حُمَدَدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در
آوردند حرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند حُمَیدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس وبیک
کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند حُمَیدٌّ شد والآلة منه حِمَدٌّ
حِمَدّانِ حَمادُّ حُمَیدٌّ حِمَدٌّ در اصل حِمَدَدٌ بود دو حرف از یکجنس وبیک کلمه بهم آمدند هر دو
متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند حِمَدٌّ شد وبرین قیاس است تعلیل حِمَدّانِ حَمادُّ جمع تکسیر ازان حِمَدٌّ است
حِمَدٌّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند ردکردند بسوی اصلش که
حِمَدَدٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند وحرفیکه مابعد الف
جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند حَمادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند حَمادُّ وتنوین تمکن را نیز حذف کردند حَمادُّ شد
حُمَیدٌّ تصغیر ازان حِمَدٌّ است حِمَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
ردکردند بسوی اصلش که حِمَدَدٌ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر
در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند حُمَیدِدٌ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند حُمَیدٌّ شد وهر دوم
حُمَیدٌّ تصغیر ازان حِمَدٌّ است حِمَدٌّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند حُمَیدٌّ شد حِمَدَّةٌ حِمَدّتانِ
حَمادُّ حُمَیدَّةٌ حِمَدَّةٌ در اصل حِمَدَدَةٌ بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم
ادغام کردند حِمَدَّةٌ شد وبرین قیاس است تعلیل حِمَدّتانِ حَمادُّ جمع تکسیر ازان حِمَدَّةٌ است
حِمَدَّةٌ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند ردکردند
بسوی اصلش که حِمَدَدَةٌ بود حرف اول وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر

در آوردند وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند وتاء وحدان را حذف کردند حَمَائِدُ
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند
حَمَادٌّ شد وتنوین تمکن را برای منع صرف حذف کردند حَمَادُّ شد حُمَيْمَةٌ تصغیر ازان حَمَّادَةٌ است
حَمَادَّةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که حَمَادِدَةٌ بود
حرف اول را ضم دادند وثانی را فتحه وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر
بود آنرا کسره دادند حُمَيْدِدَةٌ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک
اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند حُمَيْدَّةٌ شد وجه دوم حُمَيْدَةٌ تصغیر ازان حَمْدَةٌ
است حَمْدَةٌ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند
ثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آنرا کسره دادند حُمَيْدِدَةٌ
شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام
کردند حُمَيْدَّةٌ شد وبر همین قیاس است تعلیل در تصغیر ظرف وآله مُمَيْدٌّ تا آخر بر اصل خود است
افعل التفضیل منه اَمَدُّ اَمَدَّانِ اَمَدُّونَ اَمَادُّ اُمَيْدُّ مَدّٰى اصل اَمْدَدُ بود دو حرف از یکجنس در
یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَمَدُّ شد وبر همین وجه است تعلیل اَمَدَّانِ اَمَادُّ جمع تکسیر ازان
اَمَدُّ است اَمَدُّ اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند رد کردند بسوی
اصلش که اَمْدَدُ بود حرف اول مفتوح بود وثانی را فتح دادند وسوم جا الف جمع تکسیر در آوردند
وحرفیکه مابعد الف جمع تکسیر بود آنرا کسره دادند اَمَادِدُ شد بعده دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول راساکن کرده در دوم ادغام کردند اَمَادُّ شد
اُمَيْدُّ تصغیر ازان اَمَدُّ است اَمَدُّ اسم مکبر بود چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند
رد کردند بسوی اصلش که اَمْدَدُ بود حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم
جا یای تصغیر در آوردند وحرفیکه مابعد یای تصغیر بود آن را

کسره دادند أُمَیِّدٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن
کرده در دوم ادغام کردند أُمَیِّدٌ شد وجه دوم أُمَیِّدٌ تصغیر از آن آمِدٌ است آمِدٌ اسم مکبر بود
چون خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند حرف اول را ضم دادند وثانی را فتح وسوم جا یای تصغیر
در آوردند أُمَیِّدٌ شد والمؤنث منه مُدَّی مُدَّیَانِ مُدَّیَاتٌ مُدٌّ مُدَیْدِیٌ مُدًا سے
در اصل مُدْدَی بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند مُدَّی شد وبرین قیاس است تعلیل در مُدَّیَانِ ومُدَّیَاتٌ مُدٌّ جمع تکسیر
از آن مُدَّی است مُدًّا اسم وحدان بود چون خواستند که اسم وحدان را جمع تکسیر کنند
رد کردند بسوی اصلش که مُدْدَی بود حرف اول مضموم است وثانی را فتح داده الف وحذف را
حذف کردند مُدَدٌ شد بعده دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول
را ساکن کرده در دوم ادغام کردند مُدٌّ شد مُدَیْدِیٌّ تصغیر از آن مُدَّی است مُدَّی اسم مکبر بود چو
خواستند که اسم مکبر را مصغر کنند رد کردند بسوی اصلش که مُدْدَی بود حرف اول
مضموم است وثانی را فتح دادند وسوم جا یای تصغیر در آوردند مُدَیْدِیٌ شد

مضاعف

ثلاثی مجرد وَالأَزُّ وَالأَزِیزُ بانگ کردن رعد وآواز جوش دیگ وجوشیدن و
برانگیختن وبراغالیدن أَزَّ یَؤُزُّ أَزًّا وَأَزِیزًا فهو آزٌّ آزَّانِ آزُّونَ آزَّةٌ آزَّتَانِ آزَّاتٌ أَوَازُّ
أُزَّاءٌ آزَّاتٌ إِزَازٌ أُزُوزٌ أُزَیْزٌ أُزَّةٌ أُزَیْزَاتٌ أُزَّاتٌ أَوَازُّ أُزَّزٌ أُزَیْزَةٌ وأُزَّ یُؤَزُّ أَزًّا وَأَزِیزًا
فذاک مَأْزُوزٌ مَأْزُوزَانِ مَأْزُوزُونَ مَأْزُوزَةٌ مَأْزُوزَتَانِ مَأْزُوزَاتٌ مَآزِیزُ
مُؤَیْزِیزٌ مُؤَیْزِیزَةٌ لَمْ یَؤُزَّ لَمْ یُؤَزَّ لَا یَؤُزُّ لَا یُؤَزُّ لَنْ یَؤُزَّ لَنْ یُؤَزَّ
الامر منه أُزَّ أُزِّ أُزُزْ لِیُؤَزَّ لِیُؤَزِّ لِیُؤْزَزْ والنهی عنه لَا تَؤُزَّ لَا تَؤُزِّ لَا تَؤْزُزْ لَا یُؤَزَّ لَا یُؤَزِّ لَا یُؤْزَزْ
لَا یَأْزُزْ لَا یَأْزُ لَا یُؤْزَزْ الظرف منه مَأَزٌّ مَأَزَّانِ مَآزُّ مُؤَیْزِزٌ والآلة منه
مِأَزٌّ مِأَزَّانِ مَآزُّ مُؤَیْزِزٌ مِأَزَّةٌ مِأَزَّتَانِ مَآزُّ مُؤَیْزِزَةٌ مِئْزَازٌ مِئْزَازَانِ
مَآزِیزُ مُؤَیْزِیزٌ افعل التفضیل منه أَزُّ أَزَّانِ أَزُّونَ آزُّ أُزَّی أُزَّیَیْنِ

والمؤنث منه أَزّى أَزّيان أَزّيات أُزَز أُزَيزى و اين باب چون مَدّ يَمُدّ است

در تعليل فعل مضاعف ثلاثى مجرد از باب فَعَلَ يَفعِلُ

الفِرارُ والفَرُّ والمَفَرُّ گريختن و دندان شير افگندن ستور و فَرّ دندان ستور نگريستن
و باز كاويدن از كارى فَرَّ يَفِرُّ فِرارًا وفَرًّا ومَفَرًّا فهو فارٌّ فارّان فارّون فَرَرَةٌ
فُرّارٌ فُرَّرٌ فُرّاءُ فُرّانٌ فِرارٌ فُرورٌ فُوَيْرٌّ فارّةٌ فارّتانِ فارّاتٌ فَوارُّ فُرَّرٌ
فُوَيْرّةٌ وفُرَّ يُفَرُّ فِرارًا وفَرًّا ومَفَرًّا فذاك مَفرورٌ مَفروران مَفرورون مَفرورةٌ
مَفرورتانِ مَفروراتٌ مَفاريرُ مُفَيْريرٌ مُفَيْريرةٌ لم يَفِرَّ لم يَفِرِّ لم يَفْرِرْ لم يُفَرَّ لم يُفْرَرْ
لا يَفِرُّ لا يُفَرُّ لن يَفِرَّ لن يُفَرَّ الامر منه فِرَّ فِرِّ افْرِرْ لِتُفَرَّ لِتُفْرَرْ لِيَفِرَّ لِيَفْرِرْ
لِيُفَرَّ لِيُفْرَرْ والنهى عنه لا تَفِرَّ لا تَفِرِّ لا تَفْرِرْ لا تُفَرَّ لا تُفْرَرْ لا يَفِرَّ لا يَفْرِرْ لا يُفَرَّ
لا يُفْرَرْ والظرف منه مَفَرٌّ مَفَرّانِ مَفارُّ مُفَيْرِرٌ والآلة منه مِفَرٌّ مِفَرّانِ مَفارُّ
مُفَيْرِرٌ مِفَرّةٌ مِفَرّتانِ مَفارُّ مُفَيْرِرةٌ مِفرارٌ مِفرارانِ مَفاريرُ مُفَيْريرٌ
افعل التفضيل منه أَفَرُّ أَفَرّانِ أَفَرّونَ أَفارُّ أُفَيْرِرُ والمؤنث منه فُرّى فُرّيانِ فُرّياتٌ
فُرَرٌ فُرَيْرى و تعليلات اين باب مانند تعليلات مَدّ يَمُدّ است مگر در مجرد و امر و نهى اين
باب سه وجه است ماضى معلوم فَرَّ فَرّا فَرّوا تا آخر ماضى مجهول فُرَّ فُرّا فُرّوا مضارع معلوم
يَفِرُّ يَفِرّانِ يَفِرّونَ تا آخر مضارع مجهول يُفَرُّ يُفَرّانِ يُفَرّونَ تا آخر الامر منه فِرَّ
فِرِّ افْرِرْ فِرّا فِرّوا فِرّى فِرّا افْرِرْنَ

مضاعف ثلاثى مجرد از باب فَعِلَ يَفعَلُ

البِرُّ فرمانبردارى كردن مادر و پدر بَرَّ يَبَرُّ بِرًّا فهو بارٌّ بارّانِ بارّونَ بَرَرَةٌ
بُرّارٌ بُرَّرٌ بُرّاءُ بُرّانٌ بِرارٌ بُرورٌ بُوَيْرٌّ بارّةٌ بارّتانِ بارّاتٌ بَوارُّ بُرَّرٌ
بُوَيْرّةٌ وبُرَّ يُبَرُّ بِرًّا فذاك مَبرورٌ مَبروران مَبرورون مَبرورةٌ مَبرورتانِ
مَبروراتٌ مَباريرُ مُبَيْريرٌ مُبَيْريرةٌ لم يَبَرَّ لم يَبَرِّ لم يَبْرَرْ لم يُبَرَّ
لم يُبْرَرْ لا يَبَرُّ لا يُبَرُّ لن يَبَرَّ لن يُبَرَّ الامر منه بَرَّ ابْرَرْ لِتُبَرَّ لِتُبْرَرْ لِيَبَرَّ لِيَبْرَرْ

لِيُبَرَّ لِيُبَرَّا والنهي عنه لَاتَبَرَّ لَاتَبَرَّا لَاتَبَرُّوا لَايَبَرَّ لَايُبَرَّا لَايَبَرُّوا لَايُبَرَّ لَايُبَرَّا والظرف منه مَبَرٌّ مَبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَيْرٌ والآلة منه مِبَرٌّ مِبَرَّانِ مَبَارُّ مُبَيْرٌ مِبَرَّةٌ مِبَرَّتَانِ مَبَارُّ مُبَيْرَةٌ ومِبْرَارٌ مِبْرَارَانِ مَبَارِيْرُ مُبَيْرِيْرٌ افعل التفضيل منه اَبَرُّ اَبَرَّانِ اَبَارُّ اُبَيْرٌ والمؤنث منه بُرّٰى بُرَّيَانِ بُرَّيَاتٌ بُرٌّ بُرَيْرٰى ماضی معلوم بَرَّ بَرَّا بَرُّوا تا آخره بَرَّ در اصل بَرَرَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند بَرَّ شد و بر این قیاس است تعلیل تا بَرَرْنَ تا ماضی مجهول بُرَّ بُرَّا بُرُّوا تا آخر مضارع معلوم يَبَرُّ يَبَرَّانِ يَبَرُّوْنَ تا آخر يَبَرُّ در اصل يَبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند يَبَرُّ شد و بر این قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول يُبَرُّ يُبَرَّانِ يُبَرُّوْنَ الی آخره يُبَرُّ در اصل يُبْرَرُ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند يُبَرُّ شد الامر منه بَرَّ اِبْرَرْ بَرَّا بَرُّوا بَرِّيْ بَرَّا اِبْرَرْنَ **مثال واوی از باب افعال** الایعاد بیم کردن اَوْعَدَ يُوْعِدُ اِيْعَادًا فهو مُوْعِدٌ واُوْعِدَ يُوْعَدُ اِيْعَادًا فذاك مُوْعَدٌ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعَدْ لَا يُوْعِدُ لَا يُوْعَدُ لَنْ يُوْعِدَ لَنْ يُوْعَدَ الامر منه اَوْعِدْ لِتُوْعَدْ لِيُوْعِدْ لِيُوْعَدْ والنهي عنه لَا تُوْعِدْ لَا تُوْعَدْ لَا يُوْعِدْ لَا يُوْعَدْ الظرف منه مُوْعَدٌ مُوْعَدَانِ مُوْعَدَاتٌ ماضی معلوم اَوْعَدَ اَوْعَدَا اَوْعَدُوا الخ ماضی مجهول اُوْعِدَ اُوْعِدَا اُوْعِدُوا مضارع معلوم يُوْعِدُ يُوْعِدَانِ يُوْعِدُوْنَ مضارع مجهول يُوْعَدُ يُوْعَدَانِ يُوْعَدُوْنَ تا آخر الامر منه اَوْعِدْ اَوْعِدَا اَوْعِدُوا اَوْعِدِيْ اَوْعِدَا اَوْعِدْنَ دیگر تمام صیغها این باب بر اصل خود اند **مثال یائی از باب افعال** الایسار توانگر شدن اَيْسَرَ يُوْسِرُ اِيْسَارًا فهو مُوْسِرٌ

وَاُوْسِرَ یُوْسَرُ اِیْسَارًا فَذَاکَ مُوْسَرٌ لَمْ یُوْسَرْ لَمْ یُوْسَرْ لَا یُوْسَرُ لَا یُوْسَرُ لَنْ یُوْسَرَ لَنْ
یُوْسَرَ الامر منه اَیْسِرْ لِتُوْسَرْ لِیُوْسَرْ لِیُوْسَرْ والنهی عنه لَا تُوْسِرْ لَا تُوْسَرْ لَا یُوْسِرْ لَا یُوْ
والظرف منه مُوْسَرٌ مُوْسَرَانِ مُوْسَرَاتٌ ماضی معلوم اَیْسَرَ اَیْسَرَا اَیْسَرُوْا الخ ماضی مجهول اُوْسِرَ
اُوْسِرَا اُوْسِرُوْا تا آخر اُوْسِرَ در اصل اُیْسِرَ یاء ساکن ماقبل او مضموم آن یا را بواو بدل
کردند اُوْسِرَ شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر صیغهای ماضی مجهول مضارع معلوم
یُوْسِرُ یُوْسِرَانِ یُوْسِرُوْنَ تا آخر یُوْسِرُ در اصل یُیْسِرُ بود یا ساکن ماقبل او مضموم آن یا را بواو
بدل کردند یُوْسِرُ شد و بهمین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع
مجهول یُوْسَرُ یُوْسَرَانِ یُوْسَرُوْنَ تا آخر یُوْسَرُ در اصل یُیْسَرُ الخ تعلیل مضارع مجهول و اسم
فاعل و اسم مفعول بهمین وجه است که تعلیل ماضی است الامر منه اَیْسِرْ اَیْسِرَا اَیْسِرُوْا تا آخر
بر اصل خود است

اجوف واوی از باب افعال

الاِقَامَةُ بر پا داشتن
اَقَامَ یُقِیْمُ اِقَامَةً فَهُوَ مُقِیْمٌ وَاُقِیْمَ یُقَامُ اِقَامَةً فَذَاکَ مُقَامٌ لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقَمْ
لَا یُقِیْمُ لَا یُقَامُ لَنْ یُقِیْمَ لَنْ یُقَامَ الامر منه اَقِمْ لِتُقَمْ لِیُقِمْ لِیُقَمْ والنهی عنه
لَا تُقِمْ لَا تُقَمْ لَا یُقِمْ لَا یُقَمْ والظرف منه مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامَاتٌ ماضی معلوم اَقَامَ
اَقَامَا اَقَامُوْا الخ اَقَامَ در اصل اَقْوَمَ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو
را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو
را بالف بدل کردند اَقَامَ شد همچنین تعلیل است تا اَقَامَتَا اَقَمْنَ در اصل اَقْوَمْنَ
بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل
متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و میم الف را حذف کردند اَقَمْنَ شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی معلوم
ماضی مجهول اُقِیْمَ اُقِیْمَا اُقِیْمُوْا تا آخر اُقِیْمَ در اصل اُقْوِمَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُقِیْمَ شد و برین قیاس است تا اُقِمْنَ در اصل اُقْوِمْنَ بود کسره

بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ماقبل آن مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند یُقِمْنَ شد و برین وجه است تعلیل تا آخر ماضی مجهول مضارع معلوم یُقِیْمُ یُقِیْمَانِ یُقِیْمُوْنَ تا آخر تعلیل یُقِیْمُ مانند تعلیل اُقِیْمُ و برین قیاس اند صیغهای باقی مضارع معلوم سوی جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقِمْنَ تُقِمْنَ مانند تعلیل اُقِمْنَ ماضی مجهول است و مضارع مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُوْنَ تا آخر صیغه تعلیل مانند اَقَامَ ماضی معلوم است سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات تعلیل یُقَمْنَ و تُقَمْنَ مانند تعلیل اَقَمْنَ ماضی معلوم است اسم فاعل مُقِیْمٌ مُقِیْمَانِ مُقِیْمُوْنَ مُقِیْمَةٌ مُقِیْمَتَانِ مُقِیْمَاتٌ مُقِیْمٌ در اصل مُقْوِمٌ بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مُقِیْمٌ شد و برین وجه تعلیل است تا آخر صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُقَامٌ مُقَامَانِ مُقَامُوْنَ مُقَامَةٌ مُقَامَتَانِ مُقَامَاتٌ تعلیل اسم مفعول مذکر و مؤنث مانند تعلیل اَقَامَ ماضی معلوم است الامر منه اَقِمْ اَقِیْمَا اَقِیْمُوْا تا آخر اَقِمْ را از تُقِیْمُ بنا کردند رد کردند بسوی اصلش که اصل او تُقْوِمُ تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه را باز آورده ام بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده التقای ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند اَقِمْ شد و در تثنیه و جمع نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث و مصدر اِقَامَةٌ در اصل اِقْوَامًا بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود الحال ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند اِقَامَةً شد

اجوف یائی از باب اِفعال

الاِطَارَةُ پرانیدن اَطَارَ یُطِیْرُ اِطَارَةً فهو مُطِیْرٌ و اُطِیْرَ یُطَارُ اِطَارَةً فذاک مُطَارٌ لَمْ یُطِرْ لَمْ یُطَرْ لَا یُطِیْرُ لَا یُطَارُ لَنْ یُطِیْرَ لَنْ یُطَارَ الامر منه اَطِرْ لِتُطِرْ لِیُطِرْ لِیُطَرْ والنهی عنه لَا تُطِرْ لَا تُطَرْ لَا یُطِرْ لَا یُطَرْ الظرف منه مُطَارٌ مُطَارَانِ مُطَارَاتٌ

ماضی معلوم أَطَارَ أَطَارَا أَطَارُوا تا آخر أَطَارَ در اصل أَطْيَرَ بود یا متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود و اکنون ماقبل او مفتوح
گشت آن یا را با الف بدلکردند أَطَارَ شد و برینقیاس است تعلیل تا أَطَارَتْ تا أَطَرْتُ در اصل
أَطْيَرْتُ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند یا در اصل
متحرک بود و اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد
میان الف و راء الف را حذف کردند أَطَرْتُ شد و برینقیاس است تعلیل تا أَطَرْنَا۔
ماضی مجهول أُطِيرَ أُطِيرَا أُطِيرُوا تا آخر أُطِيرَ در اصل أُطْيِرَ بود یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بماقبل دادند أُطِيرَ شد و برینوجه است تعلیل تا أُطِيرَتَا
أُطِرْنَ در اصل أُطْيِرْنَ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند
التقاء ساکنین شد میان یا و را، یا را حذف کردند أُطِرْنَ شد و تعلیل تا أُطِرْنَا بر صحیحست
مضارع معلوم يُطِيرُ يُطِيرَانِ يُطِيرُونَ تا آخر يُطِيرُ در اصل يُطْيِرُ بود کسره بریا ثقیل
بود نقلکرده بماقبل دادند يُطِيرُ شد و برینقیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم
سوای جمع مؤنث غائبات و مخاطبات يُطِرْنَ در اصل يُطْيِرْنَ بود کسره بریا ثقیل بود نقل
کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند يُطِرْنَ شد و برینوجه است
تعلیل تُطِرْنَ مضارع مجهول يُطَارُ يُطَارَانِ يُطَارُونَ تا آخر تعلیل يُطَارُ مانند
أَطَارَ ماضی معلوم است و برینقیاس است تعلیل در باقی صیغهای سوای جمع مؤنث
غائبات و مخاطبات تعلیل يُطَرْنَ تُطَرْنَ مانند تعلیل أَطَرْتَ ماضی معلوم است مصدر
إِطَارَةً در اصل إِطْيَارًا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود و اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدلکردند
التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند و عوض او تا در آخرش در آوردند
إِطَارَةً شد اسم فاعل مُطِيرٌ مُطِيرَانِ مُطِيرُونَ مُطِيرَةٌ مُطِيرَتَانِ مُطِيرَاتٌ

مُطَّرٍ در اصل مُطَّرِیٌ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند مُطَّرٍ شد و برین قیاس است تعلیل باقی صیغهای اسم فاعل اسم مفعول مُطَّرًی
مُطَّرَیَانِ مُطَّرَوْنَ مُطَّرَاةٌ مُطَّرَاتَانِ مُطَّرَیَاتٌ مُطَّرًی در اصل مُطَّرَیٌ بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود کنون
ماقبلش مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند مُطَّرًی شد و تعلیل باقی صیغهای اسم
مفعول نیز برین قیاس است الامر منه اِطَّرِ اِطَّرِیَا اِطَّرُوْا اِطَّرِیْ اِطَّرِیَا اِطَّرِیْنَ
اِطَّرِ را از تَطَّرِیُ بنا کردند رد کردند بسوی اصلش که اصل او تَطَّرِیُ بود تا که علامت
استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ قطعیهٔ محذوفه را باز آوردند ام
همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد بعده
یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد
میان یا و را یا را حذف کردند اِطَّرِ شد در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع نون ساقط میشود مگر یک نون
جمع مؤنث که برحال خود بماند **ناقص واوی از باب افعال** الارضاء
خوشنود کردن ارضی یُرضی ارضاءً فهو مُرضٍ و اُرضی یُرضی ارضاءً فذاک
مُرضًی لم یُرضِ لم یُرضَ لا یُرضی لا یُرضی لن یُرضیَ لن یُرضی الامر منه
اَرضِ لِتُرضَ لِیُرضِ لِیُرضَ والظرف منه مُرضًی مُرضَیانِ مُرضَیاتٌ —
ماضی معلوم اَرضی اَرضَیَا اَرضَوْا اَرضَتْ اَرضَتَا اَرضَیْنَ
اَرضَیْتَ اَرضَیْتُمَا اَرضَیْتُمْ اَرضَیْتِ اَرضَیْتُمَا اَرضَیْتُنَّ اَرضَیْتُ اَرضَیْنَا
اَرضی در اصل اَرضَوَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود
آن واو را بیا بدل کردند اَرضَیَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند اَرضی شد اَرضَیَا در اصل اَرضَوَا بود واوے بود در کلمه
ثالث چون رابع شد و ماقبل او ضمه نبود

ارتضوا واو را بیا بدل کردند ارتضیا شد ارتضوا دراصل ارتضووا بود واوی بود در کلمه ثالث چون
رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارتضیوا شد بعده یا متحرک ماقبل
او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف
کردند ارتضوا شد ارتضت دراصل ارتضوت بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند ارتضیت شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند
التقاء ساکنین شد میان الف و تا الف را حذف کردند ارتضت شد ارتضتا دراصل ارتضوتا بود
واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارتضیتا
شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان
الف و تا الف حقیقة ساکن و تا حکما ساکن الف را حذف کردند ارتضتا شد ارتضین دراصل ارتضون
بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارتضین شد
وبرین قیاس ست تعلیل تا ارتضینا ماضی مجهول ارتضی ارتضیا ارتضوا ارتضیت ارتضیتا
ارتضین ارتضیت ارتضیتما ارتضیتم ارتضیتِ ارتضیتما ارتضیتن ارتضیتُ ارتضینا ارتضی دراصل ارتضو بود واوی بود در
کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند ارتضی شد وبرین وجه است
تعلیل ارتضیا ارتضوا دراصل ارتضووا بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت و ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند ارتضیوا شد بعده ضمه بریا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب
حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یارا حذف کردند ارتضوا شد ارتضیت دراصل
ارتضوت بود ارتضیتا دراصل ارتضوتا بود ارتضین دراصل ارتضون بود تا آخر صیغها و تعلیل تمامی
صیغهاء ماضی مجهول مانند تعلیل ارتضی است تعلیل دوم ارتضی دراصل ارتضو بود واو
واقعشد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند ارتضی شد وبرین قیاس است تعلیل باقی صیغهای
ماضی مجهول مضارع معلوم یرتضی یرتضیان یرتضون ترتضی ترتضیان یرتضین ترتضی
ترتضیان یرتضین ترتضی ترتضیان ترتضون ـــ ترتضین ترتضیان

تُرْضِيْنَ اُرْضِي نُرْضِي يُرْضِي دراصل يُرْضِوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند يُرْضِيُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند يُرْضِي شد
يُرْضِيَانِ دراصل يُرْضِوَانِ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن
واو را بیا بدل کردند يُرْضِيَانِ شد يُرْضُوْنَ دراصل يُرْضِوُوْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع
گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند يُرْضِيُوْنَ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده
بماقبل کردند بعد سلب حرکت ماقبل التقای ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند يُرْضُوْنَ شد تُرْضِي مانند يُرْضِي است تُرْضِيَانِ مانند يُرْضِيَانِ است. يُرْضِيْنَ دراصل
يُرْضِوْنَ بود واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند يُرْضِيْنَ شد تُرْضِيْنَ واحده
مؤنث مخاطبه دراصل تُرْضِوِيْنَ بود واوی بود در کلمهٔ ثالثه چون رابع گشت ماقبل او ضمه
نبود آن واو را بیا بدل کردند تُرْضِيِيْنَ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین
شد میان هردو یایا اول را حذف کردند تُرْضِيْنَ شد تعلیل دوم يُرْضِي دراصل يُرْضِوُ بود واو
واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند يُرْضِيُ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند يُرْضِي شد
وبرین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع معلوم مضارع مجهول يُرْضٰى
يُرْضَيَانِ يُرْضَوْنَ تُرْضٰى تُرْضَيَانِ يُرْضَيْنَ تُرْضٰى تُرْضَيَانِ تُرْضَوْنَ تُرْضَيْنَ تُرْضَيَانِ
تُرْضَيْنَ اُرْضٰى نُرْضٰى يُرْضٰى دراصل يُرْضَوُ بود واوی بود در کلمهٔ ثالث چون رابع گشت
ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند يُرْضَيُ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را
بالف بدل کردند يُرْضٰى شد وبرین قیاس است تعلیل در باقی صیغهای مضارع مجهول مصدر
اِرْضَاءً دراصل اِرْضَايًا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِرْضَاءً شد اسم فاعل
مُرْضٍ مُرْضِيَانِ مُرْضُوْنَ مُرْضِيَةٌ مُرْضِيَتَانِ مُرْضِيَاتٌ مُرْضٍ دراصل مُرْضِوٌ بود
واو واقع شد بعد از کسرهٔ آن واو را بیا بدل کردند مُرْضِيٌ شد بعده ضمه بر یا ثقیل بود انداختند
التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرْضٍ شد مُرْضِيَانِ دراصل مُرْضِوَانِ بود

واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند مُرْضِیَانِ شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر صیغه‌های اسم فاعل - اسم مفعول مُرْضًى مُرْضَیَانِ مُرْضَوْنَ مُرْضَاةٌ مُرْضَاتَانِ مُرْضَیَاتٌ مُرْضًى در اصل مُرْضَوٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرْضَیٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مُرْضًى شد مُرْضَیَانِ در اصل مُرْضَوَانِ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرْضَیَانِ شد مُرْضَوْنَ در اصل مُرْضَوُوْنَ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرْضَیُوْنَ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند مُرْضَوْنَ شد مُرْضَاةٌ در اصل مُرْضَوَةٌ بود واوی بود در کلمه ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرْضَیَةٌ شد بعده یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا بالف بدل کردند مُرْضَاةٌ شد و برین قیاس است تعلیل مُرْضَاتَانِ مُرْضَیَاتٌ در اصل مُرْضَوَاتٌ بود واوی بود در موضع ثالث چون رابع گشت ماقبل او ضمه نبود آن واو را بیا بدل کردند مُرْضَیَاتٌ شد الامر منه اَرْضِ اَرْضِیَا اَرْضُوْا اَرْضِیْ اَرْضِیَا اَرْضِیْنَ اَرْضِ اصلا از تُرْضِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه باز آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد اَرْضِ شد و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر نون ساقط میشود مگر در جمع مؤنث ساقط نشود

لفیف مفروق از باب افعال الایجاء بخیلی کردن اَوْجٰی یُوْجِیْ اِیْجَاءً فهو مُوْجٍ و اُوْجِیَ یُوْجٰی اِیْجَاءً فذاک مُوْجًى لم یُوْجِ لم یُوْجَ لا یُوْجِیْ لا یُوْجٰی لن یُوْجِیَ لن یُوْجٰی الامر منه اَوْجِ لِیُوْجِ لِیُوْجَ والنهی عنه لا تُوْجِ لا تُوْجَ لا یُوْجِ لا یُوْجَ الظرف منه مُوْجًى مُوْجَیَانِ مُوْجَیَاتٌ ماضی معلوم اَوْجٰی اَوْجَیَا اَوْجَوْا اَوْجَتْ اَوْجَتَا اَوْجَیْنَ اَوْجَیْتَ

اَوْجَيْتُمَا اَوْجَيْتُمْ اَوْجَيْتِ اَوْجَيْتُمَا اَوْجَيْتُنَّ اَوْجَيْتُ اَوْجَيْنَا ماضی مجهول اُوجِيَ اُوجِيَا اُوجُوا اُوجِيَتْ اُوجِيَتَا اُوجِينَ اُوجِيتَ اُوجِيتُمَا اُوجِيتُمْ اُوجِيتِ اُوجِيتُمَا اُوجِيتُنَّ اُوجِيتُ اُوجِينَا مضارع معلوم يُوجِي يُوجِيَانِ يُوجُونَ تا آخر يُوجِي در اصل يُوجِيُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند يُوجِي شد يُوجِيَانِ بر اصل خود است يُوجُونَ در اصل يُوجِيُونَ بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند يُوجُونَ شد و برین قیاس است تعلیل تُوجُونَ تُوجِيَانِ در اصل تُوجِيِينَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تُوجِينَ شد مضارع مجهول يُوجَى يُوجَيَانِ يُوجَوْنَ تا آخر مصدر اِيجَاءٌ در اصل اِوْجَايٌ بود یا واقع شد بعد الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند اِوْجَاءٌ شد بعده واو ساکن ماقبل مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِيجَاءٌ شد اسم فاعل مُوجٍ مُوجِيَانِ مُوجُونَ مُوجِيَةٌ مُوجِيَتَانِ مُوجِيَاتٌ مُوجٍ در اصل مُوجِيٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُوجٍ شد اسم مفعول مُوجًى مُوجَيَانِ مُوجَوْنَ مُوجَاةٌ مُوجَاتَانِ مُوجَيَاتٌ مُوجًى در اصل مُوجَيٌ بود یا متحرک ماقبل مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُوجًى شد و برین قیاس است تعلیل مُوجَاتَانِ الامر منه اَوْجِ اَوْجِيَا اَوْجُوا اَوْجِي اَوْجِيَا اَوْجِينَ اَوْجِ را از تُوجِي بنا کردند تا که علامت استقبال بود از آن حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه را باز آوردند اَوْجِيْ شد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرف علت شد و در باقی صیغهای امر حاضر سقوط نون میشود مگر نون جمع مؤنث که بر حال خود میماند **لفیف مقرون از باب افعال** الاهواء آهنگ کردن و انداختن و اشاره کردن اَهْوَى يُهْوِي اِهْوَاءً فهو مُهْوٍ وَاُهْوِيَ يُهْوَى اِهْوَاءً فذاک مُهْوًى لَمْ يُهْوِ لَمْ يُهْوَ لَا يُهْوِي لَا يُهْوَى لَنْ يُهْوِيَ لَنْ يُهْوَى الامر اَهْوِ لِيُهْوَ لِيُهْوِ والنهی عنه لَا تُهْوِ لَا تُهْوَ لَا يُهْوِ لَا يُهْوَ والظرف منه مُهْوًى مُهْوَيَانِ مُهْوَيَاتٌ ماضی معلوم

اُهْوِیَ اُهْوِیَا اُهْوُوْا تا آخر ماضی مجهول اُهْوِیَ اُهْوِیَا اُهْوُوْا تا آخر مضارع معلوم یُهْوِیْ یُهْوِیَانِ
یُهْوُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُهْوٰی یُهْوَیَانِ یُهْوَوْنَ تا آخر اسم فاعل مُهْوٍ مُهْوِیَانِ مُهْوُوْنَ مُهْوِیَةٌ
مُهْوِیَتَانِ مُهْوِیَاتٌ اسم مفعول مُهْوًی مُهْوَیَانِ مُهْوَوْنَ مُهْوَاةٌ مُهْوَاتَانِ مُهْوَیَاتٌ
الامر منه اَهْوِ اَهْوِیَا اَهْوُوْا اَهْوِیْ اَهْوِیَا اَهْوِیْنَ وتعلیلهای این باب مانند تعلیلهای
باب اوحی یوحی است **مضاعف از باب افعال** الاحباب دوست داشتن
اَحَبَّ یُحِبُّ اِحْبَابًا فهو مُحِبٌّ واُحِبَّ یُحَبُّ اِحْبَابًا فذاک مُحَبٌّ لم یُحِبَّ لم یُحْبِبْ
لا یُحِبُّ لا یُحَبُّ لن یُحِبَّ لن یُحَبَّ الامر منه اَحِبَّ اَحْبِبْ لِیُحَبَّ لِیُحْبَبْ لِیُحِبَّ لِیُحْبِبْ
الظرف منه مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبَّاتٌ ماضی معلوم اَحَبَّ اَحَبَّا اَحَبُّوْا اَحَبَّ در اصل اَحْبَبَ
بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحَبَّ شد و بر این قیاس است
تعلیل تا اَحْبَبْنَا و باقی بر اصل خود است ماضی مجهول اُحِبَّ اُحِبَّا اُحِبُّوْا تا آخر اُحِبَّ در اصل
اُحْبِبَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول
ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُحِبَّ شد و بر این قیاس است تا اُحِبَّتَا و باقی بر اصل خود است
مضارع معلوم یُحِبُّ یُحِبَّانِ یُحِبُّوْنَ تا آخر یُحِبُّ در اصل یُحْبِبُ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند
هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در
دوم ادغام کردند یُحِبُّ شد و همبرین منوال است تعلیل باقی صیغهای مضارع معلوم
مضارع مجهول یُحَبُّ یُحَبَّانِ یُحَبُّوْنَ تا آخر بر نهج تعلیل مضارع معلوم است اسم فاعل مُحِبٌّ
مُحِبَّانِ مُحِبُّوْنَ مُحِبَّةٌ مُحِبَّتَانِ مُحِبَّاتٌ مُحِبٌّ در اصل مُحْبِبٌ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه
بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بماقبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول
را در دوم ادغام کردند مُحِبٌّ شد و تعلیل صیغهای باقی اسم فاعل نیز بر این قیاس است اسم
مفعول مُحَبٌّ مُحَبَّانِ مُحَبُّوْنَ مُحَبَّةٌ مُحَبَّتَانِ مُحَبَّاتٌ مُحَبٌّ در اصل مُحْبَبٌ بود دو حرف از

همچنین در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کردند بما قبل دادند اول را در دوم
ادغام کردند مُحِبٌّ شد همین نهج تعلیل است در باقی صیغهای اسم مفعول الامر منه اَحِبَّ
اَحِبَّا اَحِبُّوا اَحِبِّی اَحِبَّا اَحْبِبْنَ اَحِبَّ را از تُحِبُّ بنا کردند رد کردند بسوی اصل
که تُحْبِبُ بود تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه
محذوفه را باز آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد التقاء ساکنین شد میان هر دو بابا اول که ساکن شده بود برای ادغام و بای
ثانی که ساکن شد برای علامت وقفی بعضی بای ثانی را حرکت فتح دادند لان الفتحة اخف الحرکات
بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اَحِبَّ شد و بعضی بای ثانی را حرکت
کسره دادند لان الساکن اذا حرک حرک بالکسر بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام
کردند اَحِبِّ خواندند و بعضی بترک ادغام اَحْبِبْ خواندند و در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مذکر
نون ساقط شد **مهموز الفاء صحیح از باب افعال** الایمان گرویدن بین
گروانیدن و تصدیق کردن و قبول شریعت و فروتنی نمودن و امان دادن اٰمَنَ یُؤْمِنُ
اِیْمَانًا فهو مُؤْمِنٌ و اُوْمِنَ یُؤْمَنُ اِیْمَانًا فذاک مُؤْمَنٌ لَمْ یُؤْمِنْ لَمْ یُؤْمَنْ لَا یُؤْمِنُ لَا یُؤْمَنُ
لَنْ یُؤْمِنَ لَنْ یُؤْمَنَ الامر منه اٰمِنْ لِتُؤْمَنْ لِیُؤْمِنْ لِیُؤْمَنْ والنهی عنه لَا تُؤْمِنْ لَا تُؤْمَنْ
لَا یُؤْمِنْ لَا یُؤْمَنْ والظرف منه مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنَاتٌ ماضی معلوم اٰمَنَ اٰمَنَا اٰمَنُوْا
ماضی مجهول اُوْمِنَ اُوْمِنَا اُوْمِنُوْا تا آخر مضارع معلوم یُؤْمِنُ یُؤْمِنَانِ یُؤْمِنُوْنَ تا آخر
مضارع مجهول یُؤْمَنُ یُؤْمَنَانِ یُؤْمَنُوْنَ تا آخر اسم فاعل مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَانِ مُؤْمِنُوْنَ
مُؤْمِنَةٌ مُؤْمِنَتَانِ مُؤْمِنَاتٌ اسم مفعول مُؤْمَنٌ مُؤْمَنَانِ مُؤْمَنُوْنَ مُؤْمَنَةٌ مُؤْمَنَتَانِ
مُؤْمَنَاتٌ الامر منه اٰمِنْ اٰمِنَا اٰمِنُوْا اٰمِنِیْ اٰمِنَّا اٰمِنَّ اٰمِنْ را از تُؤْمِنُ بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزه قطعیه محذوفه را باز
آوردند امر بهمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد

گشت بعده همزه ساکن ماقبل او مفتوح آن همزه را بالف بدل کردند امن شد **ناقص یائی از باب تفعیل** التَّثْنِیَة دو تا گفتن ثَنّٰی یُثَنِّی تَثْنِیَة فهو مُثَنٍّ و ثُنِّیَ یُثَنّٰی تَثْنِیَة فذاک مُثَنًّی لم یُثَنِّ لم یُثَنَّ لا یُثَنِّی لا یُثَنّٰی لن یُثَنِّیَ لن یُثَنّٰی الامر منه ثَنِّ لِتُثَنِّ لِیُثَنِّ لِیُثَنَّ والنهی عنه لا تُثَنِّ لا تُثَنَّ لا یُثَنِّ لا یُثَنَّ والظرف منه مُثَنًّی مُثَنَّیَانِ مُثَنَّیَاتٌ ماضی معلوم ثَنّٰی ثَنَّیَا ثَنَّوْا ثَنَّتْ ثَنَّتَا ثَنَّیْنَ ثَنَّیْتَ تا آخر ماضی مجهول ثُنِّیَ ثُنِّیَا ثُنُّوْا ثُنِّیَتْ ثُنِّیَتَا ثُنِّیْنَ الی آخره مضارع معلوم یُثَنِّی یُثَنِّیَانِ یُثَنُّوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُثَنّٰی یُثَنَّیَانِ یُثَنَّوْنَ تا آخر اسم فاعل مُثَنٍّ مُثَنِّیَانِ مُثَنُّوْنَ مُثَنِّیَةٌ مُثَنِّیَتَانِ مُثَنِّیَاتٌ اسم مفعول مُثَنًّی مُثَنَّیَانِ مُثَنَّوْنَ مُثَنَّاةٌ مُثَنَّاتَانِ مُثَنَّیَاتٌ الامر منه ثَنِّ ثَنِّیَا ثَنُّوْا ثَنِّیْ ثَنِّیَا ثَنِّیْنَ ثَنِّ را از تُثَنِّیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد **لفیف مفروق از باب تفعیل** التَّوْصِیَة اندرز کردن و کسی را وصی خود گذاشتن وَصّٰی یُوَصِّی تَوْصِیَة فهو مُوَصٍّ و وُصِّیَ یُوَصّٰی تَوْصِیَة فذاک مُوَصًّی لم یُوَصِّ لم یُوَصَّ لا یُوَصِّی لا یُوَصّٰی لن یُوَصِّیَ لن یُوَصّٰی الامر منه وَصِّ لِتُوَصِّ لِیُوَصِّ لِیُوَصَّ والنهی عنه لا تُوَصِّ لا تُوَصَّ لا یُوَصِّ لا یُوَصَّ والظرف منه مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ مُوَصَّیَاتٌ ماضی معلوم وَصّٰی وَصَّیَا وَصَّوْا تا آخر ماضی مجهول وُصِّیَ وُصِّیَا وُصُّوْا تا آخر مضارع معلوم یُوَصِّی یُوَصِّیَانِ تا آخر مضارع مجهول یُوَصّٰی یُوَصَّیَانِ تا آخر اسم فاعل مُوَصٍّ مُوَصِّیَانِ مُوَصُّوْنَ مُوَصِّیَةٌ مُوَصِّیَتَانِ مُوَصِّیَاتٌ اسم مفعول مُوَصًّی مُوَصَّیَانِ تا آخر تعلیل و تصریف این باب مانند تعلیل و تصریف ثَنّٰی یُثَنِّی است

لفیف مقرون از باب تفعیل التَّطْوِیَة نوردیدن طَوّٰی یُطَوِّی تَطْوِیَة فهو مُطَوٍّ و طُوِّیَ یُطَوّٰی تَطْوِیَة فذاک مُطَوًّی لم یُطَوِّ لم یُطَوَّ لا یُطَوِّی لا یُطَوّٰی لن یُطَوِّیَ لن یُطَوّٰی الامر منه طَوِّ لِتُطَوِّ لِیُطَوِّ لِیُطَوَّ والنهی عنه لا تُطَوِّ لا تُطَوَّ لا یُطَوِّ لا یُطَوَّ

الظرف منه مُطوىً مَطویان مطویات بر قیاس ثنی یثنی است در حق تعلیل و تصریف

ناقص یائی از باب مفاعلة المُراماة با یکدیگر تیر انداختن رامی یُرامی مُراماةً

فهو مُرامٍ و رُومِیَ یُرامَی مُراماةً فذاک مُرامىً لم یُرامِ لم یُرامَ لا یُرامی لا یُرامَی لن یُرامِیَ لن یُرامَی الامر منه رامِ لِتُرامَ لِیُرامِ لِیُرامَ والنهی عنه لا تُرامِ لا تُرامَ لا یُرامِ لا یُرامَ الظرف منه مُرامىً مُرامیان مُرامیات ماضی معلوم رامی رامیا راموا ماضی مجهول رُومِیَ رُومِیا رُومُوا تا آخر رُومُوا در اصل رُومِیُوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند رُوموا شد مضارع معلوم یُرامی یُرامیان یُرامون تا آخر یُرامی در اصل یُرامِیُ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند یُرامی شد و بر همین قیاس است تعلیل تُرامی و اُرامی و نُرامی یُرامون در اصل یُرامِیُون بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان واو و یا را حذف کردند یُرامُون شد و بر همین قیاس است تعلیل تُرامون تُرامین واحده مؤنث مخاطبه در اصل تُرامِیِین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یاء اول را حذف کردند تُرامین شد مضارع مجهول یُرامَی یُرامَیان یُرامَون تا آخر مصدر مُراماةً در اصل مُرامَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُراماةٌ شد اسم فاعل مُرامٍ مُرامیان مُرامون مُرامِیَةٌ مُرامیتان مُرامیات مُرامٍ در اصل مُرامِیٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُرامٍ شد اسم مفعول مُرامىً مُرامَیان مُرامَون مُراماةٌ مُراماتان مُرامَیات مُراماةٌ در اصل مُرامَیَةٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح ان یا را بالف بدل کردند مُراماة شد و بر همین قیاس است تعلیل مُراماتان و مُرامَیات الامر منه رامِ رامیا راموا رامی رامیا رامین رامِ را از تُرامی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کرد

علامت وقفی سقوط حرف علت شد رام گردید و در تثنیہ و جمع مذکر و مؤنث نون ساقط
میشود مگر نون جمع مؤنث **مهموز الفا ناقص از باب مفاعلہ** المُؤاسَاةُ
فرو گذاشت کردن وَاسٰی یُوَاسِیْ مُوَاسَاةً فہو مُوَاسٍ و وُوسِیَ یُوَاسٰی مُوَاسَاةً فذاک
مُوَاسًی لَمْ یُوَاسِ لَمْ یُوَاسَ لَا یُوَاسِیْ لَا یُوَاسٰی لَنْ یُوَاسِیَ لَنْ یُوَاسٰی الامر منہ وَاسِ لِتُوَاسَ
لِیُوَاسِ لِیُوَاسَ والنہی عنہ لَا تُوَاسِ لَا تُوَاسَ لَا یُوَاسِ لَا یُوَاسَ والظرف منہ مُوَاسًی مُوَاسَیَانِ
مُوَاسَاتٌ وتعلیلات وتصریفات این باب مانند تعلیلات وتصریفات باب
رامی یرامی است **مضاعف از باب مفاعلہ** الْمُحَابَّةُ باکدیگر دوستی کردن
حَابَّ یُحَابُّ مُحَابَّةً فہو مُحَابٌّ وحُوْبَّ یُحَابُّ مُحَابَّةً فذاک مُحَابٌّ لَمْ یُحَابَّ لَمْ یُحَا
لَمْ یُحَابَّ لَمْ یُحَابَبْ لَا یُحَابُّ لَا یُحَابُّ لَنْ یُحَابَّ لَنْ یُحَابَّ الامر منہ حَابَّ حَابِبْ
لِتُحَابَّ لِتُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابِبْ لِیُحَابَّ لِیُحَابَبْ والنہی عنہ لَا تُحَابَّ لَا تُحَابِبْ
لَا تُحَابَّ لَا تُحَابَبْ لَا یُحَابَّ لَا یُحَابِبْ لَا یُحَابَّ لَا یُحَابَبْ والظرف منہ مُحَابٌّ مُحَابَّانِ
مُحَابَّاتٌ **مثال واوی از باب افتعال** الْاِتِّهَابُ ہبہ قبول کردن اِتَّہَبَ
یَتَّہِبُ اِتِّہَابًا فہو مُتَّہِبٌ واُتُّہِبَ یُتَّہَبُ اِتِّہَابًا فذاک مُتَّہَبٌ لَمْ یَتَّہِبْ لَمْ یُتَّہَبْ
لَا یَتَّہِبُ لَا یُتَّہَبُ لَنْ یَتَّہِبَ لَنْ یُتَّہَبَ الامر منہ اِتَّہِبْ لِتُتَّہَبْ لِیَتَّہِبْ
لِیُتَّہَبْ والنہی عنہ لَا تَتَّہِبْ لَا تُتَّہَبْ لَا یَتَّہِبْ لَا یُتَّہَبْ والظرف منہ مُتَّہَبٌ
مُتَّہَبَانِ مُتَّہَبَاتٌ ماضی معلوم اِتَّہَبَ اِتَّہَبَا اِتَّہَبُوْا آخر اِتَّہَبَ در اصل اِوْتَہَبَ
بود واو واقع شد بجاء فاء کلمہ در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اِتْتَہَبَ شد بعدہ دو تا بہم آمدند
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِتَّہَبَ شد اُتُّہِبَ در اصل اُوْتُہِبَ بود واو واقع شد
بجاء فاء کلمہ در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند اُتْتُہِبَ شد بعدہ دو تا جمع آمدند اول ساکن
ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اُتُّہِبَ شد تا آخر مضارع معلوم یَتَّہِبُ یَتَّہِبَانِ یَتَّہِبُوْنَ
تا آخر یَتَّہِبُ در اصل یَوْتَہِبُ بود واو واقع شد بجاء فاء کلمہ در باب افتعال آن واو را بتا بدل کردند یَتْتَہِبُ شد

بعده دو تا در یک کلمه بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِتَّهَبَ

شد مضارع مجهول یُتَّهَبُ یُتَّهَبَانِ یُتَّهَبُونَ تا آخر تعلیل این مانند تعلیل ماضی معلوم است

الامر منه اِتَّهِبْ اِتَّهِبَا اِتَّهِبُوا اِتَّهِبِی اِتَّهِبَا اِتَّهِبْنَ اصلش تَتَّهِبُ تَتَّهِبَا کردند تا که علامت استقبال بود

آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردند امر بهمان باشد

بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد اِتَّهِبْ گردید و در باقی صیغها

امر بجز صیغهٔ جمع مونث نون ساقط میشود و وجه دوم درین باب آنست که واو را بیا نیز بدل

میکنند اِیتَهَبَ یَاتَهِبُ اِیتِهَابًا میخوانند چنانچه اِیتَعَدَ یَاتَعِدُ اِیتِعَادًا اِیتَهَبَ در اصل اِوْتَهَبَ بود

واو ساکن ما قبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِیتَهَبَ شد یَاتَهِبُ در اصل یَوْتَهِبُ بود واو

ساکن ما قبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یَاتَهِبُ شد و برین قیاس است تعلیل باقی

صیغهای این باب مثال واوی از باب افتعال الاِیتِعَادُ وعده قبول

کردن اِیتَعَدَ یَاتَعِدُ اِیتِعَادًا فهو مُوتَعِدٌ واُوتُعِدَ یُوتَعَدُ اِیتِعَادًا فذاک مُوتَعَدٌ لَمْ یَاتَعِدْ

لَمْ یُوتَعَدْ لَا یَاتَعِدُ لَا یُوتَعَدُ لَنْ یَاتَعِدَ لَنْ یُوتَعَدَ الامر منه اِیتَعِدْ لِیُوتَعَدْ لِیَاتَعِدْ

لِیُوتَعَدْ والنهی عنه لَا تَاتَعِدْ لَا تُوتَعَدْ لَا یَاتَعِدْ لَا یُوتَعَدْ الظرف منه مُوتَعَدٌ مُوتَعَدَانِ

مُوتَعَدَاتٌ مثال یائی از باب افتعال الاِتِّسَارُ قمار کردن و اعضاء جزور

تقسیم کردن اِتَّسَرَ یَتَّسِرُ اِتِّسَارًا فهو مُتَّسِرٌ واُتُّسِرَ یُتَّسَرُ اِتِّسَارًا فذاک مُتَّسَرٌ لَمْ یَتَّسِرْ

لَمْ یُتَّسَرْ لَا یَتَّسِرُ لَا یُتَّسَرُ لَنْ یَتَّسِرَ لَنْ یُتَّسَرَ الامر منه اِتَّسِرْ لِتَتَّسِرْ لِیَتَّسِرْ لِیُتَّسَرْ والنهی عنه

لَا تَتَّسِرْ لَا تُتَّسَرْ لَا یَتَّسِرْ لَا یُتَّسَرْ والظرف منه مُتَّسَرٌ مُتَّسَرَانِ مُتَّسَرَاتٌ و تعلیل و تعلیل

این باب مانند اِتَّهَبَ یَتَّهِبُ است مگر فرق این ست که این باب یائی است و اِتَّهَبَ

واوی است اِتَّسَرَ در اصل اِیْتَسَرَ بود یا را قاعده بجای فاکلمه در باب افتعال آن یا را بتا

بدل کردند اِتْتَسَرَ شد بعد دو تا بهم آمدند اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند

اِتَّسَرَ شد و برین قیاس است تعلیل صیغهای باقی این باب اجوف واوی از باب افتعال

[illegible]

الاجتیاب قطع بیابان کردن اجتاب یجتاب اجتیابا فهو مجتاب و اجتیب یجتاب اجتیابا فذاک مجتاب لم یجتب لم یجتب لا یجتاب لا یجتاب لن یجتاب لن یجتاب
الامر منه اجتب لیجتب لیجتب لیجتب والنهی عنه لا تجتب لا تجتب لا یجتب لا یجتب
مجتاب مجتابان مجتابات ماضی معلوم اجتاب اجتابا اجتابوا الخ اجتاب در اصل
اجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتاب شد اجتابا در اصل
اجتوبا بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اجتابا شد اجتبن
در اصل اجتوبن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و با الف را حذف کردند اجتبن شد و برین قیاس است تعلیل تا آخر ماضی
معلوم ماضی مجهول اجتیب اجتیبا اجتیبوا تا آخر اجتیب در اصل اجتوب بود کسره
بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور
آن واو را بیا بدل کردند اجتیب شد و برین قیاس است تا اجتیبا اجتبن در اصل اجتوبن
بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل
او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و با یا را حذف کردند اجتبن شد
و برین قیاس است تا آخر مضارع معلوم یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب در اصل
یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد و برین
قیاس است باقی یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند یجتبن شد همبرین
قیاس است تعلیل یجتبن مضارع مجهول یجتاب یجتابان یجتابون تا آخر یجتاب در اصل
یجتوب بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یجتاب شد و برین
قیاس است در باقی صیغهای مضارع مجهول یجتبن در اصل یجتوبن بود واو متحرک ماقبل
او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف

کردند مُجْتَبَیَیْنِ شد بر قیاس است مُجْتَبَیْنَ مصدر اِجْتِبَاءً در اصل اِجْتِبَاوًا بود واو متحرک
ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اِجْتِبَایًا شد اسم فاعل مُجْتَابٌ مُجْتَابَانِ مُجْتَابُوْنَ
مُجْتَابَةٌ مُجْتَابَتَانِ مُجْتَابَاتٌ مُجْتَابٌ در اصل مُجْتَوِبٌ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح
آن واو را بالف بدل کردند مُجْتَابٌ شد وبرین منوال است تعلیل تا آخر اسم مفعول مُجْتَابٌ
الخ مُجْتَابٌ در اصل مُجْتَوَبٌ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُجْتَابٌ
شد وبرین قیاس است باقی الامر منه اِجْتَبْ اِجْتَابَا اِجْتَابُوْا اِجْتَابِیْ اِجْتَابَا اِجْتَبْنَ
اِجْتَبْ را از تَجْتَابُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن
ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و با الف را حذف کردند اِجْتَبْ
شد و در باقی صیغها امر حاضر نون ساقط شد مگر نون جمع مؤنث ساقط نمیشود اجوف

یائی از باب افتعال الاِخْتِیَارُ برگزیدن و بخواهش دل کار کردن اِخْتَارَ یَخْتَارُ
اِخْتِیَارًا فهو مُخْتَارٌ و اُخْتِیْرَ یُخْتَارُ اِخْتِیَارًا فذاک مُخْتَارٌ لم یَخْتَرْ لم یُخْتَرْ لا یَخْتَارُ لا یُخْتَارُ
لن یَخْتَارَ لن یُخْتَارَ الامر منه اِخْتَرْ لِیَخْتَرْ لِیُخْتَرْ والنهی عنه لا تَخْتَرْ لا تُخْتَرْ لا یَخْتَرْ لا یُخْتَرْ
الظرف منه مُخْتَارٌ مُخْتَارَانِ مُخْتَارَاتٌ این باب بقیاس اِجْتَابَ یَجْتَابُ است
در حق تعلیل وتصریف اما فرق همین است که اِجْتَابَ یَجْتَابُ واوی است واین
باب یائی است اِخْتَارَ در اصل اِخْتَیَرَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
اِخْتَارَ شد یَخْتَارُ در اصل یَخْتَیِرُ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند
یَخْتَارُ شد ماضی مجهول اُخْتِیْرَ در اصل اُخْتُیِرَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند
بعد سلب حرکت ماقبل اُخْتِیْرَ شد اُخْتِرْنَ در اصل اُخْتُیِرْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد
سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و را یا را حذف کردند اُخْتِرْنَ شد الامر منه اِخْتَرْ اِخْتَارَا
اِخْتَارُوْا اِخْتَارِیْ اِخْتَارَا اِخْتَرْنَ اِخْتَرْ را از تَخْتَارُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند بعد حذف ساکن ماند

همزهٔ وصل بکسر دراولش درآوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت
وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و را الف را حذف کردند اِجْتَنِ شد

ناقص یائی از باب افتعال الاجتباء گزیدن اِجْتَبٰی یَجْتَبِیْ اِجْتِبَاءً فهو
مُجْتَبٍ واُجْتُبِیَ یُجْتَبٰی اِجْتِبَاءً فذاک مُجْتَبًی لم یَجْتَبِ لم یُجْتَبَ لا یَجْتَبِیْ لا یُجْتَبٰی
لن یَجْتَبِیَ لن یُجْتَبٰی الامر منه اِجْتَبِ لِتُجْتَبَ لِیَجْتَبِ لِیُجْتَبَ والنهی لا تَجْتَبِ لا تُجْتَبَ
لا یَجْتَبِ لا یُجْتَبَ الظرف منه مُجْتَبًی مُجْتَبَیَانِ مُجْتَبَیَاتٌ اِجْتَبٰی دراصل اِجْتَبَیَ بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند اِجْتَبٰی شد اِجْتَبَوْا دراصل اِجْتَبَیُوْا بود
یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو
الف را حذف کردند اِجْتَبَوْا شد همچنین است اِجْتَبَتْ اِجْتَبَتَا ماضی مجهول اُجْتُبِیَ اُجْتُبِیَا
اُجْتُبُوْا تا آخر اُجْتُبُوْا دراصل اُجْتُبِیُوْا بود ضمه بریا ثقیل بود نقلکرده بماقبل دادند بعد سلب
حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند اُجْتُبُوْا شد مضارع معلوم
یَجْتَبِیْ یَجْتَبِیَانِ یَجْتَبُوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُجْتَبٰی یُجْتَبَیَانِ یُجْتَبَوْنَ تا آخر اسم فاعل
مُجْتَبٍ مُجْتَبِیَانِ مُجْتَبُوْنَ مُجْتَبِیَةٌ مُجْتَبِیَتَانِ مُجْتَبِیَاتٌ مُجْتَبٍ دراصل مُجْتَبِیٌ بود ضمه بریا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مُجْتَبٍ شد مُجْتَبُوْنَ
دراصل مُجْتَبِیُوْنَ بود ضمه بریا ثقیل بود نقلکرده بماقبل دادند بعد از سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مُجْتَبُوْنَ شد اسم مفعول نیز بهمین طریق
است مگر دراصلش بفتح با است الامر منه اِجْتَبِ اِجْتَبِیَا اِجْتَبُوْا اِجْتَبِیْ اِجْتَبِیَا اِجْتَبِیْنَ
اِجْتَبِ را از تَجْتَبِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن
ماند همزهٔ وصل بکسر دراولش درآوردند امر بهان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند
علامت وقفی سقوط حرف علت شد اِجْتَبِ گشت ودرباقی سقوط نونات میشود مگر نون جمع
مؤنث **مضاعف از باب افتعال** الامتداد کشیده شدن وبلند بالا شدن

اُمْتُدَّ یُمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فَهُوَ مُمْتَدٌّ وَاُمْتُدَّ یُمْتَدُّ اِمْتِدَادًا فَذَاکَ مُمْتَدٌّ لَمْ یَمْتَدَّ لَمْ یَمْتَدِّ
لَمْ یُمْتَدَّ لَمْ یُمْتَدْ لَا یَمْتَدُّ لَا یُمْتَدُّ لَنْ یَمْتَدَّ لَنْ یُمْتَدَّ الامر منه اِمْتَدَّ اِمْتَدِّ اِمْتَدِدْ لِیُمْتَدَّ
لِیُمْتَدِدْ لِیُمْتَدِّ لِیُمْتَدَّ لِیُمْتَدِدْ والنهی عنه لَا تَمْتَدَّ لَا تَمْتَدِّ لَا تَمْتَدِدْ لَا تُمْتَدَّ لَا تُمْتَدِدْ الظرف منه
مُمْتَدٌّ مُمْتَدَّانِ مُمْتَدَّاتٌ الامر منه اِمْتَدَّ را از تَمْتَدُّ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل بکسر در آوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد
میان هر دو دال اول که ساکن شده بود برای ادغام و دال ثانی که ساکن شد برای
علامت وقفی بعضی دال ثانی را حرکت فتح دادند لِاَنَّ الْفَتْحَةَ اَخَفُّ الْحَرَکَاتِ بعده
اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِمْتَدَّ خوانند وبعضی دال ثانی را حرکت
کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّکَ حُرِّکَ بِالْکَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را
در دوم ادغام کردند اِمْتَدِّ خوانند وبعضی ترک ادغام نموده اِمْتَدِدْ خوانند اجوف واوی

از باب انفعال

اَلْاِنْقِیَادُ رام شدن اِنْقَادَ یَنْقَادُ اِنْقِیَادًا فَهُوَ مُنْقَادٌ وَاُنْقِیْدَ
یُنْقَادُ اِنْقِیَادًا فَذَاکَ مُنْقَادٌ لَمْ یَنْقَدْ لَمْ یُنْقَدْ لَا یَنْقَادُ لَا یُنْقَادُ لَنْ یَنْقَادَ لَنْ یُنْقَادَ الامر منه
اِنْقَدْ لِتَنْقَدْ لِیَنْقَدْ لِیُنْقَدْ والنهی عنه لَا تَنْقَدْ لَا تُنْقَدْ لَا یَنْقَدْ لَا یُنْقَدْ الظرف منه
مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادَاتٌ ماضی معلوم اِنْقَادَ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا تا آخر اِنْقَادَ در اصل اِنْقَوَدَ
بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند اِنْقَادَ شد تا اِنْقَادَتَا همین طریق
است اِنْقَدْنَ در اصل اِنْقَوَدْنَ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْنَ شد اِنْقَدْتَ در اصل اِنْقَوَدْتَ
بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف
و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْتَ شد بعده دال و تا هر دو قریب المخرج بهم آمدند دال را تا
کردند تا و تا را ادغام کردند اِنْقَتَّ شد ماضی مجهول اُنْقِیْدَ اُنْقِیْدَا اُنْقِیْدُوْا تا آخر اُنْقِیْدَ

در اصل اُنْقُوِدَ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند اُنْقِیْدَ شد اُنْقِیْدَتْ در اصل اُنْقُوِدَتْ بود کسره بر واو ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و دال یا را حذف کردند اُنْقِدْنَ مضارع معلوم یَنْقَادُ یَنْقَادَانِ یَنْقَادُوْنَ تا آخر یَنْقَادُ در اصل یَنْقَوِدُ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یَنْقَادُ شد و بر ین قیاس است باقی و در یَنْقَدْنَ و تَنْقَدْنَ حذف الف بالتقاء ساکنین میشود مضارع مجهول یُنْقَادُ یُنْقَادَانِ یُنْقَادُوْنَ تا آخر یُنْقَادُ در اصل یُنْقَوَدُ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند یُنْقَادُ شد و در یُنْقَدْنَ و تُنْقَدْنَ حذف الف بالتقاء ساکنین میشود مصدر اِنْقِیَادًا در اصل اِنْقِوَادًا بود واو واقع شد بعد از کسره آن واو را بیا بدل کردند اِنْقِیَادًا شد اسم فاعل مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ مُنْقَادُوْنَ مُنْقَادَةٌ مُنْقَادَتَانِ مُنْقَادَاتٌ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوِدٌ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد تا آخر اسم مفعول مُنْقَادٌ مُنْقَادَانِ الخ مُنْقَادٌ در اصل مُنْقَوَدٌ بود واو متحرک ماقبل او مفتوح آن واو را بالف بدل کردند مُنْقَادٌ شد الخ الامر اِنْقَدْ اِنْقَادَا اِنْقَادُوْا اِنْقَادِیْ اِنْقَادَا اِنْقَدْنَ اِنْقَدْ از تَنْقَادُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقف سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان الف و دال الف را حذف کردند اِنْقَدْ شد و در تثنیه و جمع مذکر نون ساقط میشود

ناقص واوی از باب انفعال

الانمحاء محو شدن اِنْمَحٰی یَنْمَحِیْ اِنْمِحَاءً فهو مُنْمَحٍ و اُنْمُحِیَ یُنْمَحٰی اِنْمِحَاءً فذاک مُنْمَحًی لم یَنْمَحِ لم یُنْمَحْ لا یَنْمَحِیْ لا یُنْمَحٰی لن یَنْمَحِیَ لن یُنْمَحٰی الامر منه اِنْمَحِ لِتُنْمَحَ لِیَنْمَحِ لِیُنْمَحَ والنهی عنه لا تَنْمَحِ لا تُنْمَحَ لا یَنْمَحِ لا یُنْمَحَ الظرف منه مُنْمَحًی مُنْمَحَیَانِ مُنْمَحَیَاتٌ ماضی معلوم اِنْمَحٰی الخ اِنْمَحٰی در اصل اِنْمَحَوَ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را

حذف کردند انمحوا شد انمحت در اصل انمحیت بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف وتا الف را حذف کردند انمحت شد مصدر انمحاء
در اصل انمحایا بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند انمحاء
شد منمح در اصل منمحی بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا وتنوین
یا را حذف کردند منمح شد الامر منه انمح انمحیا انمحوا انمحی انمحیا انمحین انمح را از تنمحی
بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور
در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد انمح گردید ودر تثنیه وجمع مذکر نون ساقط میشود **لفیف مقرون**
از باب انفعال الانزواء گوشه نشین انزوی ینزوی انزواء فهو منزو وانزوی
ینزوی انزواء فذاک منزوی لم ینزو لم ینزو لا ینزوی لا ینزوی لن ینزوی
لن ینزوی الامر منه انزو لتنزو لینزو لینزو والنهی عنه لا تنزو لا تنزو لا ینزو لا ینزو
الظرف منه منزوی منزویان منزویات تمام تعلیلهای این باب مانند تعلیل انمحی
ینمحی است الامر منه انزو انزویا انزووا انزوی انزویا انزوین انزو را از تنزو بنا
کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزه وصل مکسور
اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرف علت شد انزو گردید ودر تثنیه وجمع مذکر نون ساقط میشود **مضاعف از**
باب انفعال الانصباب ریخته شدن انصب ینصب انصبابا فهو منصب
وانصب ینصب انصبابا فذاک منصب لم ینصب لم ینصب لم ینصب لم ینصب
لا ینصب لا ینصب لن ینصب لن ینصب الامر منه انصب انصب انصب لتنصب لتنصب
لینصب لینصب لینصب لینصب النهی عنه لا تنصب لا تنصب لا تنصب لا تنصب
لا ینصب لا ینصب لا ینصب لا ینصب الظرف منه منصب منصبان منصبات مثل

واوی از باب استفعال الاستیجاب سزاوار شدن استوجب یستوجب استیجابا فهو مستوجب واستوجب یستوجب استیجابا فذاک مستوجب لم یستوجب لم یستوجب لا یستوجب لا یستوجب لن یستوجب لن یستوجب الامر منه استوجب لتستوجب لیستوجب لیستوجب والنهی عنه لا تستوجب لا تستوجب لا یستوجب لا یستوجب الظرف منه مستوجب مستوجبان مستوجبات این باب مانند استخرج یستخرج است

اجوف واوی از باب استفعال الاستقامة راست شدن و راست ایستادن استقام یستقیم استقامة فهو مستقیم واستقیم یستقام استقامة فذاک مستقام لم یستقم لم یستقم لا یستقیم لا یستقام لن یستقیم لن یستقام الامر منه استقم لتستقم لیستقم لیستقم والنهی عنه لا تستقم لا تستقم لا یستقم لا یستقم والظرف منه مستقام مستقامان مستقامات ماضی معلوم استقام استقاما استقاموا تا آخر استقام در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود و الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند استقام شد تا استقامتا همین بحث استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند واو در اصل متحرک بود و الکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و میم الف را حذف کردند استقمن شد و بریں قیاس است تا آخر ماضی مجهول استقیم در اصل استقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند استقیم شد و بریں قیاس است تا استقیمتا استقمن در اصل استقومن بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن [illegible] ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند استقمن [illegible] است تا آخر مضارع معلوم یستقیم یستقیمان یستقیمون تا آخر یستقیم در اصل یستقوم بود واو متحرک [illegible] حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بماقبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو [illegible] شد [illegible] یستقمن [illegible] التقاء ساکنین شود میان یا و میم یا حذف شود یستقمن

در اصل یستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند یستقام شد و بر این قیاس است در باقی مگر در یستقمن و تستقمن که واو بدل شد و بالتقاء ساکنین ساقط شد و اسم فاعل مستقیم مستقیمان تا آخر مستقیم در اصل مستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو ساکن ماقبل او مکسور آن واو را بیا بدل کردند مستقیم شد و بر این قیاس است تا آخر اسم مفعول مستقام مستقامان مستقامون تا آخر مستقام در اصل مستقوم بود واو متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت واو را نقل کرده بما قبل دادند بعده واو در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن واو را بالف بدل کردند مستقام شد و بر این قیاس است باقی الامر منه استقم استقیما استقیموا استقیمی استقیما استقمن استقم از تستقیم استقیم کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء ساکنین شد میان یا و میم یا را حذف کردند استقم شد و در تثنیه و جمع مذکر سقوط نون تثنیه و

ناقص واوی از باب استفعال الاستنجاء مالیدن موضع نجو شستن آن

استنجی یستنجی استنجاءً فهو مستنجٍ و استنجی یستنجی استنجاءً فذاک مستنجًی لم یستنج لم یستنج لا یستنجی لا یستنجی لن یستنجی لن یستنجی الامر منه استنج لتستنج لیستنج لیستنج والنهی عنه لا تستنج لا تستنج لا یستنج لا یستنج الظرف منه مستنجًی مستنجیان مستنجیات ناقص

یائی از باب استفعال الاستخباء خیمه زدن استخبی یستخبی استخباءً فهو مستخبٍ و استخبی یستخبی استخباءً فذاک مستخبًی لم یستخب لم یستخب لا یستخبی لا یستخبی لن یستخبی لن یستخبی الامر منه استخب لتستخب لیستخب لیستخب الظرف منه مستخبًی مستخبیان مستخبیات ماضی معلوم استخبی استخبیا استخبوا تا آخر استخبی استخبیا استخبوا تا آخر مضارع معلوم یستخبی یستخبیان تا آخر مضارع مجهول

یستحیی یستحییان یستحیون تا آخر اسم فاعل مستحیٍ مستحییان تا آخر اسم مفعول مستحیی مستحییان
تا آخر الامر منه استحیِ استحییا استحیوا تا آخر استحِ را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استحِ گردید در
باقی سقوط نون شد مصدر استحیاء در اصل استحیایٌ بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده
آن یا را بهمزه بدل کردند استحیاء شد **لفیف مقرون از باب استفعال** الاستحیاء
شرم کردن استحیی یستحیی استحیاءً فهو مستحیٍ واستُحیی یُستحیی استحیاءً فذاک مستحیی
لم یستحیِ لم یُستحیَ لا یستحیی لا یُستحیی لن یستحییَ لن یُستحیی الامر منه استحیِ
لتستحیِ لیستحیِ لیُستحیَ والنهی عنه لا تستحیِ لا تُستحیَ لا یستحیِ لا یُستحیَ الظرف منه
مستحیً مستحییان مستحییات ماضی معلوم استحیی استحییا استحیوا استحیت استحیتا
استحیین استحییتَ استحییتما استحییتم استحییتِ استحییتما استحییتنّ
استحییتُ استحیینا ماضی مجهول استُحیی استُحییا استُحیوا مضارع معلوم یستحیی یستحییان
یستحیون تا آخر مضارع مجهول یُستحیی یُستحییان یُستحیون تا آخر اسم فاعل مستحیٍ مستحییان مستحیون
تا آخر مستحیٍ در اصل مستحییٌ بود ضمه بر یا ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین
ممکن یا را حذف کردند مستحیٍ شد اسم مفعول مستحیی مستحییان مستحیون مستحیاة مستحییات
مستحیی در اصل مستحیَیٌ بود یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین
میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیی شد الامر منه استحیِ استحییا استحیوا استحیی
استحییا استحیین استحیِ را از تستحیی بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف
ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف
کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد استحِ شد و در باقی سقوط نون شد و مصدر
استحیاء در اصل استحیایٌ بود یا واقع شد بر طرف بعد از الف زائده آن یا را بهمزه بدل کردند

استحیاء شد ونیز جائز است که گویند استحی یستحی استحاء فهو مستح و استحی یستحی استحاء
فذاک مستحی لم یستح لم یستح لا یستحی لا یستحی لن یستحی لن یستحی الامر استح لیستح لیستح
لیستح والنهی عنه لا تستح لا تستح لا یستح لا یستح الظرف منه مستحی مستحیان مستحیات معلوم ماضی
استحی استحیا استحوا استحت استحتا استحین تا آخر استحی در اصل استحیی
بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند استحا شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح
گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف را حذف کردند
استحی شد استحیا در اصل استحییا بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده
بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبلش مفتوح گردید آن یا را با الف بدل کردند
بعده الف را حذف کردند لاجل الخفة استحیا شد استحوا در اصل استحییوا بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون
ماقبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را
حذف کردند استحوا شد و برین قیاس است استحتا استحیت در اصل استحییت بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل
او مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف را حذف
کردند استحیت شد و برین قیاس است تا آخر ماضی مجهول استحی استحیا استحوا تا آخر استحی در اصل استحیی
بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند لاجل الخفة استحی شد
استحوا در اصل استحییوا بود ضمه بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل
التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند استحوا شد استحیت در اصل استحییت بود کسره
بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند بعده یا را حذف کردند از جهت خفت استحیت شد
برین قیاس است استحینا استحین در اصل استحیین بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل دادند

التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند تُسْتَحْيَيْنَ شد و بر ین قیاس است
تعلیل تا آخر مضارع معلوم یَسْتَحْيِيْ یَسْتَحْيِيَانِ یَسْتَحْيُوْنَ تا آخر یَسْتَحْيِيْ در اصل یَسْتَحْيِيُ بود ضمه بر یا
ثقیل بود لهذا اخفتند یَسْتَحْيِيْ شد بعده کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین
شد میان هر دو یا یا اول را حذف کردند یَسْتَحِيْ شد یَسْتَحْيِيَانِ در اصل یَسْتَحْيِيَانِ بود کسره بر یا ثقیل بود
نقلکرده بما قبل دادند بعده یا را حذف کردند لاجل الخفة یَسْتَحِيَانِ شد یَسْتَحْيُوْنَ اصل یَسْتَحْيِيُوْنَ
ضمه بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند بعد سلب حرکت ما قبل التقاء ساکنین شد میان
یا و واو یا را حذف کردند یَسْتَحْيُوْنَ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقلکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند یَسْتَحُوْنَ یَسْتَحْيِيْنَ در اصل
یَسْتَحْيِيِيْنَ بود کسره بر یا ثقیل بود نقلکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد میان هر دو یا یا اول
را حذف کردند یَسْتَحْيِيْنَ شد مضارع مجهول یُسْتَحْيٰی یُسْتَحْيَيَانِ یُسْتَحْيَوْنَ تا آخر یُسْتَحْيٰی در اصل یُسْتَحْيَيُ
بود و یا متحرک ما قبل او مفتوح آن یا را با الف بدل کردند یُسْتَحْيٰی شد بعده یا متحرک ما قبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او
مفتوح گشت آن یا را با الف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را
حذف کردند یُسْتَحٰی شد یُسْتَحْيَيَانِ در اصل یُسْتَحْيَيَانِ بود یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را
نقلکرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ما قبل او مفتوح گشت آن یا را با الف بدلکردند
بعده الف را حذف کردند از جهت خفت یُسْتَحَيَانِ شد یُسْتَحَوْنَ در اصل یُسْتَحْيَيُوْنَ بود یا متحرک ما قبل
او مفتوح آن یا را با الف بدلکردند التقاء ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند
یُسْتَحْيَوْنَ شد بعده یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند التقاء
ساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند یُسْتَحَوْنَ شد یُسْتَحْيِيْنَ اصل یُسْتَحْيِيِيْنَ بود
یا متحرک ما قبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقلکرده بما قبل دادند التقاء ساکنین شد
میان هر دو یا یا اول را حذف کردند یُسْتَحْيِيْنَ شد تَسْتَحْيِيْنَ واحده مونث مخاطبه در اصل تَسْتَحْيِيِيْنَ بود و یا متحرک

[illegible]

ماقبل او مفتوح آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و یا الف یا را
حذف کردند تستحیین شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل
دادند یا در اصل متحرک بود واکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یارا بالف بدل کردند التقاء
ساکنین شد میان هر دو یا یار اول را حذف کردند تستحیین شد مصدر استحیاء در اصل استحیای بود
یا واقع شد بعد از الف زائده آن یارا بهمزه بدل کردند استحیاء شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف
صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند بعده یا در اصل متحرک بود واکنون ماقبلش مفتوح
گشت آن یارا بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف را حذف کردند
استحاء شد اسم فاعل مستحی مستحیان مستحون مستحیة مستحیتان مستحیات مستحٍ در اصل مستحیی بود ضمه بر یا
ثقیل بود انداختند التقاء ساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند مستحی شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند مستحٍ شد مستحیات در اصل مستحییات بود کسره بر یا ثقیل بود نقل کرده بماقبل
دادند بعده یا را حذف کردند برای خفت مستحیان شد مستحون در اصل مستحییون بود ضمه بر یا ثقیل
بود نقل کرده بماقبل دادند بعد سلب حرکت ماقبل التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف
کردند مستحیون شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء
ساکنین شد میان یا و واو یا را حذف کردند مستحون شد مستحیة در اصل مستحییة بود یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند التقاء ساکنین شد میان یا و واو یا را
حذف کردند از جهت خفت مستحیة شد مستحیات در اصل مستحییات بود و تعلیل این صیغه مانند تعلیل
مستحیة است مستحیات در اصل مستحییات بود برین قیاس است اسم مفعول مستحیً مستحیان مستحون
مستحاة مستحاتان مستحیات مستحیً در اصل مستحیی بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یارا بالف
بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین الف را حذف کردند مستحیً شد بعده یا متحرک
ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بماقبل دادند یا در اصل متحرک بود واکنون ماقبل او مفتوح گشت

را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان الف و تنوین تمکن الف را حذف کردند مُسْتَنْجًی شد
مُسْتَحْیَیَانِ در اصل مُسْتَحْیِیَانِ بود یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل
دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین
شد میان الف و یا الف را حذف کردند مُسْتَحْیَیَاتِ شد تعلیل مُسْتَحْیًی بر قیاس مُسْتَحْیًی اسم فاعل
است مُسْتَحْیَاةٌ در اصل مُسْتَحْیَیَةٌ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن یا را بالف بدل کردند مُسْتَحْیَاةٌ
شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک
بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو الف
الف اول را حذف کردند مُسْتَحَاةٌ شد مُسْتَحَاتَانِ در اصل مُسْتَحْیَیَتَانِ بود یا متحرک ماقبل او مفتوح آن
یا را بالف بدل کردند بعده التقاء ساکنین شد میان هر دو الف الف اول را حذف کردند مُسْتَحَاتَانِ
شد بعده یا متحرک ماقبل او حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک
بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت آن یا را بالف بدل کردند التقاء ساکنین شد میان هر دو
الف الف اول را حذف کردند مُسْتَحَاتَانِ شد مُسْتَحَیَاتٌ در اصل مُسْتَحْیَیَاتٌ بود یا متحرک ماقبل او
حرف صحیح ساکن حرکت یا را نقل کرده بما قبل دادند یا در اصل متحرک بود اکنون ماقبل او مفتوح گشت
آن یا را بالف بدل کردند و الف را حذف کردند لاجل الخفة مُسْتَحَیَاتٌ شد الامر منه اِسْتَحْیِ
اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیُوْا اِسْتَحْیِیْ اِسْتَحْیِیَا اِسْتَحْیِیْنَ اِسْتَحْیِ را از یَسْتَحْیِیْ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف
کردند مابعد حرف ساکن ماند همزهٔ وصل بکسر در اولش در آوردند امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را
وقف کردند علامت وقف سقوط حرف علت شد اِسْتَحْیِ گردید و در تثنیه و جمع سقوط نون جمع مؤنث

مضاعف از باب استفعال

الاستتباب قائم و حاصل شد اِسْتَتَبَّ یَسْتَتِبُّ اِسْتِتْبَابًا
فهو مُسْتَتِبٌّ و اُسْتُتِبَّ یُسْتَتَبُّ اِسْتِتْبَابًا فذاک مُسْتَتَبٌّ لم یَسْتَتِبَّ لم یَسْتَتْبِبْ لم یُسْتَتَبَّ
لم یُسْتَتْبَبْ لا یَسْتَتِبُّ لا یُسْتَتَبُّ لن یَسْتَتِبَّ لن یُسْتَتَبَّ الامر منه اِسْتَتِبَّ اِسْتَتْبِبْ لِیُسْتَتَبَّ
لِیُسْتَتْبَبْ لِیَسْتَتِبَّ لِیَسْتَتْبِبْ و النهی عنه لا تَسْتَتِبَّ لا تَسْتَتْبِبْ لا تُسْتَتَبَّ

لا تَسْتَتِبَّ لا یَسْتَتِبَّ لا یَسْتَتْبِبْ لا یُسْتَتَبَّ الظرف منه مُسْتَتَبٌّ
مُسْتَتَبَّانِ مُسْتَتَبَّاتٌ ماضی معلوم اِسْتَتَبَّ اِسْتَتَبَّا اِسْتَتَبُّوا اِسْتَتَبَّ در اصل
اِسْتَتْبَبَ بود دو حرف از یک جنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل
دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند اِسْتَتَبَّ شد و بر این قیاس است
در باقی ماضی مجهول اُسْتُتِبَّ اُسْتُتِبَّا اُسْتُتِبُّوا تا آخر و تعلیل این مانند ماضی معلوم است مضارع
معلوم یَسْتَتِبُّ یَسْتَتِبَّانِ یَسْتَتِبُّونَ تا آخر یَسْتَتِبُّ در اصل یَسْتَتْبِبُ بود دو حرف از یک جنس در
یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی
متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَسْتَتِبُّ شد و بر این قیاس است در مضارع مجهول -

ناقص یائی از باب تَفَعُّل

اَلتَّمَنِّیْ آرزو کردن تَمَنّٰی یَتَمَنّٰی تَمَنِّیًا فهو مُتَمَنٍّ
وتُمُنِّیَ یُتَمَنّٰی تَمَنِّیًا فذاک مُتَمَنًّى لم یَتَمَنَّ لم یُتَمَنَّ لا یَتَمَنّٰی لا یُتَمَنّٰی لن یَتَمَنّٰی لن یُتَمَنّٰی الامر
تَمَنَّ لِتَتَمَنَّ لِیَتَمَنَّ لِیُتَمَنَّ والنهی عنه لا تَتَمَنَّ لا تُتَمَنَّ لا یَتَمَنَّ لا یُتَمَنَّ الظرف منه مُتَمَنًّى مُتَمَنَّیَانِ
مُتَمَنَّیَاتٌ ماضی معلوم تَمَنّٰی تَمَنَّیَا تَمَنَّوْا تا آخر ماضی مجهول تُمُنِّیَ تُمُنِّیَا تُمُنُّوا تا آخر مضارع معلوم
یَتَمَنّٰی یَتَمَنَّیَانِ یَتَمَنَّوْنَ تا آخر مضارع مجهول یُتَمَنّٰی یُتَمَنَّیَانِ یُتَمَنَّوْنَ تا آخر مصدر تَمَنِّیًا در اصل
تَمَنُّیًا بود ضمه نون بکسره بدل کردند از برای مناسبت یا تَمَنِّیًا شد اسم فاعل مُتَمَنٍّ مُتَمَنِّیَانِ
مُتَمَنُّونَ مُتَمَنِّیَةٌ مُتَمَنِّیَتَانِ مُتَمَنِّیَاتٌ اسم فاعل مُتَمَنًّى مُتَمَنَّیَانِ مُتَمَنَّوْنَ مُتَمَنَّیَةٌ
مُتَمَنَّیَتَانِ مُتَمَنَّیَاتٌ الامر منه تَمَنَّ تَمَنَّیَا تَمَنَّوْا تَمَنَّیْ تَمَنَّیَا تَمَنَّیْنَ تَمَنَّ را از تَتَمَنّٰی بنا کردند تا که
علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف متحرک ماند امر همان باشد بسکون آخر آخرش
را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد تَمَنَّ شد و در باقی سقوط نون شد

از باب تَفَعُّل

اَلتَّحَبُّبُ دوستی نمودن تَحَبَّبَ یَتَحَبَّبُ تَحَبُّبًا فهو مُتَحَبِّبٌ وتُحُبِّبَ
یُتَحَبَّبُ تَحَبُّبًا فذاک مُتَحَبَّبٌ لم یَتَحَبَّبْ لم یُتَحَبَّبْ لا یَتَحَبَّبُ لا یُتَحَبَّبُ لن یَتَحَبَّبَ لن یُتَحَبَّبَ
الامر منه تَحَبَّبْ لِتَتَحَبَّبْ لِیَتَحَبَّبْ لِیُتَحَبَّبْ والنهی عنه لا تَتَحَبَّبْ لا تُتَحَبَّبْ لا یَتَحَبَّبْ لا یُتَحَبَّبْ

الظرف منه متعبب متعببان متعببات این باب مانند صحیح است چنانچه تصرف یتصرف

ناقص یائی از باب تفاعل

التصابی کودک شدن تصابی یتصابی تصابیا
فهو متصاب وتصوبی یتصابی تصابیا فذاک متصابی لم یتصاب لم یتصاب
لایتصابی لایتصابی لن یتصابی لن یتصابی الامر منه تصاب لتتصاب لیتصاب
لیتصاب والنهی عنه لاتتصاب لاتتصاب لایتصاب لایتصاب الظرف منه متصاب
متصابیان متصابیات ماضی معلوم تصابی تصابیا تصابوا الخ ماضی مجهول تصوبی تصوبیا
تصوبوا الخ مضارع معلوم یتصابی یتصابیان یتصابون الخ مضارع مجهول یتصابی یتصابیان
یتصابون الخ اسم فاعل متصاب متصابیان متصابون متصابیة متصابیتان
متصابیات اسم مفعول متصابی متصابیان متصابون متصاباة متصاباتان
متصابیات الامر تصاب تصابیا تصابوا تصابی تصابیا تصابین تصاب
را از تتصابی بنا کردند تاکه علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حذف متحرک ماند
امر حاضر باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرف علت شد
تصاب شد و در باقی سقوط نون بشود

مضاعف از باب تفاعل

التحابب
بایکدیگر دوستی کردن تحاب یتحاب تحابا فهو متحاب وتحوب یتحاب تحابا فذاک متحاب
لم یتحاب لم یتحابب لم یتحاب لم یتحابب لایتحاب لایتحاب لن یتحاب لن یتحاب
الامر منه تحاب تحابب لتتحاب لتتحابب لیتحاب لیتحابب لیتحاب لیتحابب والنهی عنه
لاتتحاب لاتتحابب لاتتحاب لاتتحابب لایتحاب لایتحابب لایتحاب لایتحابب
الظرف منه متحاب متحابان متحابات ماضی معلوم تحاب دراصل تحابب بود دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تحاب شد و برین
قیاس است در باقی ماضی مجهول تحوب تحوبا تحوبوا الخ تحوب دراصل تحوبب بود دو حرف از یکجنس
در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند تحوب شد و برین قیاس

است در باقی مضارع معلوم یتحابّ یتحابّان یتحابّون الخ یتحابّ در اصل یتحابب بود
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
یتحابّ شد و بر ہمیں قیاس است در تمام باب مضارع مجہول یُتحابّ یُتحابّان یُتحابّون تا آخر یُتحابّ
در اصل یُتحابب بود دو حرف از یکجنس در یک کلمه بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده
در دوم ادغام کردند یُتحابّ شد اسم فاعل مُتحابّ مُتحابّان الخ مُتحابّ در اصل مُتحابِب بود
دو حرف از یکجنس در یک کلمه بہم آمدند ہر دو متحرک اول را ساکن کرده در دوم ادغام کردند
مُتحابّ شد اسم مفعول مُتحابّ الخ تعلیل اسم مفعول بر قیاس اسم فاعل است لیکن اسم مفعول
مُتحابَب بفتح عین کلمه بود الامر منه تحابّ تحابب تحابّا تحابّوا تحابّی تحابّا تحاببن تحابب را از
تتحابب بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند مابعد حرف متحرک باند ام
ہمان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد التقاء
ساکنین شد میان ہر دو باہا اول که ساکن شده بود برای ادغام و باء ثانی که ساکن شد برای
علامت وقفی بعضی باء ثانی را فتح دادند و بعضی ترک ادغام کردند چنانچه گذشت **فصل** در
بیان یازده حروف که در باب **تفعّل** و **تفاعل** بجای فا کلمه می آیند و تا را از جنس آنها
نموده ادغام میکنند تا و ثا و دال و ذال و زا و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا اِتّرب
یتّرب اِتّربا فهو مُتّرِب و اُتُّرِب یُتّرب اِتّربا فذاک مُتّرَب لم یتّرب لم یُتّرب لا یتّرب لا یُتّرب
لن یتّرب لن یُتّرب الامر منه اِتّرب لِتُتّرب لِیتّرب لِیُتّرب والنهی عنه لا تتّرب لا تُتّرب
لا یتّرب لا یُتّرب الظرف منه مُتّرَب مُتّربان مُتّربات ـ اِتّابع یتّابع اِتّابعا فهو مُتّابِع
و اُتّوبِع یُتّابع اِتّابعا فذاک مُتّابَع لم یتّابع لم یُتّابع لا یتّابع لا یُتّابع لن یتّابع لن یُتّابع
الامر منه اِتّابع لِتُتّابع لِیتّابع لِیُتّابع والنهی عنه لا تتّابع لا تُتّابع لا یتّابع لا یُتّابع
الظرف منه مُتّابَع مُتّابعان مُتّابعات ـ اِثّبّت یثّبّت اِثّبّتا فهو مُثّبِّت و اُثُّبِّت
یُثّبّت اِثّبّتا فذاک مُثّبَّت لم یثّبّت لم یُثّبّت لا یثّبّت لا یُثّبّت لن یثّبّت

الامر منہ اِثَّبَّتْ لِتُثَّبَّتْ لِيَثَّبَّتْ لِيُثَّبَّتْ والنہی عنہ لَا تَثَّبَّتْ لَا تُثَّبَّتْ لَا يَثَّبَّتْ
لَا يُثَّبَّتْ والظرف منہ مُثَّبَّتٌ مُثَّبَّتَانِ مُثَّبَّتَاتٌ ۔ اِثَّاقَلَ يَثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فہو مُثَّاقِلٌ
وَاُثُّوقِلَ يُثَّاقَلُ اِثَّاقُلًا فذاک مُثَّاقَلٌ لَمْ يَثَّاقَلْ لَمْ يُثَّاقَلْ لَا يَثَّاقَلُ لَا يُثَّاقَلُ لَنْ يَثَّاقَلَ لَنْ يُثَّاقَلَ
الامر منہ اِثَّاقَلْ لِتُثَّاقَلْ لِيَثَّاقَلْ لِيُثَّاقَلْ النہی عنہ لَا تَثَّاقَلْ لَا تُثَّاقَلْ لَا يَثَّاقَلْ لَا يُثَّاقَلْ
الظرف منہ مُثَّاقَلٌ مُثَّاقَلَانِ مُثَّاقَلَاتٌ ۔ اِدَّثَّرَ يَدَّثَّرُ اِدِّثَّارًا فہو مُدَّثِّرٌ وَاُدُّثِّرَ يُدَّثَّرُ
اِدِّثَّارًا فذاک مُدَّثَّرٌ لَمْ يَدَّثَّرْ لَمْ يُدَّثَّرْ لَا يَدَّثَّرُ لَا يُدَّثَّرُ لَنْ يَدَّثَّرَ لَنْ يُدَّثَّرَ الامر منہ اِدَّثَّرْ لِتُدَّثَّرْ
لِيَدَّثَّرْ لِيُدَّثَّرْ النہی عنہ لَا تَدَّثَّرْ لَا تُدَّثَّرْ لَا يَدَّثَّرْ لَا يُدَّثَّرْ الظرف منہ مُدَّثَّرٌ مُدَّثَّرَانِ
مُدَّثَّرَاتٌ اِدَّارَكَ يَدَّارَكُ اِدَّارُكًا فہو مُدَّارِكٌ وَاُدُّورِكَ يُدَّارَكُ اِدَّارُكًا
فذاک مُدَّارَكٌ لَمْ يَدَّارَكْ لَمْ يُدَّارَكْ لَا يَدَّارَكُ لَا يُدَّارَكُ لَنْ يَدَّارَكَ لَنْ يُدَّارَكَ
الامر منہ اِدَّارَكْ لِتُدَّارَكْ لِيَدَّارَكْ لِيُدَّارَكْ النہی عنہ لَا تَدَّارَكْ لَا تُدَّارَكْ لَا يَدَّارَكْ
لَا يُدَّارَكْ الظرف منہ مُدَّارَكٌ مُدَّارَكَانِ مُدَّارَكَاتٌ ۔ اِذَّكَّرَ يَذَّكَّرُ اِذِّكَّارًا فہو مُذَّكِّرٌ
وَاُذُّكِّرَ يُذَّكَّرُ اِذِّكَّارًا فذاک مُذَّكَّرٌ لَمْ يَذَّكَّرْ لَمْ يُذَّكَّرْ لَا يَذَّكَّرُ لَا يُذَّكَّرُ لَنْ يَذَّكَّرَ لَنْ يُذَّكَّرَ
الامر منہ اِذَّكَّرْ لِتُذَّكَّرْ لِيَذَّكَّرْ لِيُذَّكَّرْ والنہی عنہ لَا تَذَّكَّرْ لَا تُذَّكَّرْ لَا يَذَّكَّرْ لَا يُذَّكَّرْ
والظرف منہ مُذَّكَّرٌ مُذَّكَّرَانِ مُذَّكَّرَاتٌ اِذَّابَحَ يَذَّابَحُ اِذَّابُحًا فہو مُذَّابِحٌ وَاُذُّوبِحَ
يُذَّابَحُ اِذَّابُحًا فذاک مُذَّابَحٌ لَمْ يَذَّابَحْ لَمْ يُذَّابَحْ لَا يَذَّابَحُ لَا يُذَّابَحُ لَنْ يَذَّابَحَ لَنْ يُذَّابَحَ الامر
اِذَّابَحْ لِتُذَّابَحْ لِيَذَّابَحْ لِيُذَّابَحْ النہی عنہ لَا تَذَّابَحْ لَا تُذَّابَحْ لَا يَذَّابَحْ لَا يُذَّابَحْ الظرف منہ مُذَّابَحٌ
مُذَّابَحَانِ مُذَّابَحَاتٌ اِزَّمَّلَ يَزَّمَّلُ اِزِّمَّالًا فہو مُزَّمِّلٌ وَاُزُّمِّلَ يُزَّمَّلُ اِزِّمَّالًا فذاک
مُزَّمَّلٌ لَمْ يَزَّمَّلْ لَمْ يُزَّمَّلْ لَا يَزَّمَّلُ لَا يُزَّمَّلُ لَنْ يَزَّمَّلَ لَنْ يُزَّمَّلَ الامر منہ اِزَّمَّلْ
لِتُزَّمَّلْ لِيَزَّمَّلْ لِيُزَّمَّلْ النہی عنہ لَا تَزَّمَّلْ لَا تُزَّمَّلْ
لَا يَزَّمَّلْ لَا يُزَّمَّلْ الظرف منہ مُزَّمَّلٌ مُزَّمَّلَانِ مُزَّمَّلَاتٌ
اِزَّاوَرَ يَزَّاوَرُ اِزَّاوُرًا فہو مُزَّاوِرٌ وَاُزُّووِرَ يُزَّاوَرُ اِزَّاوُرًا فذاک

مُزْدَوِرٌ لَمْ يَزْدَوِرْ لَمْ يُزْدَوَرْ لَا يَزْدَوِرُ لَا يُزْدَوَرُ لَنْ يَزْدَوِرَ لَنْ يُزْدَوَرَ الامر منه اِزْدَوِرْ لِتَزْدَوِرْ
لِيَزْدَوِرْ لِيُزْدَوَرْ والنهي عنه لَا تَزْدَوِرْ لَا تُزْدَوَرْ لَا يَزْدَوِرْ لَا يُزْدَوَرْ الظرف منه مُزْدَوَرٌ مُزْدَوَرَانِ
مُزْدَوَرَاتٌ اِسَّرَّعَ يَسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فهو مُسَّرِّعٌ وَاُسُّرِّعَ يُسَّرَّعُ اِسَّرُّعًا فذاك مُسَّرَّعٌ لَمْ يَسَّرَّعْ
لَمْ يُسَّرَّعْ لَا يَسَّرَّعُ لَا يُسَّرَّعُ لَنْ يَسَّرَّعَ لَنْ يُسَّرَّعَ الامر منه اِسَّرَّعْ لِتُسَّرَّعْ لِيَسَّرَّعْ لِيُسَّرَّعْ
والنهي عنه لَا تَسَّرَّعْ لَا تُسَّرَّعْ لَا يَسَّرَّعْ لَا يُسَّرَّعْ الظرف منه مُسَّرَّعٌ مُسَّرَّعَانِ مُسَّرَّعَاتٌ اِسَّارَعَ
يَسَّارَعُ اِسَّارُعًا فهو مُسَّارِعٌ وَاُسُّوْرِعَ يُسَّارَعُ اِسَّارُعًا فذاك مُسَّارَعٌ لَمْ يَسَّارَعْ لَمْ يُسَّارَعْ
لَا يَسَّارَعُ لَا يُسَّارَعُ لَنْ يَسَّارَعَ لَنْ يُسَّارَعَ الامر اِسَّارَعْ لِتُسَّارَعْ لِيَسَّارَعْ لِيُسَّارَعْ والنهي عنه لَا تَسَّارَعْ
لَا تُسَّارَعْ لَا يَسَّارَعْ لَا يُسَّارَعْ والظرف منه مُسَّارَعٌ مُسَّارَعَانِ مُسَّارَعَاتٌ - اِشَّجَّعَ يَشَّجَّعُ اِشَّجُّعًا
فهو مُشَّجِّعٌ وَاُشُّجِّعَ يُشَّجَّعُ اِشَّجُّعًا فذاك مُشَّجَّعٌ لَمْ يَشَّجَّعْ لَمْ يُشَّجَّعْ لَا يَشَّجَّعُ لَا يُشَّجَّعُ لَنْ يَشَّجَّعَ
لَنْ يُشَّجَّعَ الامر منه اِشَّجَّعْ لِتُشَّجَّعْ لِيَشَّجَّعْ لِيُشَّجَّعْ والنهي عنه لَا تَشَّجَّعْ لَا تُشَّجَّعْ لَا يَشَّجَّعْ لَا يُشَّجَّعْ
الظرف منه مُشَّجَّعٌ مُشَّجَّعَانِ مُشَّجَّعَاتٌ اِشَّاعَرَ يَشَّاعَرُ اِشَّاعُرًا فذاك مُشَّاعِرٌ وَاُشُّوْعِرَ يُشَّاعَرُ
اِشَّاعُرًا فذاك مُشَّاعَرٌ لَمْ يَشَّاعَرْ لَمْ يُشَّاعَرْ لَا يَشَّاعَرُ لَا يُشَّاعَرُ لَنْ يَشَّاعَرَ لَنْ يُشَّاعَرَ
الامر منه اِشَّاعَرْ لِتُشَّاعَرْ لِيَشَّاعَرْ لِيُشَّاعَرْ والنهي عنه لَا تَشَّاعَرْ لَا تُشَّاعَرْ لَا يَشَّاعَرْ لَا يُشَّاعَرْ
مُشَّاعَرٌ مُشَّاعَرَانِ مُشَّاعَرَاتٌ اِصَّعَّدَ يَصَّعَّدُ اِصَّعُّدًا فهو مُصَّعِّدٌ وَاُصُّعِّدَ يُصَّعَّدُ
اِصَّعُّدًا فهو مُصَّعَّدٌ لَمْ يَصَّعَّدْ لَمْ يُصَّعَّدْ لَا يَصَّعَّدُ لَا يُصَّعَّدُ لَنْ يَصَّعَّدَ
لَنْ يُصَّعَّدَ الامر منه اِصَّعَّدْ لِتُصَّعَّدْ لِيَصَّعَّدْ لِيُصَّعَّدْ والنهي عنه لَا تَصَّعَّدْ لَا تُصَّعَّدْ
لَا يَصَّعَّدْ لَا يُصَّعَّدْ والظرف منه مُصَّعَّدٌ مُصَّعَّدَانِ مُصَّعَّدَاتٌ اِصَّاعَدَ يَصَّاعَدُ
اِصَّاعُدًا فهو مُصَّاعِدٌ وَاُصُّوْعِدَ يُصَّاعَدُ اِصَّاعُدًا فذاك مُصَّاعَدٌ لَمْ يَصَّاعَدْ لَمْ يُصَّاعَدْ
لَا يَصَّاعَدُ لَا يُصَّاعَدُ لَنْ يَصَّاعَدَ لَنْ يُصَّاعَدَ الامر منه اِصَّاعَدْ لِتُصَّاعَدْ لِيَصَّاعَدْ لِيُصَّاعَدْ
والنهي عنه لَا تَصَّاعَدْ لَا تُصَّاعَدْ لَا يَصَّاعَدْ لَا يُصَّاعَدْ والظرف منه مُصَّاعَدٌ مُصَّاعَدَانِ
مُصَّاعَدَاتٌ اِضَّرَّعَ يَضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فهو مُضَّرِّعٌ وَاُضُّرِّعَ يُضَّرَّعُ اِضَّرُّعًا فذاك مُضَّرَّعٌ

لم يضّرع لم يُضّرع لا يضّرع لا يُضّرع لن يضّرع لن يُضّرع الامر منه اضّرع لتضّرع
ليضّرع ليُضّرع والظرف منه مضّرع مضّرعان مضّرعات اضّارع يضّارع اضّارعا
فهو مضّارع واضّورع يضّارع اضّارعا فذاك مضّارع لم يضّارع لم يُضّارع لا يضّارع
لا يُضّارع لن يضّارع لن يُضّارع الامر منه اضّارع لتضّارع ليضّارع ليُضّارع والنهی عنه
لا تضّارع لا تُضّارع لا يضّارع لا يُضّارع والظرف منه مضّارع مضّارعان مضّارعات
اطّهّر يطّهّر اطّهّرا فهو مطّهّر واطُّهِّر يطّهّر اطّهّرا فذاك مطّهّر لم يطّهّر لم يُطّهّر
لا يطّهّر لا يُطّهّر لن يطّهّر لن يُطّهّر الامر منه اطّهّر لتطّهّر ليطّهّر ليُطّهّر والنهی عنه لا تطّهّر
لا تُطّهّر لا يطّهّر لا يُطّهّر والظرف منه مطّهّر مطّهّران مطّهّرات - اطّابق يطّابق اطّابقا
فهو مطّابق واطُّوبق يطّابق اطّابقا فذاك مطّابق لم يطّابق لم يُطّابق لا يطّابق لا يُطّابق لن
يطّابق لن يُطّابق الامر منه اطّابق لتطّابق ليطّابق ليُطّابق والظرف منه مطّابق مطّابقان مطّابقات
اظّرّف يظّرّف اظّرّفا فهو مظّرّف واظُّرِّف يظّرّف اظّرّفا فذاك مظّرّف لم يظّرّف
لم يُظّرّف لا يظّرّف لا يُظّرّف لن يظّرّف لن يُظّرّف الامر منه اظّرّف لتظّرّف ليظّرّف
ليُظّرّف والنهی عنه لا تظّرّف لا تُظّرّف لا يظّرّف لا يُظّرّف والظرف منه مظّرّف مظّرّفان
مظّرّفات - اظّاهر يظّاهر اظّاهرا فهو مظّاهر واظُّوهر يظّاهر اظّاهرا فذاك مظّاهر
لم يظّاهر لم يُظّاهر لا يظّاهر لا يُظّاهر لن يظّاهر لن يُظّاهر الامر منه اظّاهر لتظّاهر ليظّاهر
ليُظّاهر والظرف منه مظّاهر مظّاهران مظّاهرات - خصّم يخصّم خصّاما فهو مخصّم و
خُصّم يخصّم خصّاما فذاك مخصّم لم يخصّم لم يُخصّم لا يخصّم لا يُخصّم لن يخصّم لن يُخصّم
الامر خصّم لتخصّم ليخصّم ليُخصّم والظرف منه مخصّم مخصّمان مخصّمات اطّهّر
در اصل تطهّر بود طا را تشدید بجای فا کلمه در باب تفعّل تا را طا کردند و طا در طا ادغام کرده وهمزه
وصل بکسر برای تعذر ابتدا بسکون در اولش درآوردند اطّهّر شد و برین قیاس است تا آخر
ماضی مجهول اُطُّهِّرَ اُطُّهِّرا اُطُّهِّروا تا آخر اطّهير در اصل تطهير بود طا واقع شد بجا فا کلمه در باب تفعيل

تا را طا کردند وطا در طا ادغام کردند و همزهٔ وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در
آوردند اُطُّهِّرَ شد مضارع معلوم یَطَّهَّرُ یَطَّهَّرَانِ یَطَّهَّرُونَ تا آخر یَطَّهَّرُ در اصل یَتَطَهَّرُ بود واقع
شد بجای فا کلمه در باب تفعّل تا را طا کردند وطا در طا ادغام کردند یَطَّهَّرُ شد و بر این قیاس است
در باقی مضارع معلوم و مضارع مجهول و اسم فاعل و اسم مفعول در همه بیک قیاس است
مصدر اِطَّهُّرًا در اصل تَطَهُّرًا بود طا واقع شد بجای فا کلمه در باب تفعّل تا را طا کردند وطا در طا ادغام
کردند و همزهٔ وصل بکسر برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِطَّهُّرًا شد الامر منه اِطَّهَّرْ اِطَّهَّرَا
تا آخر اِطَّهَّرْ را از تَطَهَّرُ بنا کردند تا که علامت استقبال بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ
وصل بکسر در اولش در آوردند امر همان باشد بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط
حرکت شد اِطَّهَّرْ شد همزهٔ وصل بکسر در اول ماضی و مصدر و امر می آید و در باقی نمی آید اِدَّارَكَ در
اصل تَدَارَكَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال در دال ادغام
کردند و همزهٔ وصل مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارَكَ شد و بر این قیاس است
تا آخر ماضی مجهول اُدُّورِكَ در اصل تُدُورِكَ بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال
کردند و دال را در دال ادغام کردند و همزهٔ وصل مضمومه برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در
آوردند اُدُّورِكَ شد تا آخر مضارع معلوم یَدَّارَكُ در اصل یَتَدَارَكُ بود دال واقع شد بجای فا کلمه
در باب تفاعل تا را دال کردند و دال را در دال ادغام کردند یَدَّارَكُ شد و بر این قیاس است
در اسم فاعل و اسم مفعول الامر منه اِدَّارَكْ اِدَّارَكَا اِدَّارَكْ را از تَدَارَكُ بنا کردند تا که علامت استقبال
بود آنرا حذف کردند ما بعد حذف ساکن ماند همزهٔ وصل مکسوره در اول او در آوردند امر همان باشد
بسکون آخر آخرش را وقف کردند علامت وقفی سقوط حرکت شد اِدَّارَكْ شد و در باقی سقوط نون
شد مصدر اِدَّارُكًا در اصل تَدَارُكًا بود دال واقع شد بجای فا کلمه در باب تفاعل تا را دال کردند و دال
را در دال ادغام کردند و همزهٔ مکسوره برای تعذر ابتدا بسکون در اولش در آوردند اِدَّارُكًا شد و تعلیل
باقی ابواب مانند تعلیل این دو باب است که نوشته شد یعنی بابهای تفعّل را بر تفعّل و بابهای

تفاعُل را بر تفاعُل قیاس باید کرد خَصَّم در اصل اختصم بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند مُخصصم شد بعده دو حرف از یکجنس بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند خِصّم شد بعده بحرکت خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل شد همزه را حذف کردند خَصَّم شد یَخِصِّمُ در اصل یختصم بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند برای قرب مخارج تا و صاد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را نقل کرده بما قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یَخِصِّمُ شد و بر این قیاس هستند باقی صیغهای باب دیگر خِصِّمَ یَخِصِّمُ خِصَّامًا فذاک مُخِصِّمٌ الخ خُصِّمَ در اصل اُختُصِمَ بود صاد واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند اُخْصُصِمَ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا و صاد خا را کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْکَسْرِ بعده صاد اول ساکن و ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند خِصِّمَ شد بعده بحرکت خا استغنا از همزهٔ وصل حاصل گشت همزه را حذف کردند خُصِّمَ شد تعلیل مضارع مثبت یُخَصِّمُ در اصل یُختَصَمُ بود تا واقع شد بجای عین کلمه در باب افتعال تا را صاد کردند یُخْصَصِمُ شد بعده دو حرف از یکجنس در یک کلمه بهم آمدند هر دو متحرک حرکت اول را انداختند التقاء ساکنین شد میان خا و صاد خا را حرکت کسره دادند لِاَنَّ السَّاکِنَ اِذَا حُرِّكَ حُرِّكَ بِالْکَسْرِ بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در دوم ادغام کردند یُخِصِّمُ شد **باب افعنلال** اِقْعَنْسَسَ یَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا فَهُوَ مُقْعَنْسِسٌ تا آخر **باب افعوّال** اِجْلَوَّذَ یَجْلَوِّذُ اِجْلِوَّاذًا فَهُوَ مُجْلَوِّذٌ تا آخر **باب افعیعال** اِعْشَوْشَبَ یَعْشَوْشِبُ اِعْشِیشَابًا فَهُوَ مُعْشَوْشِبٌ تا آخر **باب افعنلاء** اِسْلَنْقٰی یَسْلَنْقِیْ اِسْلِنْقَاءً فَهُوَ مُسْلَنْقٍ تا آخر فقط وصلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آله و صحابه اجمعین

فہرست ابواب و مضامین جامع تعلیلات

خاتمة الطبع الحمد لله علی احسانه والصلوة علی رسوله محمد وآله که رساله نافعه حاوی اصول قواعد علم صرف و مجاله لائقه جامع ضوابط و عوائد علم شگرف متضمن بمقاصد عدیده و مشتمل بر مطالب مفیده سود مند کافه جمهور طلاب در تبیین و توضیح اصول صحاح و تعلیلات هفت اقسام صحیح مثال مضاعف لفیف ناقص اجوف مهموز رساله نایاب و صرف صغیر و کبیر هر باب از اقسام هفتگانه مجرد و مزید فیه ثلاثی و رباعی و شرح تعلیلات هر یک دران ثبت هست بدلائل باهرات مسمی به **جامع تعلیلات** که در بیان اصول صرف بیعدیل هست اگرچه پیش ازین هم بمطابع دیگر بقالب طبع در آمده بود از سبب